

[illegible]

از تاج طبع گشته رخ
عده اعلا و الاكر ازم زده افضل
از فضل لب لب اكل من خوبي است
از فضل لب لب اكل من خوبي است

در مطبع محمی منشور شد که در مطبع میرزا طبع و چاپ شد

۲۹۷۵۱۲
۲۲۵
M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2330

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از گزارش سپاس حضرت نیروان نگارش نعوت و ارث هر دو جهان البیت اقرأوا لی ان مولای ائمه
منطبع از آن خوانم خلاصه سوره المکان با ذکر ویرای بعضی اجاب و دوستان زمین نامه نگار اول من الصلوة
محمد یوسف علی ابوالکلام سندیل اصل کوپاموی مولد لکنوی موطن استمدعی آن بود که کتابی در علم فرائد
سواریت محتوی جمیع مسائل و متضمن اختلافات جماعات سنت و جماعت و شیعه امامیه اثنا عشریه جمیع و تالیف نما
ساحین استخراج مسائل فریقین و مبین احکام مشربین باشد لکن تشتت خاطر ویرایشانی باطن ظاهر از اجتراب رسول
جماعه باز میداشت تا آنکه احب الایضا اصدق الاجاب جدید کات روح کمالات جدیدیه مستغنی
حکیم غلام علی رفاه الله علی معارج مقصده الخفی و مطلبه الخی ازین کار معدوم نداشتند بر آنم داشتند که
وانی بیانی کافی بنظم الفرائض منظوم جمیع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف زائد از حد بیان اعنی الرحمة
مولوی جعفر علی ساکن کهنندی اغرقه الله فی بحار الرحمة و العفوان شغل بر جمیع مسائل این علم و متضمن
اختلاف فریقین با مختصر کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سراجیه نظم علیه الرحمة را تا بحث رد
از نصف کتاب است دست بهم داده بود که بدست برد موکالان اجل نقد حیاتش بتاریخ فزارت و نظم
سطوح لایع آن محب نواز بود و مقبول و در کمیلش از حد گذرانیدند و بر نظم جدید از سر تا پا رضی نکردید و ناچار یکدیگر
من نفع الناس است بخانه قرطاس دوم و آنچه در صحف این فن بود طبیعت بدان مسامحه نمود و بصفحه کاغذ سیاه
بر اصل نظم و تکمالش مقدمه و خاتمه کثیر الفوائد افزودم و با سرعت از منتهی مخموم و آنرا بدیه جناب فضائل را با
تسخر حضرت فاضل آیت ششم و چرخ و دودمان سیاوت دل داغ فاندان ریاست حاضر کمالات نبی نوع انسانی
منافحات از حیطه شرح و بیان قیام مملکت جدید را با نظم نظام سلطنت امین البلاد و دستور آصف نشان
مختار الملک شجاع الدله میر تراب علیخان صاحب در سالار جنگ اید الله لبریه با دامت ذاته الاله
مدی الام و الیالی گردانیدم بیت یک نگارش بران زمین قبول و نور بخشیده ماس

مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاولین و الاخرین صلی الله علیه و آله و اصحابه جمیعین با تو است که تعلموا القرآن و
 علموا الناس فانها نصف العلم بین النسن این علم از واجبات است و از انص علمیت که ازان مصروف تر که میت و آتیه
 میشود و این را علم موارث نیز گویند و موارث جمع میراث است یعنی حق که منتقل شود و از میت دیگری و قرآن
 جمع فیه است و آن عبارت از حصه ایست که در کتاب و سنت بر او ورثه معین گشته و موضوع
 این علم تر که میت است بوجه صرف در موارثش و غرض ازان عصمت از خطا و تقسیم تر که است فما انما شرح
 فی شرح الکتاب و الله الموفق للصواب و الیه المرجع و المآب بسم الله الرحمن الرحیم
 ابتدا یکم بنام خدا که بودی شریک بی همتا و نقشبند طراز کون مکان و چهره پر داز بکیر و جهان و
 نقش بند و چهره پر داز بمنه نقاش و مصورست و طراز کبیر طای مملکت بمنه نقش و نگار
 اوست موجود نامرئوم و عقل از فهم کنه او محروم و خرد و نکته خج ابل خسرو و خطی از فهم ذات او نبرد و
 اوست محیی ممیت و اراث هم و غیر او نیست مالک عالم و نعمت صلوات خدای عزوجل و بر بنی محمد مرسل و
 اضافت نبی بسوی محمد اضافت مبدل منه بسوی بدل است مرسل اگر چه بظاهر صفت محدث است لکن بحقیقت صفت
 نبی است و زنده کائنات و سرورین و سر فقیر آتش آسمان زمین و زنده یعنی خلاصه سر فیض الهی
 بودن معنی مطیع و منقاد و او شد نیست و شرف گوهر وجود او و نقش ایما در انمود با و با و سر و وجاسیت
 و نمود معنی ظهور است و خوشترین نامها بود و باشش و واجب الاشارة احکاشش و رحمت حق که
 نیست با پائش و با دو اتم بر آمل و یار نشش و مناجات جعفر از جرم خود پشیمانم و آتش حسرت جاتم
 آتش در جهان کسی بودن عبارت از بقراری است ای از حسرت اینکه چرا از گناه شجنب نور زیدم بقرارم و
 شرمها بس جرمها دارم و نظر خود به پشت پا دارم و نظر به پشت پا دشتن کنایه از شرمندگیست که شرمنده چشم خود
 بلند نمیکند و منم و گریه در دل شبها و منم و سیل اشک یار بها و منم و روز و شب عا کردن و باز معاذ خدا کرد
 و آو درین اشعار برای مصاحبت ملازمت است ای منم مصاحبت ملازمت گریه و منم ملازمت سیل اشک ملازم
 گفتار یارب و منم ملازم دعا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و خدا کردن است و
 یا الهی بحال من نظری و ده با و فغان من اثری به تیغی خدا بر حال من نظر رحمت فرمای و در آه و
 فغان من اثری بخش که خرمن گنامان مرا سوخته بر باد دهد و جز تو مرا پناهی نیست و جز بسو تو هیچ راه
 نیست و بتناهی لطف مرشاری و آمده بر درت گنگاری و شرشار اینها بعضی بسیار است یا در و زان است و
 بای گنگاری تنگی است بر آن خجیر و ای خداوند کار ساز جهان و بی نصیبش از لطف خویش مران و
 بیان مصروف مال موقوف است هر که میرد بعین مالش اگر چه حق نیست مال و اگر او را این حق دان

بیان صفت مال موقوف

[illegible]

بالاتفاق و در شبهه اختلاف است و باقی اقسام مانع نیستند و مرقی یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل قنینه
 غلام خالص یا ناقص مانند مکاتب مذکور و ام ولد پیش عهد و ارث خرد شود و نه بالعکس معتق البعض نزد امام
 ابو حنیفه رحمه الله در حکم ملوک است و نزد صاحبین حکم حر دارد و همچنین است نزد امامیه و عموم اختلاف همین است
 کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس و ارث نمیشود و نزد امامیه مسلم از کافر و ارث میشود و نه برعکس و بله اتفاق
 سنن و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسی که از اسلام برگشته است و ارث نمیشود و نه برعکس و نزد اهل سنت در فوق اسلام
 با وجود اختلاف که امامیه با هم توارث متحقق است و امامیه خروج و نصب غلور از موافق ارث نوشته اند و
 در توارث کفار با هم نزاعی نیست و بعضی علما بدان رفته اند که میان یهود و نصاری توارث است میان
 اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عده الاوثان و در زمان اعتبار این موافق گفته مذکور اختلاف
 است اهل سنت وجودش هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و امامیه هنگام تقسیم ترکه اعتبار میکنند
 پس اگر چه مورث مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلامی که استحقاق و ارث دارد آزاد
 گردید یا کافر که و ارث تواند اسلام آورد و نزد امامیه میراث خواهد بود بخلاف اهل سنت چهارم
 اختلاف در اینست اختلاف حکومت و این بر دو قسم است یکی اختلاف تحقیقی دارد اسلام و کفر
 چنانچه در الحروب و دار الاسلام مثلاً کافر محرم است در دار الحرب و ذمی از اقرار بشخص دار الاسلام
 است پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد و دوم اختلاف حکمی دارد و چنانچه مستان و ذمی که اگر چه هر دو
 در دار الاسلام اند لکن حکم هر یک مختلف است که مستان در شمار اهل حرب است که رجوع به دار حرب
 تواند و همیشه مقدم دار الاسلام تواند مانند بخلاف ذمی و اختلاف دارد در حق کفار مانع ارث است
 نه در حق مسلمین چنانچه اهل بنی و ارباب عدل اگر چه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری و ارث
 تواند شد و نزد شافیه امامیه اختلاف دیا مانع ارث نیست و پنجم از موافق ارث ایها موت موت است
 چنانکه چند شخص که با هم متوارث اند میزند و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلاً در دریا غرق شوند
 یا در آتش بسوزند پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد بلکه مال هر یک بوارثان نموده او خواهد رسید و ناظم علیه السلام
 این مانع نمیخورد و ناظم نگرفته زیرا که در اکثر کتابین فن براس بیان آن در آخر کتاب فصلی جدا گانه منعقد میکنند
 تقدیر و در هر یک مستحق ده کس اند بالترتیب: ارث را نزد هر قسم و بهیچینی مستحق میراث ده و نه اند و نزد
 تقدیم و تأخیر که در اشعار آینده مذکور میشوند اولاً اهل فرض و بعد از آن به نسبت از ذوی العصبه و دان
 یعنی از ترکه نیست بعد تقدیم یا تقدم علی الارث اولاً اهل فرض راحه و بعد از آن عصبه است پس از فرض و نسبت
 به نسبت عطای هر سوم است و در اصطلاح فن سهم مقدور است و اهل فرض کسانی از ورثه هستند که برای آنها

مع کلمات عبارت از خلاصه است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

سهمی معین از سهام ستم که نصفه و ربع و ثمن و ثلث و سدس است بکتاب و سنت و اجماع است
ثابت شده باشد و عصبه و رتبه یعنی بی و معنی اقربای پدری است و در اصطلاح این علم عبارت از وارثی است
که بر چار اهل فرض باقی ماند جمله اش بوی رسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را بر باید و علمای امامیه عصبه را
از سبب ارث نشمرده اند بلکه نسب و قرابت را از موجبات ارث دانند و عصبه نسبی و ذورحم بر ذوال اهل قرابت
و ذورحم میگردد و نزدشان درین فن سبب ارث دو گونه است یک نسب و دران داخل اند اصول
و فروع میت فروع اصول و فروع فروع دیگری سبب و آن دو قسم است نکاح و ولایه نسبی بعد از و که
نام او به گشت مولی العتاقه ای خوشه یعنی بعد عصبیات نسبی مرتبه عصبه نسبی است و آن عبارت از مولی العتاقه است
که معتق بکسر تا باشد یعنی آزاد کننده مرد باشد یا زن در صورت فقدان عصبه نسبی و ارث ترک معتق بالغ
میشود و نزد امامیه با وجود اقربای نسبی مولی العتاقه مستحق میراث نیست و عصبیات ذکر و پس از ان
روند و الفرض از نسب میدانند و لفظ پس از ان در هر صرح اول یا متعلق بعصبیات ذکر باشد یا متعلق بر
ما ظم رحمه الله بهمین یک لفظ بر آید و کافیه شمرده میگویی که در صورت نبودن مولی العتاقه بعصبیات نسبی
ذکور مولی العتاقه بدینند و عصبیات نسبیہ انات و ذوی الفروض و ذوی الارحام مولی العتاقه را درین
انصیب نیست و محقق امامیه هم بهمین است لیکن فرق نیست که نزد ایشان بصورت انوثت آزاد کننده
ولای او برادران و اجداد و اعماش و اولاد آنها متعلق میشود و دیگران نمیرسد و اگر عصبیات ذکور مولی العتاقه
هم معدوم باشند پس ترک میت را بذوی الفروض نسبیہ است و نمایند و بر ذوی الفروض نسبیہ
یعنی زوج و زوج و رتبه و چون نزد امامیه اهل قرابت نسبی عصبه باشند یا ذوال رحم اند
بر مولی الموالات و مومنان ذوی الارحام خواهد بود و در بر زوج بصورت انعدام و رتبه نسبی متفق
این قوم است و در زوج اختلاف کرده اند و مختار هم روید و است و ذورحم است بعد از ان
از موالات نزد دیگران یعنی اگر کسی از عصبیات و اهل الفروض سوای اهل الزوجین نباشد ذورحم وارث میشود
و ذوی الارحام نزد علمای فرائض کسانی هستند که با نسبت قرابت دارند لکن عصبه اهل فرض نیستند و
نزد امامیه اینها در زمره اقربا بر و ارباب و ارباب نسبی انعدام دارند و بصورت انعدام ذوی الارحام مولی الموالات
وارث است و عقده موالات عبارت است از اینکه شخصی مجهول النسب یا کسی بگوید که تو مولای من هستی
اگر حیاتی از من سر برزد تحمل غرامت آن باشی بعد مرگ من مال مرا بگیری و عکس گوید که قبول کردم پس
قبول کننده را مولی الموالات گویند و اگر این قبول کننده مجهول النسب باشد و با گوینده سطوح همچنین عقده بند
موالات از چنانچه متحقق شود و هر یکی دیگر بر مولی الموالات باشد و هر واحد آخر را وارث قرار میدهند

و نزد امام شافعی و الا المولات را اعتباری نیست و مذمب امامیه درین مسئله مثل حنیفه است و علمای ایشان
این و لا را بولای ضمان جزیره تعبیر میکنند بعد از اینها مقرر است ایجاب با نسب بر دیگران بعنوان یکدیگر
شود و نزن اقرار به نسبش ثابت و مقرای یار و مرد بر قول خویش هم ظاهر نباشد و اگر مذمب ای ماهر
یعنی بعد مولی المولات مقرر به الذنب علی الغیر و ارث است ای شخصیکه اقرار کرده باشد بر او به نسب بر دیگری
باین طریق که ازین قرارش نسب مقرر بان غیر ثابت نشود و مقر یعنی اقرار کننده برین اقرار خود و مرد و مذمبی
او را ظاهر نشد یعنی کسی که اقرار کننده را مذمب ننمود و پوشیده ماند که مقرر به شرط مشروط است اول اینکه اقرار
نسبش بر غیر باشد نه بر خود مثلاً شخصی مجهول نسب کسی گوید که این برادر من است یا عم من است پس اقرار
نسبش بر پدر یا جد خود کرد و اگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من است نسبش با اقرار مقرر ثابت خواهد
و داخل ورثه نسبیه خواهد گردید و دوم آنکه ازین اقرارش نسب مقرر به غیر ثابت نشود مثلاً برین اقرارش اجد
تصدیق وی نمایند و اگر ازین اقرار نسبش ثابت شود وی و ارثش بوارثت شرعی خواهد شد سوم آنکه مقرر اقرار خود
بمیرد چه اگر از اقرار برگردد و وراثت نوعی ثابت نخواهد شد و شرط چهارم آنست که اقرار نسبش بر دیگری که
از اقربای نسبی مقرر باشد نباید لیکن این شرط را ذکر نموده که بتامل در وجه وراثت مقرر باین شرط
توان رسید و مقرر باین شرط انظار از ان وراثت میشود که مقرر بوجاد عای قرابتش بخود مستحق مال
خودش گردد انیده و نزد اثنا عشریه بعد ولای ضمان جزیره یعنی ولای مولات آخرین مراتب ارث
ولای امامت است که در صورت وجود امام و نبودن و ارثی تمام ترکیبیت با امام مصطلح اشیعه خواهد رسید
و در صورت نبودن تنهار و جاز زمره ورثه بعد ادای بخش باقی مال با امام زمان میرسد و بر تقدیر نسبت
ام اختلاف است که برای امام امامت دارند یا بر فقر قسمت نمایند پس ادای وصیتی است که آن
بزیاده شد از ثلث ایجاب یعنی بعد از ان از مال متروک با دای وصیتی که زائد بر ثلث مال
بر دارند و از بعض کتب امامیه مستنبط میشود که اجرای وصیت زائد بر ثلث ترا مقدم بر ارث امام
است بعد از اینها به بیت المال مال متروک ای خجسته خصال بیت المال آنست که حکام
عادل جاس مقرر میکردند تا مال لا وارث له را آنجا ذخیره نمهند و رفع حوائج محتاجان از ان نمایند
و نزد امامیه چون خاتمه مراتب ارث و لا الامامه است بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی
نیست و در میان ورثه نسبیه که اهل فرض و عصبه و ذو رحم اند سه اهل فرض از
سه قسم و ارث و ان عصبه و ذو رحم بود پس از ان یعنی وراثت ان نسبیه سه قسمند از ان سه
قسم یک اهل فرض و ذو رحم است و دو قسم از ان عصبه و ذو رحم اند حال تعریف این هر سه قسم می کند و می گوید

[illegible]

توبہ الایض

ثلث باقی از نصیب احد الزوجین است اگر با پدر واحد الزوجین باشد و نزد اُمایه ثلث کل ترک است بهر حال و اگر
 اینجا بعد بجای پدر باشد نزد حقیقه با و ثلث کل ال خواهد رسید ظافراً لابی یوسف رحمه الله و نزد اُمایه جد و محجوب
 الارث بوجه مادری است و می تواند در سهام اخت عینی بین است که پدر سقط بنوا الاعیان است بالاجماع و بعد سقط آنها
 نیست بالاتفاق فریقین مگر نزد امام ابو حنیفه چنان می آید که در احوال اخت علاقائی بیان کرده بنوا العلات با وجود پدر
 ساقط میشوند بالاجماع و بعد ساقط میشوند بالاتفاق فریقین مگر نزد امام ابی حنیفه چنان می آید که پدر محقق را با پدرش ساقط
 می رسد نزد ابی یوسف و بعد از چیزی می رسد و نزد دیگر ائمّه اهل سنت و نیز نزد اُمایه همه و لا به پسر خواهد رسید
 و پدر و جد را با وجود پدر حطی از ولایت و این مسئله درین منظوم جای مذکور نشده پس داخل در وعده نیست
 نخواهد بود و نزد اُمایه در توریث اجداد مجتمع فاسد باشند یا صحیح اختلافی نیست اگر چه در سهام آنها تفاوتی است پس
 حق جد و جد پدری و ثلث است لکن ضعف لاشی و حق جد و جد مادری حصه مادری است که یک ثلث باشد
 بالسویه میان زن و مرد و در صورت تنهایی همه مال یکی می رسد و ابوبن و اولادیت حاجب اجداد و وراثت
 و با برادران و خواهران وراثت می یابند پس سهام برادران عینی و علاقائی با جد پدری و حصص خواهران
 کذا فی باجرات پدری مساویست و همچنین برادران و خواهران اختیانی با جد و جد مادری در یک سلسله
 منسلک اند و زوج و زوجیه با اینها نصیب اعلی خود می گیرند و جد و جدات و اخوة و اخوات از طبقه ثانیه و از آنند
 که با وجود و ورثه طبقه اولی یعنی ابوبن و اولاد حطی از ارث نمی برند و با وجود این طبقه ثانیه اهل طبقه ثالثه که
 اعمام و عمات و احوال و خالات باشند بهره از میراث ندارند سهام زوج و زوجیه نسل یا نسل
 ابن اگر با اوست $\frac{1}{4}$ ده ربع ورنه نصف حصه شوهر است و هر دو جان نصف شوهر زن برسان $\frac{1}{4}$ کن چهار نصف
 منقسم بر زن $\frac{1}{4}$ یعنی شوهر را دو حال است یکی آنکه با شوهر اولادیت یا اولاد پدریت یافته شود در میراث
 حصه شوهر ربع است و اگر کسی از آنها یافته نشود حصه شوهر نصف است و حصه زوج در همین دو صورت نصف
 حصه زوج است یعنی با وجود ولد یا ولد الابن ثمن است که نصف ربع باشد و بصورت فقدان اینها ربع است
 که نصف نصف باشد و نزد اُمایه و منقسم حصه زن و شوهر تخصیص با اولاد الابن نیست بلکه اولاد الاولاد
 کافیت پس با وجود این نسبت نزد ایشان حصه ادنی بزوج یا زوجیه رسید و نزد اهل سنت حصه اعلی اگر
 زوجات متعدد باشند همین سهمش که ربع یا ثمن است بر همه آنها بالسویه تقسیم نمایند بالاتفاق بین اهل سنت
 و شیعه و نزد اُمایه زوج از زمره منیر علیه است و زوجیه مستحقه زنیست و نزد اهل سنت کسی از زوجین از
 اهل رد نیست چنانچه گذشت و اختلافی دیگر آنست که زوج و وارث زمین عمارت و زمین رعیت عین انبیه
 و عین آلات نمیشود لکن از قیمت انبیه و آلات مثل چوب و خشت و غیره بهر می برد عتد الاُمایه خلاف آن

سهام زوج و زوجیه

سهام اولاد

سهام مادر

اولاد است که نزد ایشان از برقم ترکه نصیبی دارد سهام اولاد و الام سه ده بیک کس سده ز مادر یا بن
 بهر زائدت ولی یکسان مانع ارث شان شدند مگر پدر و جد و نسل و نسل پس یعنی اولاد مادر سه حالت
 اول آنکه اگر کسی باشد مرد بود یا زن سده یابد و او دوم آنکه اگر زائد از یک باشد ثلث یابد و او فکور و او
 اینها در استحقاق و تقسیم مساوی اند سوم آنکه پدر و جد و اولاد میت و اولاد پسرش حاجب اینهاست و در اینجا
 اختلاف کرده اند درین که اولاد و اولاد را حاجب میدانند و تخصیص با اولاد الابن نمیکند پس اولاد و دختر حاجب بود
 اگر چه بنت البنت باشد و نیز جد را حاجب و اولاد ام شمارند سهام مادر سه ده باور سده اگر با او ست
 نسل یا نسل بن اگر چه فروست یا اخ و اخت یک فوق یک دیگر و زن از کل ثلث دهی بیشک بداند که
 مادر سه حال است یک آنکه اگر ولد میت یا ولد الابن یا فوق الواحد از برادر و خواهر یعنی باشد یا علانی یا اخصا
 یافته شود سده باور باید داد و علمای امامیه برادران فوق الواحد و خواهران فوق الثلثه یک برادر
 و دو خواهر را اعیانی باشد یا علانی یا اخصا فی صورت اجتماع پدر با مادر حاجب نقصان اد یعنی مانع از یاد
 سهم او بر سده میدانند لکن با مادر خود آنها را محجب الارث می شمارند دوم آنکه اگر از اینها کسی نباشد ثلث کل
 ترکه بوی بدینند و نزد امامیه محجب نقصان منحصر بر ولد الابن نیست بلکه اولاد و دختر و پسر و دین هر قریه و نسو
 الا قدم اند سوم آن پدر یا یکی از شوهر و زن اگر با او ست پس ششوا زن بعد سهم زن نصیب شود
 از ثلث و پسند او یعنی حالت سوم آنست که اگر با مادر پدر و احد از زوجین باشند پس بعد برادران حصه
 احد از زوجین هر چه از ترکه باقی ماند از سکن باقی ماند باید داد و تا زیادت نصیب او بر حصه پدر لازم نیاید
 نزد امامیه ثلث کل ترکه حق مادر است و همچنین از ابن عباس رحمه الله نیز روایتی است که جای اب جد بود اگر اینها
 حکم نیست چون پدر اینها یعنی اگر با مادر سجای پدر جد صحیح مع احد از زوجین باشد حکم جد مثل پدر نیست بلکه
 مادر است ثلث از کل ترکه خواهد بود و هر چه از حصه احد از زوجین باقی خواهد ماند در صورت استحقاق به جد
 خواهد رسید لکن نزد امام ابی یوسف رحمه الله پدر و جد در یک حکم است پس مادر در صورت هم ثلث
 باقی بعد نصیب احد از زوجین خواهد یافت و بندهب انشا الله علیه مادر حاجب جد میت و جد و تقیص حق و
 و خلی ندارد پس باقی بر مادر و باید کرد باید دانست که نزد شیعه ابو بن بیت و اولادش طبقه اولی از ورثه اند
 که با وجود اینها غیر احد از زوجین کسی وارث ترکه نیست سهام جد سه حصه جد صحیح ششم و دهم
 الی جد است خواه لام و کن سجدات این سده مقسوم به یک هر یک ام شود محروم یعنی جد صحیح را دو
 حال است اول آنکه سهم جد صحیح خواهد بود بری باشد یا مادری سده است اگر حیات فوق واحد باشند یعنی سده
 میان آنها علی السویه قسمت پذیرد و حال دوم آنست که گفته لکن هر یک از جدات امینه باشند یا ابویه

سهام پدر

یا البوی با وجود ام محجب میشود یعنی مادر حاجب جدات بر قسم است و در مذهب امامیه اثنا عشریه جدّه از اهل فرض نیست و زانش بقرب است و ابوبین و اولاد حاجب و هستند و سهم جدّه مادری بصورت اجتماع او با جدیاجده پدری یک ثلث است تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شریک است و تقسیمش بالسویه بین آن ذکر و الا ناث است و جدّه پدری با جدیاجده مادری متحد و ثلث است تنها باشد یا با جد پدری و واحد بود یا متعدد و اخوة و اخوات درین ثلثین با وی شریک دارند و این ثلثین بصورت اختلاف ذکر و ناث است لکن ضعف لاثی منقسم خواهد شد گفت یوسف این سدس کیان است و تقسیم بر سر ایدان و کریمت محمد ایدانان و برجات این سدس نیز بر ایدان و بزرگ نذر و حقیقه بصورت تعدد جدات و تقسیم سدس میان آنها اختلاف است قول امام ابی یوسف رحمه الله است که این سدس بالسویه بر ایدان جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشد بالنصفه و اگر سه باشند لثلاثا و اگر چهار باشند ارباعا قسمت کنند و همین قول راجع است و امام محمد این سدس برجات قرابت جدات تقسیم میفرماید بر ایدان قسمت نیکن پس اگر یک جدّه و دو جدّه قرابت دارد و جدّه دیگر یک جت قریب باشد ذات القرابتین دو ثلث از آن سدس خواهد یافت و ذات قرابت واحد یک ثلث از آن سدس و همین است مذهب شیعه و تمییزش چنانست که مثلا شخصی با دختر عمه حقیقه خود تزوج نموده و از وی پسر برآید پس مادر جد پدری این مولود جدّه ذات القرابتین است که مادر جدّه مادری او هم همان است و مادر جدّه پدری و سه ذات قرابت واحد است بدین صورت

ام

ام

ام

اب

ام

الاب

سبب جدات اگر پدری راست حاجب او چه پدری میگوید که سبب جدّه گردیدن اگر جدّه واقع شده باشد در انتساب و بسوی میت جد واسطه باشد مثل مادر جد پس چنین جدّه پدری را جد حاجب است چنانکه پدر حاجب جمیع جدات پدری است و ازینجاست که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست و باز قوی بهر طریق که هست که اگر از بهر حجب بعدی است یعنی بعد ازین باید دانست که جدّه قریب میت از هر طریق که باشد مادری یا پدری برای محجب کردن جدّه که بعد تر باشد کمر بسته است ای جدّه قریب حاجب جدّه بعدی است جد قریب هم حاجب جد بعدی است باتفاق فریقین و بعد فاسد بهر نقیض و اعلی ذکر شد و ان صحیحی ای عاقل سوختن فاسد پیوست و باز از ان اب که بیان است این تعریف جدّه صحیح و فاسد است

اما جده صحیح نیست که در نسبت او بسوی میت جد فاسد داخل نشود و جده فاسده آنکه پنج بسوی میتش نسبت کنند
 یک باب یا از نزدیک میان دو ام واقع شود و هر جده که در نسبت بسوی میت اب در میان دو ام واقع نشود
 صحیح باشد پس بطن دو ام ام اب و ام ام لام هر دو جده صحیح اند و در بطن سوم از چهار جدات ام اب لا اب ام اب
 هر دو صحیح پدری و ام ام ام لام صحیح مادری و ام اب ام لام فاسده مادری که در اب میان دو ام واقع شده
 و در بطن چهارم از شش جدات ام اب اب اب اب و ام ام اب اب و ام ام ام اب هر سه جدات صحیح پدری
 اند و ام ام اب اب بجلو اب میان دو ام فاسده پدری است و ام اب اب اب و ام ام اب ام اب و ام
 اب ام لام هر سه جده فاسده مادری اند و یک ام ام ام لام صحیح مادریست و در بطن پنجم از عدد جدات شانزده
 میرسد پنج از آن صحیح و یازده فاسده اند و دریافت تعداد جدات در بطن دوم محتاج وقت نظریست لکن در
 مراتب فوقانی پس قاعده دریافت اعداد جدات امتیاز صحیحات از فاسدات نیست که از شمار مراتب بطن دو بگیرند
 و بر چه باقی ماند این دو را بر تیره شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف اعداد جدات در آن بطن خواهد بود
 و آن شماره مراتب بطن عدد جدات صحیح است و باقی لامحاله فاسده باشند مثلاً از بطن ششم دو گرفته بشمار
 چهار باقی مانده تضعیف نمودیم سی و دو شدند شش از آن بشمار مراتب بطن صحیح اند و بت و شش فاسد
 و علمای امامیه را احتیاج امتیاز صحیحات از فاسدات نیست که نزد آنها فساد و صحت جدات مانع ارش نمیشود
 سهام بنات به هر یک بنت نصف و بهر کثیره دو ثلث میدهند ب تاخیر عصبیات اند با پسر بیش از
 نصف حظ پسر مرد و هر یک به بنات صلبیه را سه حال است اول در صورتیکه میت را پسر می نیست اگر
 به دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم بهمان صورت اگر دخترین فوق الواحد باشند حقه نهاد و ثلث
 است سوم عصبوت که با پسر میت عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیب می برد و بالاتفاق بین الفرقین سهام
 بنات الاین سه همچنین است فرض بنت پسر نیست بنت صلب میده اگر یعنی دختر پسر را
 حال است پس اگر دختر صلبیه میت با او نباشد مثل دختر صلبیه فرض دو حال است که نصف واحد را دو و
 ثلث فوق الواحد را دو از بنت پسر دختر صلبی مخصوصه نیست بلکه عام ازینکه دختر پسر صلبی باشد با فرد
 از آن چون بنت ابن الاین و بنت ابن الاین و این مثل بعد ازین حالت سوم و چهارم و بیان میکنند
 سه و بود یک صلب یا پسر یا آنکه علیاست ای تنوده سیر جز سیر نیست فرض نیست سیر و در باشد ساقطش بشمار
 یعنی حالت سوم نیست که اگر این بنت الاین یک دختر صلبیه میت باشد یا بنت الاین دیگر باشد لکن آنکه در درجه ازین بنت
 الاین علیاست مثلاً یکی بنت ابن الاین است و آن اگر بنت الاین است درین صورت سهم مفروض بنت الاین
 مذکوره را اند برسد سیم نخواهد بود زیرا که بنت صلبیه واحد خواهد بنت الاین واحد علیا هرگاه نصف در سهم دو گرفته

سهام بنات الاین

برای تکمیل اثبات یک سده به بنت لابن مطلق خواهد رسید و حالت چهارم آنکه اگر بنات صلیبه یا بنات لابن علیا
فوق الواحدة باشند این بنت لابن سابقه باید بشمارد که آنها نشین کامل خواهند گرفت و احتیاج تکمیل آن با ستم
نخواهد ماند و بحکم القرلی تجب بعدی این بنت لابن محبوب خواهد گردید باید دست که قول ناظم رحمه الله علیه
ای ستوده سیر ظاهر الدلالة بر او ناظم نیست درین صورت اگر این بر دو شعر چنین تبدیل کنند ظاهر باشد
هست بنی صلیب میت اگر چه جز سده نیست فرض بنت پسر که اگر صلیب است فوق یک دختر چه حجب باشد
نصیب بنت پسر و در دو بنت پسر که یک علیا است یک سده فرض خسر مطلق است و از آن یک که بود
علیا نیست جز حجب بهر مطلق و حالت پنجم نیست که میگوید به آن غلام مصعب ارباوست و بخدا
ولیت یا فروست و عصبه بنت ابن را میدان نصف سهم مصعبش برسان و ای البته این بنت لابن سابقه
نمیشود و تمیکه غلامی یعنی پسر عصبه کننده بنت لابن مذکور باشد بشرطیکه این بنت لابن از ذوات القرب
نباشد خواه این پسر در درجه مجازی آن بنت لابن بود یا فرو تر از آن باشد درین صورت این بنت لابن
عصبه باید بشمارد و از بقیه ترک بقاعده لکن خط الانثیین نصف حصه پسر مذکور که عصبه شده به بنت لابن
رسانید و مقصود از غلام پسر صلیبی نیست بلکه این لابن و این شکل مراد است و حالت ششم آنکه به بنت ابن
پسر شود و دم و همچنین گفته اند اهل علوم و یعنی از پسر صلیبی بنت لابن از ارث محروم میشود و علمای امامیه بنت لابن
در زمره اهل فرض شمرده اند بلکه اولاد او را در صورت تقدان اولاد صلیبی قائم مقام اولاد میدانند و اقرب
ایشان را حاجب بعدی شمارند و اولاد پسر را حصه پدرش و اولاد دختر را حصه مادرش میدهند و از نجاست که
اولاد پسر پسر باشد یا دختر منضاعف حصه اولاد دختری است این بودیانت و سهم هر یکی از این دو
صورت اجتماع و کور و اثاث در هر قسم لکن نصف الانثی بر روض تقسیم نمایند لکن ناظم رحمه الله علیه را که بمسئله
شهرت دارد بیا به از کسی مذکور به بنت پسر بعضی از بعضی اسفل و پسر و همچنین سه دیگر مانند او و لکن
ابن ابن ای خوش بود سه در دو ان و همچنین شمار لکن از ابن ابن ای یار و یعنی شخصی هر دو سه فریق بنات ابن
گذاشت فریق اول سه دختران از اولاد یک پسر لکن یکی از دیگری در درجه فرو تر است که یک بنت لابن دیگری
بنت ابن لابن مذکور و سومی بنت ابن لابن مذکور و فریق ثانی سه دختر از اولاد پسر دیگر و بهمان
نمونه از ثانیه و ثانیه زاولی سافله الرتبه و پست تر که یک بنت ابن لابن و دوم بنت ابن لابن المسطور سوم
بنت ابن ابن لابن المسطور و فریق ثالث سه بنات از اولاد ابن لابن آخر بر طریقه مذکوره در تفاوت
درجه که اولی بنت ابن لابن و ثانیه بنت ابن لابن لابن لابن لابن و ثالث بنت ابن لابن لابن لابن لابن
نصف علیا بهر اولی دیگر و نیست پسر او و ده بوسطی من یوزن یا از فرقی تم نوش یک یا بیشتر سفلیات باقی یار

این مسئله را شصت نام کردند و می توانند وجه تسمیه بیان حال زنان باشد ۱۲ منته

طه قوسه شصت شصت روضه الاول یا ثانی و صفت آن کردن در احوال و در هر یک از این دو قسمه که در این کتاب مذکور است و در هر یک از این دو قسمه که در این کتاب مذکور است و در هر یک از این دو قسمه که در این کتاب مذکور است

پنج سطحی غیر سده ز شماره یعنی ازین نه دختران سه گانه از فریق اول علیا که بنت لابن است و دختری دگر از سه فریق باوی محاذی و مساوی از ترتیب نصف تر که خواهد گرفت و وسطی را از بین فریق اول با دختری که موازی و محاذی است یعنی علیا از فریق ثانی یک سده بدین بدین باقی ماندند شش که سفلی از فریق اول و وسطی و سفلی از فریق ثانی و بر سه فریق ثالث باشند حصه باینها از ترتیب نخواهد رسید بلکه باقی تر که رجالت انعام حقیق بر ذوات الفروض مذکوره رد خواهند کرد و در غلامیست نیز با اینها به عصبه زین همه کند آنرا به کوخدا می ویست یا بالابد صاحب سهم نیست و اصل او نصف سهم غلام او گیرد و بدین است ساقط سوای او بکند یعنی اگر باین بنات لابن پسری از اولاد ابن نیز در یک ازین سه فریق باشد ازین همه بنات لابن آن بنت را عصبه میکند که پسندگور در درجه باوی محاذی باشد و نیز آن بنت را عصبه میکند که در درجه ازین پس علیا و بالابد بشرطیکه علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض را عصبه نخواهد کرد بلکه آنها بر فرضیت خود خواهند ماند و دختر که بود و این پس عصبه شده است بقدر نصف حصه پسندگور میگردد و بنات که سوای عصبه اند یعنی آنها که در درجه سفلی از پسندگور باشند ساقط میشوند و صورت سلسله اینست

الفریق الاول علیا بنت لابن بنت ابن بنت ابن	الفریق الثانی لابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن بنت ابن	الفریق الثالث لابن ابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن بنت ابن
--	--	---

بر تقدیر غلام در صورت این سلسله بر پنج نوع متفرع میشود اول اینکه محاذی علیا از فریق اول پسری باشد پس این هر دو تر که بعصبه است آنها را با هم خواهند گرفت و ثانیاً باقیه محروم خواهد ماند دوم اینکه موازی وسطی از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پس را با عا خواهد رسید و سیم باقیه محبوب خواهند ماند شوم اینکه مساوی درجه سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیا اول و سدس بوسطی اول و علیای ثانی و اصل خواهد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و این غلام اخماساً انقسام خواهد یافت و ثلثه باقیه ساقط خواهند شد چهارم اینکه سجای سفلی فریق ثانی باشد پس بعلیای اول و سدس بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی باین این عصبه سفلی اول و وسطی و سفلی ثانی و علیا و بوسطی ثالث اسباعاً قسمت پذیرد و سفلی ثالث بی بهره ماند و پنجم اینکه غلام در برابر سفلی ثالث باشد پس نصف سدس

سامراوات عصبه

ایمان و ایمان

بمذکورات رسد و بقیه میاذ غلام و بنات ستمه اتنا تقسیم کرد و در تقسیم جمع صورت مذکوره لکن ضعف الانثی بخوبی باید دانست
و نزد امامیه درین مسئله در صورت اول همان حکم است که نزد اهل سنت است و در صورت باقیه وجود عدم غلام
مساوی است همه ترک عیالیا می فریق اول بر نیابت پدرش خواهد رسید و دیگر از انصیبی از ترک نخواهد بود سهیم
انخوات عصبیه سه بهر یک کن خواهر اعیان به نصف بخش کثیر را نشان بدین معنی انخوات اعیانیه را پنج حال است
اول اگر تنها یک است نصف با و باید داد و دوم اگر فوق الواحد باشد و ثلث بهند بالاتفاق بین الفریقین
نصف بخش برین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد و ستم که معنی سهم حصه باشد حالت سوم به عصبه بالغ
چون خود گردد و دو به دو به دو بخش نصف است که بدین معنی خواهر اعیانیه با برادر یک مثل خودش یعنی اعیانی باشد عصبه
خواهر گردد پس ترک میان آن و اخت لکن در خط الانثیین خواهد بود بالاتفاق حالت چهارم سه بنات ثنات
ابن رسان بدانچه باقی است حصه ایشان بدین معنی دختران صلبی و دختران پسری خواهران اعیانیه را عصبه میکنند
پس اول حصص بنات صلبیه بنات لابن از ترک رسانیده باقی را در حصه خواهران بدینند و جمیع امامیه
با و دختران صلبیه دختران پسری بلکه ولاد الاولاد انخوات اعیانیه را نصیب در ترک نیست حالت پنجم به مانع
ارث شان چهار شمرند اب و جد نیز این ابن پسری بدین معنی پدر و جد و پسر و ابن لابن خواهران اعیانیه را از
ارث مانع میشوند لکن در با نعت جد اختلاف است امام ابو حنیفه او را مانع میداند و همین قول مختار حنفیه است
و نزد صاحبین علمای امامیه مانع نیست بلکه در مذنب امامیه جد و جد و گویا معصب خواهران اعیانیه اند
و نیز نزد این فرقه در با نعت تخصیص لابن لابن نیست بلکه ولاد الاولاد مانع و حاجب اخوات است سهیم
انخوات علایمیه سه نیست از خواهری از اعیانی بدین معنی اخت مثل او دانی به نصف یک کثیر را نشان
ای برادر زاده فرض رسان بدین معنی هر گاه که خواهری اعیانیه نباشد اخت لابن را که خواهر علایمیه باشد
مثل قائم مقام آن دانند و این خواهران علایمیه به نصف حال است اول اگر واحد باشد نصف دوم
اگر زائد از یک باشد و ثلث است رسانند بالاتفاق بین الفریقین به اخت عینی اگر یک است و بی
پدری را سدس همین است بهی چه در یک زن اند پس پدری بدین معنی میشود از نصیب ارث بر سه و دو حالت
سوم نیست که اگر با اخوات علایمیه یک اخت اعیانیه باشد علایمیه را سدس خواهند داد و بر سه تکمیل
نشین حالت چهارم اینکه اگر با و سه اخوات اعیانیه زائد بر یک باشند اخوات پدری از ارث محروم میمانند
و نزد امامیه خواهر اعیانیه واحد باشد یا زائد مطلق علایمیه است سه اگر اخ او معصب باشد بدین معنی نصف سهم
خود بد که به حالت پنجم اگر برادر علایمی هم با خواهران علایمیه با و جد خواهران اعیانیه یافته شود خواهران علایمیه را عصبه
میگرداند باقی ترک میان آن بر خواهران پسری لکن ضعف الانثی تقسیم نمی شود و نزد امامیه درین صورت هم به بنوا العلامت چیز سه

نرسد و حالت ششم آنکه به بنات و بنات ابن سال به از عصوبت تمه با ایشان به اگر بجای مصرع ثانیه
چنین میگفت بهتر بود مع باقی حصه عصوبت شان به و معنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پسری با خوا
علاقه یافته شوند خواه این علامتیه را عصبه میگردد و اندر هر چه از حصص بنات مذکوره باقی ماند به هر عصوبت بخوابان
رسانند و عندالامامیه و لادیت از ذکر و اناث هر که بود و گویا تر باشد حاجب آنهاست و حالت هفتم حالت
حرمان آنهاست باین طریق سه به علاقته و بنو الاعیان به از انب جد و ابن ابش دان به ساقط از
ارث و هم بنو العلات به از ان عینی ای گرامی ذات به یعنی جمله برادران و خواهان علامتیه و اعیانیه را به
چهار شخص از درجه ارث ساقط باید دانست یکی جدیت نزد امام به یعنی جد و هم بنو العلات و هم بنو العلات
والا امامیه دوم پدر است سوم پسرش چهارم ابن لابن و نزد امامیه بجای ابن و ابن لابن اولاد و اولاد
الاولاد است که اگر از او نیز از ای بنو العلات مسقط پنجم هم هست که آن برادر اعیانی باشد و بنده بامامیه
در سقاط بنو العلات تخصیص از عینی نیست بلکه بنو الاعیان هم بواسطه بنو العلات اند و بر بنو العلات
مسقط ششم هم هست که بیانش میکند به اخت عینی به بنت و بنت پسر به عصبه گشت ای برادر اگر به علات
بود و حرمان به حاجب است و دست به نشان به یعنی هرگاه خواه اعیانی یا دختر صلبیه یا دختر پسری عصبه شود و بنو العلات
را محروم خواهد گشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را بالاستیجاب بعصوبت خواهد
گرفت و نزد امامیه چون با وجود بنت یا بنت لابن اخت عینی خودش محجوبت بدگر به چه رسید بیان
اخت لام به مادی اخت را گذشت بیان به در میان سهام مادران به یعنی احوال اخت اخیانی
در میان سهام اولاد الام بشرح و بسطیکه تعلق بحال او دارد و بیان کردیم انجام باید دید و بیان
عیبات به عصبه را اگر شرح طلبی به نسبی هست یا هم سبی به همچنین است و نسخ موجود این منظومه
لیکن آوردن لفظ شرح به التحریک مستغرب است پس مناسب آنست که باندک تغیر بن خوانند عصبه را
چه شرح میطلبی به یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم است یکی سببه نسبی و دیگری عصبه
سببیه تعریف عصبه قبل بیان اصحاب قرأ فی گذشت به نسبی دان بنفسه بالغیر و هم مع الغیر پس فی ضییر
ضییر لفتح ضاء و محجه و سکون تخانیه یعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل خشونت معنی شتم نیست که عصبه سببه سببه
قسمت اول عصبه بنفسه آن مرد است که در انتساب او بسوی میت دخل انشی نباشد و هم عصبه بالغیر
و آن نسبت که با عصبه بنفسه شود و هم عصبه مع الغیر آن نسبت که با زنی دیگر عصبه شود و هر چه از زنی
زنی گیر بماند از دیگر بیان عصبه بنفسه به منحصر دان بنفسه شمار به یار و چار قسمی تکرار به جز نسبت پس
اصل او میان به جز اب جز جد بود پس از آن به یعنی قسم اول که عصبه بنفسه است و چار قسم منحصر است

در بیان عصبیات بیان اخت لام

در بیان عصبیه

قسم اول جزویت قسم ثانی اصولیت قسم ثالث جزو ابیت قسم رابع جزو جدیت الحال تفصیل این اقسام را بعد
 از آنکه کذب یعنی انش اگر چه باشد است و اب و جد هم اگر چه برتر است از اب و جد پس از این
 دان اگر چه هست فرو و همچنین هم و این هم میدان است اگر چه مادی سبحان و کذا بر شمر علی الترتیب دیگر
 تو داری عقل و فهم نصیب است و میگوید که قسم اول که جزویت باشد پس است اگر چه فرو تر باشد یعنی این لابن
 و ابن ابن لابن این عقل و قسم دوم که اصل است است اب و جد باشد هر چند که بالاتر رود مثل ابجد و جد
 و این علی قسم سوم که جزو ابیت بود برادران عینی و بعد از برادران علای اند اگر چه فرو تر باشد یعنی ابنا و اینها
 چنانچه ابن الاخ و ابن ابن الاخ و این عقل قسم چهارم که جزو جدیت باشد اعمام و ابنا می اعمام همچنین از قسم اول
 اعمام است و ابنا و آنها گو فرو تر باشد و بعد از آنها اعمام ابیت و ابنا ایشان و پس از آن اعمام جدیت
 و ابنا آنها و در هر یک از این انواع اعمام اعیانی را تقدم است بر علای و قوله است اگر چه مادی سبحان است
 که شرط عم اگر چه مادی باشد یعنی برادر اخیانی پدر و جد نبود و تقید عم باین شرط هر چند ضرورت نداشت که
 بنوا الاخیان از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن بر تصریح و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخیر تثنی می فرمودم
 در توریث عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام انجلیفه رحمه الله همین است و علیه الفتوی صاحبین امام شافعی
 رحمه الله بنوا الاعیان و العلالت را با جدیج و ارث می شمارند و یکی را حاجت گیری نمی انکارند و مذرب امامیم
 همین است و اختلاف دیگر در مقام است که نزد اهل سنت در پذیرش جمله پس از تساوی دارند و صغر آنها را در
 از دیاد و انتقاص میراث خلعت و احدی از ابنا استحقاق اختصاص بخیری از ترک را اندر حصه
 خود ندارد و علمای شیعه بجهت قابل شده اند و آن فتح های سهل و سگون بای موحده در لغت بخشش است
 و بی جز است و در اصطلاح ایشان تخصیص این که بر است لباس بدن است انگشته و شمشیر و صحیفه خاصه او اگر چه
 شرکاء سوا این شیاگاه است باشد و پس بزرگ فاسد الرای و سفیه نباشد پس این شیاها را در سهمش بوی خواهد رسید
 و باید دانست که از این اقسام اربعه عصبات اب و جد از جمله این فراتر اند که گاهی به فریضت خالصه دارند
 و زملای عصبیت خالصه و وقتی عصبیت و فرض مجتبه چنانکه گذشت است است اقرب پس اقرب و ترجیح
 بجهات قرابت است صریح است اقرب از قرابت ار باشد میکند و قرابتش و یعنی درین انواع اربعه
 هر که قریب تر است پس همان قریب تر باخذ میراث است پس عمیت مقدم است بر عم بر پدرش و می
 بر عم جدش و همچنین بصورت اجتماع اخ علای و ابن الاخ اعیانی اخ علای بوجه قرابت و ارث و حاجب
 ابن الاخ اعیانی میشود و ترجیح و درین انواع بجهات قرابت است هر که اقرب از قرابت واحد باشد اقرب
 و اقرب استین و از او و محجوب میکند مثلاً بر تقدیر اجتماع عم اعیانی و عم علای اول ثانی را مانع و حاجب باشد

و همچنین اجتماع ابن الاغ اعیانی و ابن الاغ علای اعیانی مقدم است بر علای الحال تاظم جمله اند بر اس لوتج قوت
جهات قرابت بیان میکنند پس بر تو سیج چیز ده چه هست عینی اگر نیست به چه اگر کن میبودم بجای این شعر
چنین میگفتم چه پدری را شمار کن لاشته چه هست عینی اگر محاذی وی که توضیح اقربیت و قوت قرابت
از ان مبتدا و لغز بهم میباشد بالجمله حاصل مضمون شعر آنست که با وجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا عم پدر یعنی
علاتی را که تساوی الرتبه باشد سیج چیز نباید داد که همین ندادن یا همین اعیانی برای تو بهتر است زیرا که علای
قرابت واحد دارد و اعیانی خود القربانین است و در سبب مایه هم همین است که ترجیح بجای قرابت بر اقربیت
مگر در یک مسئله خاص که اجتماع ابن عم اعیانی با عم علای است پس ابن العم اعیانی حاجب عم علای است نزد
بیان عصبیه بالغیره دان تو بالغیر چار زن کایشان به فرض دار یک نصف یا ثلث یا بخت هم نیست ابن
بر شمیری به اخت عینی و بعد پدری به عصبه دان بغیر مادر یک به باخ و نصف اخ بده بیشک به عصبه
بالغیر می زنیکه به عصبه بنفسه عصبه شود چهار زن اند ذوات الفروض که فریضه بیان نصف و دو ثلث است و
آن خ خزو و دختر پسر و خواهر اعیانیه و خواهر علاییه است که هر یکی از اینها برادر خود یا که ابن ابن الابن و برادر اعیانی
و برادر علای باشد عصبه بالغیره میشود و نصف نصیب اخ و حصه خود می برند بالاتفاق فرق همین قدر است
که اما می بین ارث را بارت بالقرابة تعبیر میکنند و اهل سنت ارث بالعصوبه گویند و دیگر فرق آنست که دختران
پسری با ابن الابن که اسفل از انها باشند نیز عصبه میشوند و در سبب اهل سنت چنانچه در مسئله التثبیت گذشت نزد
ابو قریب سقط بعد خواهد بود سه زن که او را نشد فرض نصیب به باخ خود گذشت و تعصیب به عمه و بنت
هم چنین میدان به بنت اخ نیز هم بر عنوان به ذ و تعصیب محض ذات العصبوبه هر چند حکم است شاید بفرض شری
در تخلیقه تاظم جمله اند طرفی از جواز است اگر چنین میگفت بهتر بود ع نرسد از برادرش تعصیب به عینه برادرش را
عصبه کردن او غیر سه خلاصه شمار است زنیکه او را نصیبی از فرض نیست و از ذوات الفروض نباشد با برادر خود
عصبه نمیکند و برادرش هر چند عصبه باشد لیکن چنین خواهر را عصبه نتواند کرد زن زن عمه و بنت عم و بنت
اخ اند که در زمره ذوی الارحام السلاک دارند و با وجود برادران خود که عم و ابن العم و ابن الاغ باشند
خطی از میراث ندارند و نزد علمای امامیه نیز از ارباب قرابت یعنی از قبیل عصبات مطلقه اهل سنت اند
که با برادران خود و نصف حصه برادران میگیرند بقاعده لذلک خط الاثین بیان عصبیه بالغیره
دان مع الغیر بر زنی کوشد به عصبه با زن که لابد به خواهر غیر مادری را گیرد یا برابنت و بنت ابن نظیر یعنی
عصبه بالغیره نیست که با زن دیگر عصبه شود و هر چه از فرض آن زن باقی ماند بگیرد نظیر آن خواهر غیر مادر است
یعنی اخت اعیانیه یا علاییه که با بنت صلبی میت یا بنت الابن عصبه میشود و باقی ترکه را فراسه میگرد

عصبه بالغیره

عصبه بالغیره

من و اما باینکه این علمانی برینست و اولاد این صاحب است که احوال فرق در عصبیه مع العصبه بالغبیه بیان
میکند که آنکه بالغیر گشت غیر در آن عصبیه است منفرد ایجان به در مع العصبه را می یار به عصبیه منفرد و آنکه
یعنی تفرقه درین بر دو عصبیات است که آنکه عصبیه بالغیرست غیر که او را عصبیه ساخته خودش سجات تنهائی
نیز عصبیه است و آنکه عصبیه مع العصبیه غیر که او را عصبیه ساخته خودش سجات انفراد عصبیه نیست بلکه این مع العصبیه
معیت آن غیر عصبیه حاصل شده بیان عصبیه سببی به یافتیم چون فراغ از سببی به با تو اکنون بیان
کنم سببی به بنده گری کند از او به اوست مولایش ای محبت نهاده نیست از اهل فرض ذوق عصبیه به از
نسب و ارثش بعید و قریب به اوست مولی العتاقه و اثبات به شد همین که است آخر عصبیات به متفرک باید که چون
بیان عصبیات نسبت به فراغت یافتیم اکنون بیان عصبیات سببیه میکنیم بدانکه اگر کسی علاجی را آزاد کند آنکس
مولی العتاقه آن عقیق نماید بود پس اگر از اهل فرض و عصبیات نسبت به عقیق مذکور قریب باشند یا بعکس موجود
نست بشریعت ثابت شده که همین مولی العتاقه آخر عصبیات معنیست و وراثت ترک معنیست خواهد شد و عصبیه
و رنجی بمعنی فی العصبیه است و شعر آخر خالی از حد ثبات نیست اگر چنین گویند به وراثت و بود همان مولی العتاقه
عصبیه است و از ظاهر دلالت بر دعا و از حد ثبات پاک و صاف باشند لکن این خارج بود تقدیم به یا بر روی
بفرماییم بعد ازین اندازیم مولی به عصبیات مذکور این مولی به یعنی این مولی العتاقه را بر ذوی الارحام تقدیم است که
با وجود او بذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العتاقه عصبیات مذکورش بر وراثت
اولی از همه ذوی الارحام هستند و بعصبیات اثبات چیزی نمیرسد باید دانست که مختار اهل سنت تقدیم مولی العتاقه
بر ذوی الارحام است و این سعود رض مؤخر از ذوی الارحام دانسته و در عتق هم شرط نکرده اند
که بوجه التبدل باشد یا الشیطان و بشرط و لا آزاد کرده باشند یا بنفی آن و بجا یا بالمال و بطریق کتابت باشد
یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک اعتناقی شیطانی و اعتناقی شر و بنفی و لا از انافی و لا شمرده و در نظر سببیه
مولی العتاقه از ذوی الارحام مؤخر است که آنها داخل در شمرده نیستند و در عتق شرط است که بر تبرع باشند نه عتق
واجب بچند رویمین گفته و غیر آن و عتق قهری هم نباشد مثل اعتناقی بوجه زمین گیری و کوری شرعی و قریب
و غیره و اینها را سببیه گویند یعنی علما میگویند با اعتناقش و لا نرسد و نیز عتق شر و بعد از او لا نباشد و مولی از نعمان
جریه عقیق یعنی ضمان غرامت جنایات و وراثت نکرده باشد پس بدین شعر مذکور به مولی العتاقه و وراثت عقیق
خود میشود اگر عقیق وراثت سببی نداشت به باشد و در صورت انعدام معنی و لا با و لا ذکور او منتقل میشود و وراثت
فقدان اینها بعصبیات نسبت به نفس منعم میرسد و در زمان انعدام معتقه و لا بعصبیات مذکور آن آن خواهد رسید با اعتناق
بر العقبین به محرم ذورحم شود آزاد خود بخود در ملک کسی افتاد به بعصبیه مذکور ای و به هر آنکس مذکور بوجه نکو
نفی حضرت و اینها محل حریت است و مطلقا ثبات شد خلافت محاوره چهارم لفظ همین زائد است جمیع عصبیات بمکون ماد غلط است اگر چه بوجه جنس

الحال ناظم رحمه الله بیان میکند که عقد اضطراری هم موجب ولایت پس بیگوید که اگر ذی رحم محرم کسی در ملک دمی
در آید خود بخود بلا اعتنا قتل آزاد میشود و بانگس عصوبت ولای او میرسد و مولی العتاقه او میگردد و ذی رحم عبارت از
صاحب قرابتی که سبب رحم و لا متحقق شده باشد و ذی رحم محرم آن ذوی القربی است که بصورت ذکور است احدی
و انوشت اخیری شرعاً کل منیاجائز نباشد و بقید ذی رحم محرم رضاعی خارج شد مگر اگر مالک آنها شود
منعق نخواهند شد و تحتاً را میله اعتناق محرم رضاعیه است باید دانست که اقربان به قسم اندیکه قریبه
و آن اصول اند هر چند بالاروند و فروع هر چند فرد تر باشند هر کس که مالک یکی از این اقسام شود
خواه اراده آزادی کند یا نکند آزاد خواهد شد بالاتفاق بین فریقین قوم متوسطه که اقوة و اخوات و اولاد
آنها و اعمام و عمات و خالات و خالات اند هر کس که مالک اینها شود اینها نیز بلا قصد آزاد شوند خلافاً
لشافعی رحمه الله و نزد امامیه در شرعاً رجال اقربا به متوسطه را همین حکم است و در شرعاً
نسوان این حکم نیست که شرعاً آنها سوای عمودین دیگر بلا قصد آزاد نمی شود و عمودین مراد از اصول
و فروع است تمام عقیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد احوال و خالات باشد اینها بجز مالک بلا قصد
آزاد نخواهند شد بلا خلاف میان فریقین باید دانست که لفظ کس در مصرع ثانیة بیت اول
از این ابیات دلالت بر عموم مالک دارد که لزماً تسرباً به ملوک باشد یا از غیر اقربای او
و مقصود نیست که محرم ذی رحم اگر ملک کسی که محرم است افت بخود بخود بلا قصد عقد آزادی میشود
پس بجای مصرع ثانی چنین بایستی گفت مصرعاً که ملک تسرباً به خود نیست و
و لفظ شود آزاد ضمناً مفید معنی خود بخود دست تصریح بدان ضرورت نیست که اگر آزاد و عیدی دلبنده
باشد به نسبت حره شدند پس بیجا به زان سه لایه و لبر به بنمودند و در شرعاً به ربه اتفاق
ایچنین مگر افتاده که یک بیت دیگر سی داد پس مال پدر به سه و خست و و ثلث
فرض شان و لبر به آن دو دختر که لودای و انا به پدر شان خرید و آنها به ثلث باقیش ره و لاج
تعمیم پس مراد از لبر به سی به صاحب است را مگر دودی به صحت مسئله شود ظاهر از چهل
بیج که تولی ما به این شالی است از هند مولی العتاقه تفصیلش اینست که اگر کسی حره را بحد در ملک خود
آورده سه دختر از آن متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد و حریت و عیدیت متبع آنها
مباشند پس زمین هر سه دختران دو دختر که کبری و صفری باشد به عوض بیجا و دیار پدر خود را که عیدیت
از مالکش خرید کرده اند لکن هر دو قیمت مساوی ندادند بلکه صفری به ثلث دیار و کبری سی دیار و در قیمت
داد پس بعد وفات پدر از ترکه اش ثلث از رو به فریفته به هر سه دختران باید داد باقی ماند یک ثلث

آنرا بآن دو دختران که پدر خود را خریده اند از روی ولای باید داد و بعد از آن شصت باقی پنج حصه باید کرد سه
 شصت صاحب دینا یعنی بنت کبری بدهند و صاحب دینا یعنی صفری را دو حصه بدهد و چون اصل مسئله از سه
 و شصت بر روس بنات شصت منقسم میشود و نیز یک شصت باقی بر سهام و لا که پنج اند شصت ندارد و میان هر دو
 تا این است پس این پنج را اگر تقسیم و در عدد در روس بنات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد و این پانزده
 در سه که عدد اصل مسئله است ضرب نمودیم چهل پنج حاصل شد پس مسئله این بنات شصت از چهل پنج نصیب
 که تقسیم از آن استقیم میشود بنات شصت در فریضه و شصت که سه باشد خواهد رسید از آن هر یک خروده
 خواهد گرفت و از پانزده باقی که بکبری و شصت صفری در وجه و لا خواهد رسید و نیز دینا می نامید و این مسئله
 و لا هم شتر است غیر سه که اتفاق بشری بخارم مورث و لا نیست بلکه نشین بفریضه و یک شصت بر دو بر سه
 دختران منقسم خواهد شد و مسئله از سه درست شده یک یک به هر یک خواهد رسید و لا که فقط چهل پنج در هر یک
 پنج است پس ابتدا پیش چهل پنج واجب است بیان حجب سه قسمی از حجب نقصان است
 قسم ثانی حجب حرمان است به حجب نقصان است سهم کم گشتن به بوجود کسی حبیب من به حجب بفتح حای
 و سکون جیم در لغت یعنی باز داشتن است و در اصطلاح این علم باز داشتن و امانت بوجود و امانی دیگر از سهم
 خودش کلاً او بعضاً و آن دو قسم است یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم
 کردن سهم است بوجود شخصی دیگر از مرثیه اهل آن پنج کس من و شوهر و پدری اخت و ام و بنت پس و حجب
 نقصان اینهم روشن و در بیان سهام کردم من به یعنی اهل حجب نقصان ای کسانی که بوجود دیگری در حصه
 نشان نقصان حادث میشود پنج نفر از زوجه و زوج و خواهر علاتی و مادر و بنت الابن که زوجه از زین
 و زوج از نصف برلی با وجود اولاد یا اولاد پس حجب نقصان محسوب میشود و اخت علاتیه بوجود واحد علاتی
 پس محسوب میشود مادر از شصت پس بوجود اولاد و وجود فوقی او واحد از برادران و خواهران نزل میکند
 و بنت الابن با وجود واحد صلبیه از نصف پس منخط میشود و نیز دینا می زوج و زوجه و مادر و محجب
 نقصان اند و خواهر علاتی و بنت الابن محجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام
 آنها بر روشن می بین شده اختلافی که در آن بین لفریقین واقع است مشرح گردیده است حجب حرمان
 ای بر فن به از همه ارث بی نصیب شدن پس تو سیدان بستمش و فریق به هر یک از آن و میکنم تحقیق
 بهر یک نیست حجب حرمان که یافت گاهی بسوی دیگر به از فریقی که اول است شمر این آن زوج
 ام زن و دختر غیر از این شصت آن فریق و م که است محجب حجب حرمان هم به حال بیان قسم ثانی
 از حجب حجب حرمان میکند و میگوید که حجب حرمان محروم شدن کسی است از همه میراث ملاحظه نسبت حجب

بنات

بسیار است بنات از سهام و لا که در این حجب نقصان است پس در این حجب نقصان است

حرمان و ارثان و فرقی اند تحقیق هر یک بیان میکنیم یکی از آن فریق آنست که گاهی محجب همان محجب نیست و
 و فریق دیگر آنست که محجب حرمان گاهی بوی راه مییابد و فریق اول که محجب حرمان گردانید آن غیر شش نشین است
 پس و پدر و شوهر از رجال و مادر و زوجه دختر از نسای و آنچه سوا این شش نفر اند از فریق دوم دانند که گاهی وارث
 میشوند و در بعضی احوال محجب محجب حرمان است بهر دو یک محجب حرمان کان و در فریق دوم بود ایجاب +
 با تو گویم دو اصل پس حکم: تا نباشد بنزد تو مبهم یعنی هر که دریافت کیفیت حرمان محجب حرمان که در فریق دوم
 واقع میشود دو اصل و قاعده مستحکم بیان میکنیم که این قسم مبهم نامد اصل اول اینکه به غیر نسل ام اثر شود منسوب
 کسی سوییست ای محجب + تا بود در واسطه ندارد کار هیچ ذی واسطه بارش ای یار + تا بود به کسی سوا توسط و قتل
 است یعنی سوا اولاد داد اگر شخصی دیگر بسوی میت بواسطه کسی منسوب شود با وجود واسطه ذی واسطه از ارث کار
 ندارد و واسطه حاجب ذی واسطه میشود و بهر استثنای اولاد ام نیست که اینها با آنکه بواسطه مادر منسوب میشوند
 لکن در حاجب اینها نیست شرح این اصل بعد ازین در شرح اشعار را بعد گزارش خواهد یافت به اصل ثانی
 همین که ای محجب + هر بعد از قریب شد محجب + ضابطه دان همان که در عصبات پیش ازین بر تو کرده ام
 اثبات + عصبات را بسکون صادر نباید خواند بلکه بفتح صادر بر وزن فعلان بفتح عین است بخلاف اثبات که
 فعلان بسکون عین چنین اختلاف درین بحر جائز است بالجمله اصل ثانی نیست که بعد یک صنف از قریب همان
 محجب میشود همان ضابطه که در عصبات شرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در ورثه دیگر هم معنی باید داشت
 لکن در عصبات اتحاد سبب ضروری نیست و در اینجا اتحاد سبب ضروری است چنانچه جهات با مادر که سبب
 ارث آنها ایهام است و بنا تا لابن با بنات صلبیه که موجب ارث فرخیت است و ازین دو اصل التفایک
 مل نتوان نمود که بنا بر اصل اول ولد الابن المتوفی مع الابن الحی وارث تواند شد که واسطه یعنی پدرش
 باقی نیست حالانکه بقاعده الاقرب محجب لا بعد وارث نمیشود و بنا بر اصل ثانی ام الامم باب وارث نتواند
 که اب قریب است و ام الامم بعد با آنکه در ارث میشود سبب انعام و واسطه که ام است و در مذهب امامیه
 هم برای دریافت محجب حرمان دو اصل توان یافت یک ترتیب طبقات که ورثه را چند طبقه کرده اند لایحه
 طبقه متقدمه حاجب طبقه متاخره است پس طبقه اولی ابدین و اولاد حاجب طبقه ثانیه اخوة و اخوات اجداد
 و جهات است و اینها حاجب طبقه ثالثه اعمام و عمات و احوال و خالات و اینها حاجب باب و لا و همچنین
 مراتب و الاموالی القات حاجب مولی المولات و وی مانع و لا الامامته است دوم همین اصل مذکور درین
 کتاب که اقرب حاجب بعد است و هر صنف پس که حاجب ولد الولد است و اخوة حاجب بنی لاخوة اند
 و لکن از این باب است قاعده با تو گویم بطور فائده + هست مدلی به زیره که مستحق جمیع

ای در بر و ارث مدلی است نعدم بیشک بگوشت و جوارث هر دو یک مدلی اسم مفعول است از اولای محض
انتساب و توسل پس مدلی شخصی است که بواسطه انتساب حاصل شود و مدلی کسی است که منتسب شود بسبب
کسی مثلاً نسبت بهیت مدلی است و اب که واسطه این اولاست مدلی به باشد و همچنین این لابن مدلی و ابن
که واسطه انتساب و بهیت شده مدلی به است ازین اشعار تحقیق اصل اول منطوق است اندرین باب یعنی در باب اول
و انتساب قاعده است که بطریق فائده آنرا بیان میکنم که اگر مدلی مستحق جمیع ترک است تو بجهت واحد مثل
عصوبت ارث مدلی معدوم خواهد شد و این لی به حاجب مدلی خواهد گردید اگر چه و جوارث هر دو یکی نباشد مثل
پدر که باخوة مدلی به است و بجهت واحد که عصوبت است تمام ترک را فر گرفته مدلی اگر باخوة اند از ارث محروم کرده
با آنکه جهت ارث پدر دیگر است جهت ارث باخوة دیگر و همچنین بصورت اتحاد سبب چنانچه این جوارث این لابن مدلی به
احقی لابن حاجب مدلی جد و ابن لابن است سه ور نه شد مستحق کل پس اگر چه شد یک ارث یکدیگر
نیست لی زوارثان نهاده ورنه او را از ازل ارث شماره اش می و اگر مدلی به مستحق جمیع ترک نباشد پس اگر سببش یکدیگر
از مدلی به و مدلی متحد باشد از وراثت نخواهد بود مثلاً ام با ام الام که در نیصورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترک
بجهت واحد که فرضیت باشد نیست لکن حاجب لی یعنی ام الام است که مدلی را استحقاق بهمان سبب اعم است بود
که مدلی به فر گرفته است ورنه ای اگر سببش هر یک از مدلی و مدلی به متحد نباشد در نیصورت مدلی را از ازل ارث شماره
چنانکه مادر و اخ و اخت مدلی که مدلی به یعنی مادر حاجب لی یعنی اخ و اخت نیست زیرا که سبب ارث مادر است
و سبب ارث اخ و اخت است بیان فرق در محروم و محجوب محجوب حرمان است آنکه از ارث محروم
شود محروم به نزد ابائش است که معدوم نیست حاجب بهر دو محجوب اصلاً و دیگری را که بی حاجب است
رفیق و هم قائل به حاجب غیر نیست ای عاقل و زبان مسود میکند اظهار که است حاجب محجوب نقصار
آبی یک سببی از سبب مثل کفر و غیره از ارث محروم شود و نزد ما حنفیه بے شک مثل مدوم است که گاهی
بسیج یکی از محجوبان و حرمان حاجب دیگری در مذہب مانع شود چنانچه کافر و رفیق قاتل مورث که خود
محروم از میراث است لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفرقین اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول هم راخ
لاب گذشته است این پدر حاجب هم راخ نخواهد شد و ترک علم و اخ خواهد رسید و از ابن مسود چنین آورده اند
که محروم حاجب دیگری محجوبان است نه محجوب حرمان درین شعر اسقاط الفاظ که هر چه قطعی است محل است
و ام کافر را به و پدر را به نزدیک نصف نزد ابائین مثال محرومی است که کفرش باعث حرمان گردیده
میگوید که مادر کسی کافر باشد نزد ابن مسود و بیع شوهر را میسر که ابن هر چند بود که محروم از میراث است لکن حاجب و جهت
از نصف برنج و نزد ما فرق حنفیه و کذا نمند الا ما بعد نصف شوهر خواهد رسید و وجود ابن کافر نقصانی نبرد نخواهد

بیان ازین در محروم و محجوب حرمان

بسیج

رسانید و این مثال ما خود از روایتی است که زنی مسلم پسری کافر و زوج و اخوین مسلم گذشت در گذشت حضرت
 وزیدن ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترک بر آن رج کرد و نه همچنین و آن مثالهای دیگر یک بر آن کی است
 پس خوشتر یعنی مثالهای دیگر که در تفریق و قاتل باشد بر همین قیاس کنند و یک مثال که ذکر کردیم بر آن کی است
 و توضیح آنکه باقیه چنانست که شخصی مرد و دختری کافره و زوجه و ابوین گذشت حقه و وجه با وجود بنت ربع است نزد
 حنفیه اما به دشمن نزد این مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت الابن مسلم گذشت قریه کافره
 حاجب بعیده مسلم نخواهد بود بالاتفاق بین الفرقین و بنا بر مذمب بن مسعود باید که بنت الابن از نصف باشد
 محجوب شود و آنکه محجوب محجوب فرمان است به حاجبش غیر و نمایان است به حاجب او بهر دو وجب و نزاع به
 نیست در آنکه است بالاتفاق به هرگاه که حال محروم زمین نشین گردید پس مال محجوب بشود تا امتیاز میان برود
 حاصل شود هر گاه زوجه که محجوب است حاجب او نمایان گردیده آنرا محجوب محجوب فرمان ساخته است این محجوب
 دیگر از بهر دو وجب حرمان و نقصان حاجب است بالاتفاق و نزاعی و خلافی از این مسعود درین خصوص هر دو
 نشد و همین مختار انامیه است الحال دو مثال برای توفیع باید شنید آنگاه محجوب محجوب فرمان حاجب
 محجوب نقصان باشد احتیاج مطلقا لا تقید به یاد و زینا اگر هم گردید به اب و ام پس زاب اگر چه شدند
 هر دو محجوب لکن ای و بلند محجوب نقصان بام رسید زینا به ده بجای ثلث سدس او را به شش خواهر و
 برادریت مطلقا که در آن قید عینی و علاقائی و اختیائی ملحوظ نیست اگر دو نفر باشند یا زائد و با اینها اگر مادر و پدر
 بهم گردند و اجتماع اینها با ابوین صورت است پس از پدر بر خندان اخوة و اخوات محجوب شده از لکن مادر را
 ازین نقصان عائد میشود که بجای ثلث او را سدس میرسد و نیز و کمایه اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر
 باشند و اعیانیه یا اعلاتیه و نه حاجب در محجوب نقصان خواهند شد و نه نقصانی بمادر نخواهد رسید
 و مثال آنکه محجوب محجوب حرمان حاجب محجوب حرمان باشد مادام که ام را او به تمام پذیرد و به
 اگر چه محجوب به ام پذیرد و گشت از وزارت بدره مادام که شد او را به محجوب حرمان اب پیدا یعنی اگر
 با ام ام ام ام الاب و پدر هر دو باشند هر چند درین صورت ام الاب با وجود اب محجوبه الارث محجوب حرمان شد
 لکن از آن ام الاب محجوب ام ام ام از درث خارج گردید زیرا که ام ام الام مذکوره را ازام الاب محجوب حرمان پیدا
 شد لکن اینجا لعل الشی بنفسه نازی آید الحال فرقی معنوی میان محروم و محجوب بیان میکند و میگوید معنی
 اصطلاحی محروم به با تو گویم که تا کنی معلوم نیست محجوب محجوب حرمان او به هست فرقی میان آن هر دو دارث را
 گفته ام موافق چاره شد از اینها یکی او را چاره نیست محجوب است و ممنوع گشت از عالمان چنین ممنوع
 نیست دارث بهر چه محروم به هست در ذات خویش کالمعدوم یعنی معنی اصطلاحی محروم با تو بیان

کتم تا معلوم کنی که محرم عبارت از محجوب بحجب حرمان نیست بل میان هر دو فرقی است و آن نیست که آنچه موانع چهارگانه
ارث بیان کرده ام که رقی و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد بلکه او سبکی از این موانع را به تلبس نباشد
پس او محجوب نیست بلکه ممنوع و محرم است همچنین از علما سموع شده و محرم بهیچ راه و ارث نیست بلکه فی نفسه مثل
معدوم است که وجودش حکم عدم دارد معنی گشت اندر و پیدا به مطلقا شد زایل ارث جدا بهیچ یک معنی در
محرم پیدا شد که بحدوث آن معنی زایل ارث مطلقا جدا گردید که نه بوجهی خودش و ارث تواند شد و نه بنوعی
از انواع حجب جبرائی تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع است اگر بجای معنی مانعی غیر موقوفه ساقط غیر
متصور بود به بطلان کسی که او محجوب به بوجهی شدی محبوب به مطلقا غیر ازل ارث مدان به بل بوجهی است و ارث
او ایجاب و ارثش و آن بحق حجب که به غیر و ارث بحق خویش شمرده نمی شود محرم بطلان آنکس است او بوجهی
محجوب شده پس محجوب را مطلقا غیر ازل ارث نباید دانست بل او بوجهی و ارث ستان و وجهیست که در حق حجب
دیگران او را و ارث باید دانست که و ارث دیگر را از ارث محجوب میگرداند و نظریات خودش غیر و ارث باید شمرد
بیان مخارج فروع سه شش بیان گشت حصه در قرآن به نصف دان هر ربع شش پس از آن به نوع اول
سپهین است نوع دو که در ثلثان و ثلث سدس شمرده و آن همی مخارج امارا و مخارج نصف و دوششمی دانان و مخارج ثلثان
چند است از علم حساب که در تقسیم ترکا احتیاج بدان بیشتر است پس میگوید که در قرآن شش شش شش فروع بیان گردیده
سه از آن یک نوع که نصف و ربع و ثمن است و سه از آن نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس است و درین فروع لطفی
عجیب است که بر نوعی ازین هر دو به تضییع از مرتبه ادنی بر مرتبه اعلی ترقی میکند و به تضییع از مرتبه اعلی با دانی تنزل می نماید
ثمن را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تضییع نمایند نصف شود و همچنین نصف به تضییع ربع شود و
آن ثمن بر همین قیاس مضاعف سدس ثلث است و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین ثلث و نصف ثلث
بالجملة هرگاه یک یک تنها تنها ازین فروع سه در ساکن یافته شود همی یعنی همانا آنرا مخارج هر یک باید دانست
مگر نصف که همانا نذر و مخربش و دو هست بلکه مخارج کسر عبارت از اقل عددیست که این کسر از آن عدد واحد
صحیح بآید و همی اینجا عبارت از عددیست که همیش از آن مخارج گرفته اند مثل ربع و ثمن و ثمانیه و ثلث و ثلثان
و سدس سه و در یک نوع شده و سه یکجا به مخارجی جز نه کل پس است ترانه یعنی مخارج فرادی فرادی
بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کسر جمع شوند مخارج کسری که آن کسر جزوی است از که دیگر گرفتن همی
مخارج کل آن جزو را نباید گرفت پس بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثنائی الکفا بمخرج اقل الکسور باید
کرد چنانچه بر تقدیر اجماع نصف و ثمن بر مخارج ثمن الکفا نمایند و در صورت ترکیب ثلثین با سدس
مخرج سدس اختصار کند و مخارج نصف شش غیر از آن به باکل و بعضی نوع ثنائی دان به شش ربع کسری

بیان مخارج و مروت

مجلس اول

امور و ضرر سید زوایین و سبب این عباس است از این مسئله زوج و دو خواهر اعیانیه و در مسئله اولین زوج و اخوات
 اعیانیه نقصان راجع بخوابان خواهد شد و نزد اولی است در اولی از شش هفت عول کنند سه که نصف شش است
 بشور و چهار که ثلثین شش است باختی و بند و در ثانیه از شش بنه عول واقع شود و در سدهین است با یون و سه که
 نصف است زوج و چهار که ثلثان است باخوات رسد هر گاه این مطالب جاگزین قلب گردید پس آنکه تاظم علیهم
 میفرماید که اگر مخرج فرضی بسهام کفایت نکند بلکه سهام فرضیه زائد و مخرج ناقص شد از عول این حساب تمام
 باید ساخت مراد از عول آنست که بقدرائی بر مخرج مفروض که ناقص از فروض مجتمعه است عددی بیافزاید
 از این شش مخرج مفروض مجتمعه و فاکند می شود مخرجی که شد حاصل از اختلاف دو نوع که عائل یعنی مخرجی که
 از اختلاف دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عائل می شود و این شعر ظاهر الدلالة بر آنست که عول در
 همان مخرج واقع می شود که از اختلاف هر دو نوع حاصل شده و در مخارج فروض فردی یا فردی یا مختلط از نوع
 عول واقع می شود لکن این سخن درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع هم عول واقع می شود مثل سه خوان عینی
 و دوخت خیافیه یک جده که مسئله از شش است با اختلاف ثلثین و ثلث و سده و عول هفت پس تبدیل این
 یک شعر بدین دو شعر و رویت و فرضهای مقدر قرآن هفت عدد و دان مخارج آن چهار عائل می شود
 زنه و سه از آن گاه عائل است ای یار و غرض آنست که فروض مذکوره کتاب الله را جمله هفت مخارج است
 سه از آن مخصوص نوع اول است که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیت نوع ثانی دارد که سه و دو و یکی مشترک
 است در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و مختص بمختلط النوعین است که دوازده و سبب چهار بود
 چهار از این مخارج بیفکانه که دو و سه و چهار و هشت است اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فروض متعلقه
 خواهد بود و باقی سه که شش و دوازده و سبب چهار باشد گاهی محتاج بعول می شود که این مخارج در بعضی اوقات
 بفروض متعلقه خود با و فانی می کنند چنانچه از بعد ظاهر شود و تفصیل عول هر یک از این مخارج باید شنیده عول
 شش و جمله اول خرد و تابد هفت طاق هر دو بود یعنی شش عول می کنند تاده هم بطریق مانع هم بطریق هفت
 طاق در دو حالت یکی باز و سده شش بر ذات خود شش است و این بصورت اجتماع زوج و هفت عینی
 همچنین زوج و هفت اعیانیه اختیافیه و هم باز و یا نصفش بر ذاتش تاده شود چون زوج و دو خواهر عینی و دو خواهر
 اختیافیه مثل زوج و اخت عینی اختیام و ام و هفت هم بدو صورت یکی زیادت یک ثلث تا هشت برسد
 مثل زوج و دو خواهر عینی مادر و مثل زوج و یک خواهر عینی و دو خواهر اختیافیه و دیگری زیادت و ثلث تاده گردد
 مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اختیافیه مادر و این مسئله سسی است بشریحی که قاضی شریح آنرا تفصیل کرده
 سه طاق با و دوازده را عول تا بهفده بحفظ آراین قول چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید گوش

در مسئله اولی از شش هفت عول کنند سه که نصف شش است

بشرح عول دوازده باید نهاد که عول آن در ترو طاق باشد و زائد بر هفده بود گاهی بزیادت نصف سیدس عامل
بسیزده میشود بصورت اجتماع زوجه و دو خواهر اعیانیه و یک خواهر خیافیه و زبانی باز دیاد بر پنج خود به یا نه خود عول کند
بسمات اجتماع زوجه و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر خیافیه یا بر تقدیر اجتماع زوجه و دو خواهر غنییه یک خواهر خیافیه و مادر یا بزر
یکسج و یک سیدس هفده عامل شود و قنیکه زوجه و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر خیافیه و امم مجتمع شود نیست شرح
عول دوازده الحال اندکی سامعه را وقف سماع بیان عول بست چهار باید نمود سه بست چهار عول دارد یک بست
بست و هفت نی در یک بست و چهار یک بست و چهار یک عول دارد که آن بست و هفت بست نه عولی دیگر چنانچه
مسئله منبره که از حضرت علی مرتضی السلام علیه السلام روایت کرده بر سر منبر رسیدند که بصورت اجتماع زوجه و دو دختر و پسر
چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البدیهه بعول بست و چهار سوی بست و هفت ارشاد فرمود سائل گفت که اگر حق زوجه
نمکن بود و زوجه و دو دختر و پسر که در میان بست و چهار است اهل سنت مکن نزد ابن مسعود رضی الله عنه گاهی بست چنان
بزیادت یک شش بست سببی یک عمل کنند شش و چهار و هفتین عینستین و هفتین خیافستین و ابن مسعود الارش
تجب بست از ناظم که این اختلاف را نظرم نظر نمود بل نفی عول دیگر را نمیکند لفظ بیشک گردانید با آنکه مذسب
ابن مسعود را در حجب فکر کرده است و بنا بر آن مذسب بن عول هم لازم می آید لهذا افزودن این شهر و نظام
اولی و نسب مینماید به ابن مسعود عول بست و چهار و سی و یک نیز کرده است شما به بیان نسبت اعداد
به عددی که نسبت دیگر عین او شده باشد مثلث شمره و اقل عا و اکثر استایمان و مستند لفظ اصطلاحش خوان
در نه گشت عا و آن هر دو عدد و ثالثی پس ای خوشنود متوافق بهم کسری خوان و مخرج کسر عا ثالث دان و
قول جعفر را چنین یاد است و وفق کسری که مخرجش عا و است و غیر ازین هر سه قسم هر دو عدد و ثانیین هر دو عدد
از آنجا که در تقسیم ترک دریافت بعض قواعد و اصطلاحات علم حساب از ضروریات و از آنجمله علم نسبت باره
دو عدد تقریر یازدهم مهم است لهذا عادت علمای این فن جاری شده که قبل بیان نظم مسائل
از بعد از ذکر می گویند و آن تامل و داخل و توافق و تباین است بر گاه عدد را با عدد دیگر نسبت کنند پس اگر این نسبت
آن یک عینش باشد هر یکی را نسبت گیری مماثل و باید شمر دو این نسبت یعنی عینست که میان هر دو دست تامل
نامند چنانچه دو و دو و سه و اگر یکی به نسبت گیری عین نباشد لابد احدی را اقل و آخر گفته و باید بدین ترتیب اگر
اقل العینین عا و ای فنا کنند اکثر است که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند اینرا
با اصطلاح محاسبین مستدخل خوانند و این نسبت عدد و اعداد داخل گویند شش سه و شش چهار و دو و دو و اگر
اقل عا و بعضی گفته باشند نظر کنند که عدد و ثالث غیر واحد عا و هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث معنی هر دو باشند آن
هر دو را با هم متوافق خوانند و نسبت اقصای ثالثی هر دو را متوافق موسوم است مثل چهار و شش که در هر دو اقصا

در بیان نسبت اعداد

در بیان نسبت اعداد

میکنند و هشت و ست که چهار بر دو و اعداد و این متوافق است و کسری اگر کسور تسع شوند مثل متوافق بالنصف
 یا متوافق بالربع الی غیر ذلک و طریق دریافت این کسرت آنست که عدد ثالث که عاود هر دو متخرج همان کسر قرار
 داده شود مثلاً دو و مخرج نصف است و چهار مخرج ربع و در توافق جز و وفق و وفق همان کسر را گویند که عدد عاود مخرج
 آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عاود هر دو نباشد آن هر دو عدد را با هم مقبایین باید دانست و این نسبت را
 تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قول قول جعفر الخ بعد قول غیر ازین هر سه قسم اول و دوم
 لکن تقدیم مؤخر مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از سقم نیست باندک تغییر مصرع چنین
 درست میشود مع جعفر این حرف توافق یادست به پوشیده ماند که گاهی در تعریف داخل چنین گویند اگر بر
 اقل مثل یا اشائش افزایند مثل اکثر کرد و چنانچه چهار بر چهار اگر یکبار افزایند هشت شود و اگر دوبار افزایند
 دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل بقسمت صحیح منقسم شود و توافق را دو قسم اعتبار کرد و آن یکی اقل و
 ثالث که معنی هر دو باشد معیار اقل بعدین بود و کما مر این را توافق حقیقی و توافق بالمعنی الاخص گویند و دوم آنکه
 ثالث عاود اعم از سایر و متحد اقل بعدین گیرند مثلاً چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر را معنی هر دو فرض کنند و
 این را توافق بالمعنی الاعم گویند و چون عددین قسم توافق داخل هم داخل است از داخل توافق حکمی تعبیر کنند و از اینجا
 که در اصول آیه بصورت قلت سهام و کثرت رؤس علمای فرائض داخل را نیز توافق شمرده اند و در حالت
 قلت رؤس کثرت سهام داخل را در عدد تامل محسوب کرده تامل حکمی میکنند لیکن ناظم رحمه الله این تصریف را
 جائز ندانسته حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید و در توافق اگر اعداد عاده دو گونه یا زیاد یافته شوند اکثر
 اعداد عاده را در عدد واقفا اعتبار میکنند چنانچه هشت و ست که هم چهار عاود آنهاست هم دو و مگر مقبایین است
 پنجین و دوازده و مجده که دو و سه و شش هر سه عاود آنها لکن شش را اعتبار است و شصت تامل مخرج است
 تدبیر نیست لکن دریافت داخل و توافق و تباین تامل میباید پس سهل طرق معرفتش آنست که عدد داخل را
 از اکثر برانند اگر یک مرتبه یا بر مراتب اقل معنی اکثر باشد میان هر دو داخل است اگر اقل اکثر را نکند بلکه از اکثر
 فوق لواحد باقی ماند که اکثر از اقل است این کمتر از آن اقل برانند و همچنین باید گیر سیکرده باشند تا اینکه محل متقی شود
 پس اگر عددین طریقه یکی گیرند آنرا کاندانیم توافق باشد و آخرین عدد که معنی واقع شود همان مخرج وفق خواهد بود
 اگر دو باقی مانند توافق بالنصف است و اگر سه باشد ثالث علی بنا بقیاس تا عشر و در از اندازان بجزوی از یازده
 و جزوی از دوازده مثلاً هشت و پنجاه و چهار که چون هشت را شش مرتبه از پنجاه و چهار برانند شش باقی ماند و از
 چون شش از هشت برانند و باقی ماند و بر گاه دوراوشش طرح کنند با یکدیگر و در پس هشت و مخرج نصف است
 که جز و وفق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر در انتهای عمل از واحد بعدین یک باقی ماند در میان عددین تباین باشد

بیان صحیح مسائل

بیان اصول و مسائل میان رؤس سهام

مسئله اول در تقسیم سهام

مسئله دوم در تقسیم سهام

مسئله سوم در تقسیم سهام

شش پنجم و نه که چون پنج از نه برآوریم چهار باقی ماند و چون چهار را از پنج برآوریم یک باقی ماند و اکثر علمای حساب
 واحد را عددی شمارند بنا برعلیه بعضی از باب فرائض هم واحد را عدد گرفته اند هر جا که لفظ عدد در کلام شان یافته میشود
 غیر واحد را دو باشد بیان صحیح مسائل به گشت از بهر صحت تقسیم منصف است اصل نیز فهمیم در رؤس سهام
 سه شمرده در رؤس روس چهار در که این بیان صحیح مسائل فرائض است و تصحیح عبارت از تحصیل اقل عددی است
 بر آوردن سهام مجتمعه مسئله که در که از آن استخراج سهام مذکوره بالا که ممکن نباشد و نیز علمای این علم برای
 مسائل وصحت تقسیم منصف است اصل منصف گشته سه از آن مابین رؤس سهام باید شود و چهار در رؤس و کس
 بیان اصول ثلثه اول میان رؤس سهام سه از سه در رؤس سهام یکم که از آن بشرح تمام
 بر تامل رؤس سهام در عدد و یا داخل شد تمام به است قسمت صحیح و نه اگر گشت بر یک فریق بی دیگر
 سهم و شکری بعد در بر رؤس شش خلعت گردد و با توافق برین باصل محول و وفق عدد رؤس بی حول
 در تامل باصل محول برین به جله عدد رؤس بی بر فن به تلم و در این میفرماید که از اصول ثلثه اول که میان سهام
 و رؤس قرار یافته بشرح تمام آگاه میکنم اصل اول آنست که میان عدد رؤس سهام تامل تا داخل که آنرا تامل حکمی
 گویند باشد در آن وقت قسمت صحیح خواهد بود و سهام بر رؤس بالا که تقسیم خواهد کرد و مثال تامل حقیقی زوج یک
 اخت ایانید که بر یک مستحق نصف است و مسئله از دو مثال تامل حکمی که عبارت از داخل است شود بر شش ربع و
 سه دختران مستحق ثلثان مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تامل و داخل در جله رؤس سهام نباشد پس اگر
 سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر رؤس همان فریق شکسته شود و سهام فریق دیگر بر رؤس شکسته نشود و کس سهام
 و رؤس فریق شکسته سهام علیه تامل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس وفق عدد رؤس را در اصل مسئله اگر
 عالم نباشد و در محول اگر عالم باشد ضرب کنند و تقسیم مسئله نمایند مثال داخل که توافق حکمی است در
 فریقین بود یک مستحق یک سید و دوازده بنات مستحقه و ثلث مسئله از شش در سهام اربعه و رؤس دوازده
 ایشان توافق برین است پس تصحیح مسئله از حیدر میشود بضر سه که ربع رؤس است و در اصل مسئله و مثال
 در عالم بطریق خفیه زوج مستحق ربع و ابوبین مستحقین سیدین و از دوازده بنات مستحقه و ثلث مسئله از دوازده محول پانزده
 و در سهام ثمانیه و رؤس شانزده بنات توافق حکمی با تقسیم از سی خواهد شد بضر دو که ثمن شانزده است در
 پانزده محول و مثال توافق حقیقی در غیر عالم بالاتفاق ابوبین مستحقین سیدین و دوازده دختران مستحقه ثلثین که مسئله
 از شش و در سهام اربعه و رؤس بنات عشره توافق بالنصف پس تقسیم از سی بضر پنج که نصف ده باشد
 در شش و مثال توافق در عالم بنات سیدین و ابوبین مستحقین سیدین و شش بنات مستحقه
 و ثلث مسئله از دوازده محول بیازده و در سهام ثمانیه و رؤس سید بنات توافق بالنصف پس تصحیح از چهل و

در تقسیم سهام

مسئله اول در تقسیم سهام

در تقسیم سهام

[illegible][illegible]

در روس خوات بسته و سهام آنها توافق کلی بنصف است و نصف هر کس با همین روس خوات ثلثه انجانیه مالکیت
 دارد و این تصحیح مسئله از نه باشد ضرب سه در سه بالاتفاق و مثال عالمه شش خوات ایمانیه و سه جدات سه خوات ایمانیه
 مسئله از شش عمل بهفت و تصحیح از نسبت یک بفریب بهفت عمل در سه که یکی از روس متماثل است بیکه شش خواتی
 از این شمار بوجه تعین خالی از تقسیم نیست علی الخصوص من نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایه فارسیست انداخته هر چند
 باندک تغییر چنین دست توان کرد مصرع نشود انقسام سهم مربع بکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن بهیچ است
 در سهام و روس چند فریق بهست اگر انگار با تحقیق به و در مصرعه اخیر شعر چهارم بجای لفظ همان بهیچ است
 و همچنین شعر بعد که از شش و شش مربع ضمیمه توانست چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
 میکند و میگوید در تداخل زنی پس از آنکه در همان اصل عمل ای دانا به یعنی اصل ثانی آنست که اگر بعضی اعداد
 روس متعده منکسره السهام علیهم در بعضی گیرند تداخل باشد پس از جمله اعداد متداخله روس متعده عدد دروسی که
 اکثر باشند از اصل مسئله غیر عالمه و در عمل بعد آنکه ضرب کنند مثل و در وجه و چهار پس مسئله از شش تصحیح دروسی و در
 بفریب چهار که اکثر اعداد و روس متداخله است در شش بالاتفاق و مثال عالمه چهار زوجات سه خوات ایمانیه
 و از ده خوات لام مسئله از ده و از ده است و عمل بپانزده و تصحیح از یکصد و شش و بفریب و از ده که اکثر اعداد متداخله
 است در پانزده عمل سه در توافق بکل نیکو زن به و فنی یک با حاصل ای پیرن به زن فنی سوم گای تو خوش
 شد موافق و گرنه در کل او به همچنین تا آخر و حاصل به همان اصل و عمل ای مائل به یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعضی اعداد
 روس متعده منکسره السهام علیهم را بعضی گیرند نسبت توافق باشد در این صورت و فنی اعداد و روس متداخله توافق
 در کل اعداد و روس خود ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در و فنی اعداد و روس نماند ضرب کنند اگر در حاصل نماند
 توافق باشد و اگر در حاصل نماند توافق باشد حاصل را در کل نماند ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در و فنی
 رابع اگر حاصل ضرب و فنی با رابع توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد از آن حاصل ضرب اخیر را در
 اصل مسئله اگر غیر عالمه باشد و در عمل اگر عالمه بود ضرب کنند مثل چهار زوج و بجه و دختر و پانزده جده و شش هم
 مسئله از نسبت و چهار است سه یعنی شش زن و زوجات اربعه و شانزده یعنی شصت و هجده بنات و چهار یعنی سی و
 سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب عمام سه است و چون در اعداد و روس سهام بنات توافق با نصف است
 نصف عدد و روس آنها که باشد که تقسیم پس اعداد و روس چهار و شش نه و پانزده شدند و در چهار و شش توافق بهفت
 بفریب سه و در چهار و از ده حاصل شد و آن بانه متوافق بالثلث است و بفریب ثلث یکی مجموع دیگری شش و
 حاصل شد و آنرا با پانزده توافق بالثلث است و بفریب ثلث اعداد در کل آخر یکصد و شش و از ده اعداد و روس
 مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار و سیصد و هشت باشد تصحیح مسئله بودیم و درین مسئله نیز دانا به

مسئله از نه باشد ضرب سه در سه بالاتفاق و مثال عالمه شش خوات ایمانیه و سه جدات سه خوات ایمانیه

مسئله از شش عمل بهفت و تصحیح از نسبت یک بفریب بهفت عمل در سه که یکی از روس متماثل است بیکه شش خواتی

مسئله از ده خوات لام مسئله از ده و از ده است و عمل بپانزده و تصحیح از یکصد و شش و بفریب و از ده که اکثر اعداد متداخله

مسئله از نسبت و چهار است سه یعنی شش زن و زوجات اربعه و شانزده یعنی شصت و هجده بنات و چهار یعنی سی و سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب عمام سه است

مسئله از نه باشد ضرب سه در سه بالاتفاق و مثال عالمه شش خوات ایمانیه و سه جدات سه خوات ایمانیه
مسئله از شش عمل بهفت و تصحیح از نسبت یک بفریب بهفت عمل در سه که یکی از روس متماثل است بیکه شش خواتی
مسئله از ده خوات لام مسئله از ده و از ده است و عمل بپانزده و تصحیح از یکصد و شش و بفریب و از ده که اکثر اعداد متداخله
مسئله از نسبت و چهار است سه یعنی شش زن و زوجات اربعه و شانزده یعنی شصت و هجده بنات و چهار یعنی سی و سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب عمام سه است

[illegible][illegible]

مجموع و گزین بیشک در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح سه گز تو خواهی که سازیش تنقیح و حصه هر فریق
 از تصحیح سهم هر فرقه را از اصل محول و بنان بمضروب یا برین بی بول و حاصل ثان بگفته جموده سهم هر فرقه را تقسیم
 مذکور به هرگاه حال تصحیح بشرح و بسط گذارشان است اکنون قاعده دریافت سهم هر فریق از طوائف مختلفه که سهام و
 رؤس رؤس و رؤس آنها مختلف است بوند بیان میکند که اگر خواهی حصه هر فریق را تنقیح و تحقیق نمائی که از
 تصحیح چند رؤس می رسد پس سهم هر فرقه را که از اصل و بسطه غرامه و از محول و در سلسله عالمه بوی رسیده باشد مضروبیکه بر
 تصحیح سلسله اصل محول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب حصه همان فرقه که سهم اصلی او ضرب
 کرده اند از تقسیم مذکور یعنی تصحیح دانند مثلاً زوج و سه اخوات خیافیه و شش اخوات ایمانیه مسئله از شش محول بنده چون
 میان سهام اخوات ایمانیه رؤس آنها توافق بال نصف است نصفش که سه باشد بگیرند و در صورت میان رؤس
 رؤس تامل است سه در نه ضرب کنند و از دست و بهفت تصحیح مسئله نمایند در اصل بر زوج سه سهم بود بفرشش
 در سه نه شدند و بر سه شش خیافیه دو سهم بود بفرشش در سه شش شدند و برای سه ایمانیه چهار بودند
 بفرشش در سه و از ده شدند بدینکه هر یک از این اشعار ثلثه متان خالی از شش نیست و شعر اول آوردن ششین
 مفعول بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بجای است که مصرع را بدین مصرع مبدل کنند مصرع را که است
 باشد و تنقیح و ازین سهم و نیز از سهم تکرار لفظ تو خواهی درین مصرع و در مصرع آئیده بری شود و در شعر ثانی
 ذکر اصل محول زائد است و ذکر مضروب بطلاق بلا تعین بودی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که سهم هر فرقه را در
 مضروبیکه آنرا در اصل مسئله این فرقه برای تصحیح ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس بجا این شعر چنین بایستی گفت
 سه سهم هر فرقه زن و در آن اعداد که زدوی اصل در همان اعداد و در شعر ثالث شش بیست و اظهار نامی
 فرقه مغل فصاحت تصحیح را بحیرت قسم کردن قبول مجاز است پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب می نماید سه
 حاصل ضرب سهم مضروب به بیست لاریب حصه مطلوب و بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق
 سه گز تو خواهی که گز و تحقیق سهم هر واحد را احاد و فریق سهم اصلی هر فریق ایمان به ساز تقسیم بر رؤس
 آن بزن بمضروب خارج و حاصل سهم هر واحد است ای عاقل و تعینی اگر تو میخواهی که حصه هر واحد از احاد
 فریقی تحقیق شود و ترا معلوم گردد که حصه هر یک از افراد آن فریق چند است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس احاد
 آن فریق تقسیم سازی خارج قسمت را در مضروبیکه آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمائی حاصل ضرب را
 حصه هر واحد از احاد آن فریق دانی مثلاً سه جدات تحتات مدس منج اخوات خیافیه تحتات ثلث و بهفت
 اخوات ایمانیه تحتات ثلثین سلسله او شش محول بهفت و چون بوجه تباین رؤس را با هم ضرب کنند
 حاصل ضرب یکصد و شش شود و بفرشش در بهفت محول بهفصد است و پنج حاصل گردد که

در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح

در بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق

در بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق

در بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق

که از آن حجم مسئله شود سهم جرات ثلثه از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یک یک ثلث و بفریش در یک حد
 پنج حاصل ضرب می پنج شد که حصه بر یک از جرات است و همچنین نصیب اخیافیه خمس دو بود خارج قسمت
 بر رؤس آنها دو خمس بفریش در مضروب مذکور چهل و دو شد که حصه بر واحد از فریق اخیافیات است و کذا سهام
 اعیانیات بعد چهار بود خارج قسمت بر رؤس آنها چهار سبع و بفریب آن در مضروب مسطر شصت می شود
 که حصه بر هر یک از فرقه اعیانیه باشد و دیگر اشکال را برین قیاس کنند بدانکه در مصرع ثانی شعر اول بجای آحاد
 بر وزن افعال که جمع احد است احاد بر وزن فعال باضم معدول از احاد آوردن پست مغرب است و بطل
 پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب مینماید مصرع سهم بر یک جزئیات فریق و در شعر سوم دو
 قیاحت است که آوردن لفظ مضروب مطلقا که تقمیش گذشت دوم تحرک بای مضروب که موهیم اضافتش
 بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرورت است خارجش از وزن در آن مضروب که
 باصلش می دی همان مضروب حاصل ضرب حصه بر یک و زان فریق است سهم می بیشک و الحال قاعده
 دوم بر معرفت سهام هر یک از آحاد و کفرقی بیان میکند و میگوید نیز مضروب هر فریق نایب قسمت باز خارج
 زن بسهم فریق و حاصل آن سهم هر فرد آن فریق بدان حاصلش است که اعداد همان مضروب که در اصل
 مسئله بر تقسیم ضربان معمول است بر اعداد رؤس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از آحادش منظور باشد
 قسمت نمائی باز خارج قسمت را در حصه هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصه هر فرد از افراد آن فریق
 دانی مثلاً در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل است بر هر سه جرات تقسیم کنند خارج قسمت می پنج شود
 و بفریش در یک که سهم فریق جده است همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جرات باشد و تقسیم مضروب مذکور
 بر اخوات اخیافیه خمسیت و یک خارج میشود و بفریش در دو چهل و دو حاصل شود که حصه بر یک از آنهاست و تقسیم
 همان مضروب بر اعیانیات سبع خارج قسمت پانزده است که بفریش در چهار شصت میشود که حصه بر فرد از
 آنهاست حالا قاعده سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک فرقه در رشته نظم کشیده نیز منسوب کن
 نصیب یق و آنچه شدند اصل مسئله تحقیق و سوی عدد رؤس ای محبوب و پس هر واحدش از مضروب
 بهین نسبت و بر زنهار به مخت ضرب پنج قسمت یار یعنی ضابطه سوم بر دریافت حصه بر فرد از فریق
 طریقه نسبت است که بر چه نصیب هر فریق از اصل مسئله تحقیق شده باشد اعداد آنرا بطرف اعداد رؤس
 آن نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده بمثل همان نسبت از مضروب که در اصل مسئله برای تحقیق
 کرده بدی و از مخت ضرب و پنج قسمت بری که این طریقه اسهل است چنانچه در مثال مذکور مصدر
 میان یک سهم و رؤس ثلثه جرات نسبت ثلث است از مضروب اصل یکصد و پنج بود ثلث آنرا که سی و پنج

باشد حصه بر واحد از جرات داند و میان دوسم و دوسم و دوسم است و دوسم یکصد و پنجاه که
 چهل و دو باشد حصه هر یک از اخوات خایه است و میان چهارم و دوسم و دوسم است چهارم است
 و چهارم یکصد و پنجاه که شصت باشد حصه بر واحد از آنهاست بدانکه در شعر ثانی اگر بجای سومی حد لفظ بشمار آید بهتر
 است بیان قاعده قسمت ترک که بر ورشته ضابطه بهر قسمت ترکات که ترک توپری زمین بگویم بات +
 که مانع تقسیم بگشت متروک قسمت مستقیم بدین متروک در نه به تحقیق به تقسیم هر کسی از فریق به حاصلش بخش ساز
 بر تقسیم به خارجش سهم وارث مستقیم به این بیان قاعده آن صورت است که اگر ترک در سهم و دانی باشد
 بعد تقسیم مسئله آن در سهم و دانی را چگونه تقسیم نمایند میگوید که اگر از من ضابطه تقسیم ترک بهر کسی یا تو بگویم که اگر مال متروک
 با تقسیم مسئله از آن تقسیم یافته مانع حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن سهل است مثلاً تقسیم از محله و متروک هم بهیچ
 یاسی و شش و اگر مال متروک با ترک مانع حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی از هر فریق که به تقسیم مسئله
 بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تقسیم نمایند و خارج قسمت را حصه آن و
 از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دواخت عینیه که مسئله اکوشش و حول بهشت و ترک بهشت و دینار که
 میان بهشت است پس سه را که از تقسیم مسئله حصه زوج است در بهشت و پنج که عد مال متروک باشد ضرب کردیم
 بقا و پنج شد آنرا بر بهشت که عدد و تقسیم است قسمت نمودیم خارج قسمت نه دینار و سه شصت و دینار حصه زوج است
 و چون یک سهم را در عدد و دانی متروک ضرب کردیم حاصل ضرب همان است و پنج است و بعد قسمت بر بهشت
 سه دینار و یک شصت حصه ام بر آمد و چون دوسم هر یک از احتیاج در عدد و دانی ضرب کردیم حاصل
 ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر بهشت تقسیم شش دینار و یک ربع حصه بر اخت بر آمد بدانکه این فرض بهشت
 توافق ترک با تقسیم قاعده دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله از ترک کرده پس فرور شد که در سالک نظم دیده
 درین مقام الحاق کرده شود سه خاص بهر توافق است اینجا بدینر قانون دیگر ای وانا مال متروک
 با تقسیم به در حقیقت بقا است صریح به پس از تقسیم حصه هر فرد و در وفق مال باید که در وفق تقسیم گرفته
 بر آن به حاصل ضرب تقسیم کرد آن سهم هر یک از هر فریق بدان به هر چه خارج شود و قسمت آن به تقسیم
 از برای توافق ترک که با تقسیم قانونی دیگر سو قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک با تقسیم توافق باشد
 پس حصه هر فرد از تقسیم گرفته در وفق مال متروک ضرب کرد و حاصل ضرب را بر وفق تقسیم باید نمود و هر چه
 خارج قسمت باشد آنرا حصه هر یکی از هر فریق باید شمارد چنانچه زوج و چهار خواهران عینیه و دو خواهران خایه
 که اصل مسئله ایشش و حول به و ترک سی و دینار متوافق با تقسیم ثلث پس چون سه را که حصه زوج است
 در ده که وفق ترک است ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تقسیم است قسمت نمایند ده خارج قسمت

بیان قاعده قسمت ترک بر ورشته

این کتاب از تصانیف شیخ الاسلام است

بیان قیمت ترلہ ہر خانہ

2015.11

نیز در پیش اختیار کرده اند که محققان از اصحاب امام شافعی بصورت تقدان بیت المال قابل برودند و ناپسندید
که اگر سوای اهل فرض کسی از عصبیات یافته شود ترک میت هر چه از اهل فرض باقی ماند بر اهل فرض و سوا از وجین
رو باید کرد و ابن عباس بر جده هم رو رواند داشته و حضرت عثمان قابل برود بر زوجین هم هست نزد و امامیه
بصورت اعدام دیگر ورثه نسبی بر زوج هم درست و بر زوج و در نیست چنانچه در ابتدا گذشت باید دانست که بختیار
امامیه خواهر عیانیه و علانیه مانع از بر نفقات خیا فیه است خلافاً لاهل سنت که منحصراً بر مسائل رد و بکلی بر چهار قسم بود
اگر نقدان غیر اهل در جنس از اهل رو باشد عدد کان بود بر کار و س و ساز از و سله مشو یا لوس پس سله در
دو بیت از دو دان و همچنین دو واخت مثل آن به یعنی مسائل رد و بکلی در چهار قسم منحصراً قسم اول آنکه اگر در صورت
تقدان غیر اهل رد یعنی در سله ردیه که من لایرد و علیه موجود نباشد اگر در آن مسله از اهل رد و در جنس از اهل رد
از عدد رؤس همان جنس واحد بنظر تسهیل سله باید ساخت و تصحیح باید کرد مثلاً اگر کسی دو بیت گذشت از دو دان
پس تصحیح مسله از دو باشد بلکه هر از جنس بی تمام قسمی از دو از دو سهام ذوی افروض است و در جنس از اهل سنت
گیر از جمیع سهام بی تاخیر چه قسم دوم آنکه بصورت تقدان من لایرد و علیه اگر من لایرد و علیه و جنس از اهل سنت
مسله از جمیع سهام آنها باید گرفت یعنی و تصحیح مسله نموده هر قدر سهام که بهر یکی از اجناس مختلفه تصحیح مسله رسیده
باشد آنرا مجتمع کرده بعد از آن سهام مسله سازند و هر چه بهر یکی رسیده باشد بوی رسانند و وجه تصریح بدو جنس
سه جنس عدم التقاب و و با فو قش آنست که با استقرار معلوم شده که من لایرد و علیه از اهل بر سه جنس در یک مسله مجتمع شود
الحال صور ممکنه اجتماع اجناس من لایرد و علیه و تصحیح مسائل آنها بیان میکند و میگوید مسله در دو سیدس لایر
از دست و در ثلث با سدن سه نیکوست یعنی اگر دو سدن در سله من لایرد و علیه یافته شود مسله از دو سنج
مثل جده واخت لام که اصل مسله از شش است یک یک بهر یکی از جنسیت باقی بر دو سنج تصحیح مسله از دو سنج
دو بهر یکی یک یک میرسد و اگر ثلث با سدن جمع شود مسله از سه بهتر است امام و دو خواهر خیا فیه
که سدن حق مادر است و ثلث حصه هر دو خواهر آن خیا فیه اصل مسله از شش تصحیح از سه و بهر دو خواهر آن و یکی
بمادر و نزد امامیه اجتماع ثلث با سدن ممتنع است و این صورت داخل قسم اول است زیرا که اولاد امام محسوب
نزدشان بزرگ لفظ سدن نفهم وال و سکون آن هر دو آمده سه دان بنصف سدن چارای یار و ثلث
با سدن پنج شمار نیز از پنج یار مسله سازد نصف گرداد و سدن شد از باز یعنی بصورت اجتماع نصف سدن
مسله از چهار باید دانست مثلاً نسبت امام که اصل مسله از شش است و مجموع سهام هر دو چهار است بصورت
اجتماع ثلثان و سدن مسله از پنج باید شمر و مثل دو دختر و مادر که اصل مسله از شش است و مجموع سهام
پنج و اگر نصف با دو سدن جمع شود نیز مسله از پنج باید ساخت مثل مادر و دو دختر صلبی و دو دختر پسر که

سلامه قرآن مسکله از مجموع سہا بہنہا یاد گرفتہ بلکہ خاطر نشان است کہ در صورت اجتماع جامعہ السام مسلک بہر دو سہام متحہ و درست بشود و بدو صورت اجتماع اجزا س مختلفہ السام بہر دو تخیل کہ سوزن تفسیر س اقل الکسیر و سوزن

اصل مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و نود و اثنا عشر به نسبت لایین را بابت صلیبیه نیست پس مجموع سهام
 در صورت چهارست و بطریق ایشان مثال اجتماع نصف با دوسدس بویج یکت خرد و مثالش با اتفاق فریقین
 نتوان یافت به هم نصف و ثلث زنج بدان چهار درین هر سه شکل ای جانان که هر یک از شش در اصل مسئله بود
 ایک از دینج خود نمود یعنی اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئله از پنج باشد مثل لم و احتیاج عیانیه که مسئله
 از شش است و مجموع سهام پنج و نود و بیست و یک است که ام حاجب اخوات است و بطریق
 شان در مسئله ردیه اجتماع دو جنس من بر علیه که احد به استحقاق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست
 با جمله درین هر سه صورت مذکوره که اجتماع ثلثین سدس اجتماع نصف با دوسدس و اجتماع نصف و ثلث باشد
 اگر چه اصل مسئله از شش بود لکن از باعث رد پنج بر گردید بدانکه اگر در صورت مذکوره سهام هر یک بر اعداد و کس
 آنهاست تقارن پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس تقسیم شود بر طبق اصول مذکوره در توضیح
 عمل باید نمود لکن اعداد رؤس را آنجا در اصل مسئله و عمل ضرب یکر دند و اینجا در مسئله ردیه ضرب
 باید کرد و چنانچه بعد ازین بیان خواهیم کرد به اول از چار قسم و ثانی هم گفته اکنون شنو بیان سوم که هر عمل لایرد
 شش ای هم در جنس واحد را بل رد و تقسیم فرض من لایرد و سه ای همان که از اقل مخارجش پس از ان
 بر سر ابل و گرای دانا باقیش مستقیم شد فها مثل سبه بنت و شوکه است ز چار مسئله مستقیم پس هم
 یعنی از ان ام ربعه مذکوره تقسیم اول و ثانی بیان کردیم اکنون بیان قسم سوم باید شنید که اگر با لایرد علیه جنس واحد
 من بر علیه باشد در صورت تصحیح مسئله از اقل مخارج فرض من لایرد علیه نموده فرضش با و بدین پس اگر باقی از ان
 بر رؤس ابل رد و داخل حقیقی داشته باشد و تقسیم شود فها و هو المدها مثل سه خرد و شوهر که مسئله از چهارست که اقل
 مخارج فرض شوهر باشد که بروج میرسد تطبیقی بر رؤس بنات ثلثه بلکه انقسام میاید و حاجت ضرب تصحیح را نمی
 سه و رد و فوق را من آنما از ان به همان مخارج ارشد ای بر فن به باقیش بر رؤس ابل رد و بتوافق و گردن یک
 عدد جمله رؤس ای یار به همان مخارج اقل یکبار یعنی و اگر باقی بر رؤس ابل رد و تقسیم نشود پس اگر باقی مذکوره بر رؤس
 ابل رد و متوافق بتوافق حقیقی ای یکی باشد و فوق رؤس در همان مخارج اقل لایرد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باید شد و اگر باقی
 بر رؤس من بر علیه توافق حقیقی حکم نه داشته باشد عدل رؤس در همان مخارج اقل ضرب یکر دند و از حاصل تصحیح مسئله باید نمود
 به زوج و شش نسبت مسئله از هشت به و اثنان لایردی توافق گشت یعنی مثال توافق نیست که میت زوج و شش و شش
 اقل مخارج فرض من لایرد علیه چهار سیگ از ان بشوهر رسید باقی بر رؤس بنات سه بتوافق حکمی متوافق با ثلث است پس
 دو را که ثلث رؤس است در چهار که اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از هشت که حاصل ضرب است تصحیح مسئله کنند و زوج
 یک یک به هر یک از بنات سه به بند سه زوج باقی نسبت به اشکال به بهر غیر توافق است مثال

این مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و نود و بیست و یک است که ام حاجب اخوات است و بطریق شان در مسئله ردیه اجتماع دو جنس من بر علیه که احد به استحقاق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست با جمله درین هر سه صورت مذکوره که اجتماع ثلثین سدس اجتماع نصف با دوسدس و اجتماع نصف و ثلث باشد اگر چه اصل مسئله از شش بود لکن از باعث رد پنج بر گردید بدانکه اگر در صورت مذکوره سهام هر یک بر اعداد و کس آنهاست تقارن پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس تقسیم شود بر طبق اصول مذکوره در توضیح عمل باید نمود لکن اعداد رؤس را آنجا در اصل مسئله و عمل ضرب یکر دند و اینجا در مسئله ردیه ضرب باید کرد و چنانچه بعد ازین بیان خواهیم کرد به اول از چار قسم و ثانی هم گفته اکنون شنو بیان سوم که هر عمل لایرد شش ای هم در جنس واحد را بل رد و تقسیم فرض من لایرد و سه ای همان که از اقل مخارجش پس از ان بر سر ابل و گرای دانا باقیش مستقیم شد فها مثل سبه بنت و شوکه است ز چار مسئله مستقیم پس هم یعنی از ان ام ربعه مذکوره تقسیم اول و ثانی بیان کردیم اکنون بیان قسم سوم باید شنید که اگر با لایرد علیه جنس واحد من بر علیه باشد در صورت تصحیح مسئله از اقل مخارج فرض من لایرد علیه نموده فرضش با و بدین پس اگر باقی از ان بر رؤس ابل رد و داخل حقیقی داشته باشد و تقسیم شود فها و هو المدها مثل سه خرد و شوهر که مسئله از چهارست که اقل مخارج فرض شوهر باشد که بروج میرسد تطبیقی بر رؤس بنات ثلثه بلکه انقسام میاید و حاجت ضرب تصحیح را نمی سه و رد و فوق را من آنما از ان به همان مخارج ارشد ای بر فن به باقیش بر رؤس ابل رد و بتوافق و گردن یک عدد جمله رؤس ای یار به همان مخارج اقل یکبار یعنی و اگر باقی بر رؤس ابل رد و تقسیم نشود پس اگر باقی مذکوره بر رؤس ابل رد و متوافق بتوافق حقیقی ای یکی باشد و فوق رؤس در همان مخارج اقل لایرد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باید شد و اگر باقی بر رؤس من بر علیه توافق حقیقی حکم نه داشته باشد عدل رؤس در همان مخارج اقل ضرب یکر دند و از حاصل تصحیح مسئله باید نمود به زوج و شش نسبت مسئله از هشت به و اثنان لایردی توافق گشت یعنی مثال توافق نیست که میت زوج و شش و شش اقل مخارج فرض من لایرد علیه چهار سیگ از ان بشوهر رسید باقی بر رؤس بنات سه بتوافق حکمی متوافق با ثلث است پس دو را که ثلث رؤس است در چهار که اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از هشت که حاصل ضرب است تصحیح مسئله کنند و زوج یک یک به هر یک از بنات سه به بند سه زوج باقی نسبت به اشکال به بهر غیر توافق است مثال

این مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و نود و بیست و یک است که ام حاجب اخوات است و بطریق شان در مسئله ردیه اجتماع دو جنس من بر علیه که احد به استحقاق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست با جمله درین هر سه صورت مذکوره که اجتماع ثلثین سدس اجتماع نصف با دوسدس و اجتماع نصف و ثلث باشد اگر چه اصل مسئله از شش بود لکن از باعث رد پنج بر گردید بدانکه اگر در صورت مذکوره سهام هر یک بر اعداد و کس آنهاست تقارن پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس تقسیم شود بر طبق اصول مذکوره در توضیح عمل باید نمود لکن اعداد رؤس را آنجا در اصل مسئله و عمل ضرب یکر دند و اینجا در مسئله ردیه ضرب باید کرد و چنانچه بعد ازین بیان خواهیم کرد به اول از چار قسم و ثانی هم گفته اکنون شنو بیان سوم که هر عمل لایرد شش ای هم در جنس واحد را بل رد و تقسیم فرض من لایرد و سه ای همان که از اقل مخارجش پس از ان بر سر ابل و گرای دانا باقیش مستقیم شد فها مثل سبه بنت و شوکه است ز چار مسئله مستقیم پس هم یعنی از ان ام ربعه مذکوره تقسیم اول و ثانی بیان کردیم اکنون بیان قسم سوم باید شنید که اگر با لایرد علیه جنس واحد من بر علیه باشد در صورت تصحیح مسئله از اقل مخارج فرض من لایرد علیه نموده فرضش با و بدین پس اگر باقی از ان بر رؤس ابل رد و داخل حقیقی داشته باشد و تقسیم شود فها و هو المدها مثل سه خرد و شوهر که مسئله از چهارست که اقل مخارج فرض شوهر باشد که بروج میرسد تطبیقی بر رؤس بنات ثلثه بلکه انقسام میاید و حاجت ضرب تصحیح را نمی سه و رد و فوق را من آنما از ان به همان مخارج ارشد ای بر فن به باقیش بر رؤس ابل رد و بتوافق و گردن یک عدد جمله رؤس ای یار به همان مخارج اقل یکبار یعنی و اگر باقی بر رؤس ابل رد و تقسیم نشود پس اگر باقی مذکوره بر رؤس ابل رد و متوافق بتوافق حقیقی ای یکی باشد و فوق رؤس در همان مخارج اقل لایرد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باید شد و اگر باقی بر رؤس من بر علیه توافق حقیقی حکم نه داشته باشد عدل رؤس در همان مخارج اقل ضرب یکر دند و از حاصل تصحیح مسئله باید نمود به زوج و شش نسبت مسئله از هشت به و اثنان لایردی توافق گشت یعنی مثال توافق نیست که میت زوج و شش و شش اقل مخارج فرض من لایرد علیه چهار سیگ از ان بشوهر رسید باقی بر رؤس بنات سه بتوافق حکمی متوافق با ثلث است پس دو را که ثلث رؤس است در چهار که اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از هشت که حاصل ضرب است تصحیح مسئله کنند و زوج یک یک به هر یک از بنات سه به بند سه زوج باقی نسبت به اشکال به بهر غیر توافق است مثال

مسئله از دوازده که بود و لیکن از رویه بستم خود نمود این مثال غیر توافق است یعنی در صورتیکه میان باقی و رؤس
 باین باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگر چه بوجه اجتماع ربع باشند شش مسئله از دوازده بود لیکن چون از اینجا که اقل
 خارج فرض زوج است رد کرده یک که فرض اوست بر آورده و باقی را بار رؤس بنات خمسة متباین یافته عدد جمله
 رؤس خمسة و اقل مخالف ضرب کردند نسبت حاصل ضرب شد ربع آن که پنج است بنوع زوج دادند و باقی پانزده را سه
 بهر یک از بنات خمسة تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رد به بست رجوع کرده سازم اکنون بشرح و بسط اینجا
 چهارم از چهار قسم بیان کرد که برین لایر دو جنس شود و مجموع یارمین را بر دو فرض من لایر دو ای مستحق اقل
 خارج و پس در مسئله کان بر آسن بر دست چهاره عقل فم آرد دست یک گشت قسمت صحیح اگر فیهاد وین
 صورتی نامی داناه یعنی چون بنیان قسم سوم خارج شد م اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از اقسام بجه
 یکم و قسم چهارم نیست که اگر با من لایر و علیه دو جنس از من لایر و علیه مجموع شود اول فرض من لایر و علیه از اقل
 خارج فرض من لایر و علیه بر آهر دو جنس من لایر و علیه باشد بر طبق آنچه در قسم ثانی از بن اقسام پنج کریمه
 راه دانائی حاصل کرده هر چهار فرض من لایر و علیه باقی باشد بران مسئله تقسیم نمایند اگر این قسمت بقیه مذکور بر
 مسئله مستطوره صحیح و درست آید فیهاد وین عا و این قسمت جز در یک صورت نباشد که زوج و حقه نصیب عا
 و در یک ربع است باشد چنانچه نیست یک وجه و یک جده صحیح و دو اخت خیافیه گذشت که اصل مسئله از دوازده
 رد چهارچون یکی از آن بر وجه دادند و باقی ماند و بر مسئله رویه هر دو اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث باشد بر مسئله
 سمت صحیح اقسام یافت و دوازده بر دو خواهر آن یکی جده رسید و اگر جدات چهار و اخوات لام شش باشد
 طبق اصول صحیح نماند یک سهم جدات رابعه بار رؤس آنها متباین است و دو حقه اخوات شش بار رؤس آنها
 ثلث بالنصف توافق حکمی پس سه را که نصف شش است اولاد چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند و دوازده
 بر ضرب را در چهار عدد مسئله رویه برزند و از چهل و هشت حاصل تقصیح مسئله نمایند دوازده بر وجه و سه بر وجه
 جدات و چهار چهار بهر یک از اخوات بدیند و بدین سبب نامیه حصه زوج ربع و حصه خو خیافیه یک ثلث است
 باقی حق جده پدر است و جده باشد یا مستعده بدون رد بر دیگری و اگر جده مادری باشد با اخوات شش را که
 دارد و آنکه درین قسم چهارم وجه اکتفا با اجتماع دو جنس من لایر و علیه با من لایر و علیه آنست که بهر اعمال معلوم شده که
 مسئله جامع چهار طوائف رویه نمیشد پس محال در مسئله رویه زائد بر سه طائفه مجموع نتواند شد و از ناظم جمله شد
 علم این قسم تساهل واقع شده که تقسیم بقیه فرض من لایر و علیه نموده گفت ع گشت قسمت صحیح اگر فیهاد وین صورت
 بدیل شعر رابعه ازین شعرا بیان شعر ضرورتا داده مسئله که برای اهل روستا که بران تقسیم بقیه که هست
 بی اول فرض من لایر و علیه از اقل خارج شش بدیند بعد از آن بقیه که هست از بر مسئله که برای اهل روستا باشد

تقسیم نمایند اگر قسمت درست شود بهتر است سه زن همان مسئله و اگر نه ضرورت با اقل مخارج مذکور به حاصل مخارج
ست با تحقیق به اکثر افراد فرض هر دو فریق یعنی اگر قسمت باقی از فرض من لایر و علیه بر مسئله من لایر و علیه مستقیم شود
همان مسئله من لایر و علیه را اقل مخارج مذکور به ضرب کن پس حاصل ضرب تحقیق مخارج فرض هر دو فریق یعنی اقل و
و غیر اقل دست مثل چهار زوج نه بنات و شش جدات که اصل مسئله از دست و چهارست و در بهشت که اقل مخارج فرض
زوج بهشت و بعد از آن فرض شصت باقی بر مسئله من لایر و علیه که بوج اجماع ثلثین باسد پس پنج باشد درست نمیشود بلکه
بیان هر دو باینست است پس پنج را در بهشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب پنج فرض من لایر و علیه من لایر و علیه
شمارند و نزد امامیه برین مسئله بنات حاجب جدات اند پس اجماع من لایر و علیه باسد پس از حد از من لایر و علیه باشد و
داخل قسم ثالث بود و مثال متفق فریقین چهار زوج و امو و سه بنت است که اصل مسئله از دست و چهار و در بهشت
و چون بهشت باقی بعد از آن فرض هر دو بر مسئله من لایر و علیه که از پنج است مستقیم نمیشود و بضرب پنج در شصت از چهل
نست خاتمه مسائل دید که کتاب رسیده بباحث رو باین شرح و بسط از نظر نامه نگار گذشت بیان معرفت سهم
هر فرقه از مسئله روید که تو خواهی که گرد دای جان به سهم هر فرقه زین فریق میان که بهر چه رسید
بشماره از همین مخارج فرض ای یار به از اقل مخارج آنچه سهام یافت من لایر و زنی نا کام به همان که ای محبوب
کرده سوی من لایر و منسوب به حاصل ضرب آن پس ای اقل به سهم من لایر و دشو غافل یعنی اگر خواهی که سهم هر فرقه
ازین فرق من لایر و علیه من لایر و علیه از همین مخارج فرض که مسئله روید بر آن منتهی شده بر تو عیان شد که بهر کی چند کس
پس برگرد یافت سهام من لایر و علیه طریق آنست که سهمیک من لایر و علیه را اقل مخارج شصت یافته است آنرا در همان مسئله
که سو من لایر و علیه منسوب کرد یعنی مسئله که بر آن من لایر و علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب سهام من لایر و علیه به سه بعد
زن سهام اهل روید یار در باقی که آن نده از سهام کسی که ای مسعود نیست پس اهل روید یکی محدود و ده حاصل سهم
من لایر و علیه آن چقدر اینک خود ختم بیان یعنی وقتیکه سهام من لایر و علیه دریافتی بعد از آن برگرد یافت
من لایر و علیه سهام اهل روید که از مسئله خودشان بآنها رسیده و در باقی از سهام سیک در اهل روید نیست یعنی
در اعداد و که از اقل مخارج من لایر و علیه بعد از سهمش باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب حصه طائفه از
من لایر و علیه اندر شما در همان مسئله چهار زوجات و نه بنات و شش جدات چو یک که سهم زوجات است
پنج که مسئله من لایر و علیه شد ضرب کنند پنج سهام زوجات بر آید و همچنین چهار سهام بنات است که از مسئله
علیه نوی میرسد در بهشت که باقی از فرض من لایر و علیه است ضرب کنند بشت و هشت حصه بنات است حاصل
و یکدایک سهم جده را در بهشت مذکور ضرب نموده هفت حاصل را حق جدات است و اندک رساله منظوم
پس زن راظم علیه الرحمة نظم کرده بود بلکه مصرع اخیر شعر سوم در رسائل موجود یافته نشده اندا خود نظم کردم

بین معرفت و جهل هر وقت از مسلک دوری

حسب مقتضای این امر که در این کتاب مذکور است

و از اینجا تناقض و شکلی که می بر دازم سه قسم می شود که شدنیها بنابر سبب و روش ای و اما نه مسئله میشود و درست
با اصول و قواعد صحیح یعنی نصیب هر فرد از فرق می آید و علیه که بر رؤس آن نهاد سبب مسئله ردید با اصول قواعد
اصحیح درست می شود چنانچه در مسئله مذکوره الصد میان پنج سهم رؤس و جات اربعه تباین است و همچنین در
و هشت سهام و رؤس بنات تسعه و هشت سهام و رؤس جدات سته لکن در رؤس و جات و جدات توافق بالنسبت
چون نصف اجداد و کل آخر ضرب کنند و از ده میشوند و درین و از ده و نه رؤس بنات توافق بالثلث است چون
احد چهار و کل که ضرب کنند سی و شش حاصل شود و آنرا در چهل که مسئله فرقیست ضرب کنند حاصل ضرب یکبار ده و چهار
و چهل میشود که از آن تصحیح مسئله فرقیست پنج که برای زوجات بود و بفرمان درسی شش یکصد و شصت و چهل پنج
بهر که از زوجات میرسد و بفرمان است و هشت که نصیب بنات است و درسی شش یکبار ده و شش حاصل می آید
از بنات یکصد و از ده میرسد و بفرمان هشت سهام جدات و درسی و شش و صد و پنجاه و دو میشود و بهر که از جدات چهل
میراث میرسد بیان مقاسمه ای که نزد صدیق اخوة و اخوات و خواهران اعیان دنیا و علایم و جمله موجب میشوند بجهت
این سخن بوضیقه درست مندرج حدیثش بقول زید و نه که بجد و از شاین جماعه شوند و میرسد هر چه انفع است بجهت
از ثلث و مقاسمه بیکدیگر یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه برادران و خواهران اعیان باشند یا
علاتی همه اینها با جمیع محجوبان ارث اند بجهت حرمان و این قول مختار بن عباس و ابن عمر و ابی سعید خدری و ابی
و اکثر صحابه است و همین قول را امام ابی حنیفه رحمه الله در سنن کرده بران فتوی داده است و صاحبین امام ابی حنیفه
که ابی یوسف و محمد رحمه الله هستند بقول زید بن ثابت رضی الله عنه که جماعه اخوة و اخوات اعیانیة و علانیة با جد و از شاین
و جد حاجب بینا نیست و همچنین بجهت محال گردیدن شافعیة فرقه شیعیه است که شیعیان را خیاف نیز با جد شریک است از اینجا
این که بجد حاجب نباشد و نیز نزد امام شیخین که جمیع و فاسد بود و مساوی اند و دیگران فاسد را شریک بینا نیستند
که نزد شان جد فاسد از وی الارحام است بر قول زید بن ثابت رضی الله عنه که هر چه از جد و امار که ثلث از مقاسمه باشند انفع
افضل بود و میرسد یعنی اگر بصورت مقاسمه مال زائد بودی رسد مقاسمه نیامده اگر ثلث مال زائد از مقاسمه باشد ثلث بود
در مقاسمه چیست وانی مقاسمه ایچان به وقت تقسیم در جد خوانند و جد بجا برادر گری به نصف خطش نصیب است
بدانکه مقاسمه در وقت یعنی باقیم قسمت کردن باشد و باطلح صاحبین اتباع شان قسمت ترک میان جد اخوة و خوا
اعیانیة یا علانیة برین حق که وقت تقسیم مال متروک در میان جد برادران و خواهران جد بجا آید و در فقر کنی و مال را میان
اخوة و اخوات بشمول جد آنها لکن ضعف الانقی تقسیم نمائی پس هر چه بجد رسد نصف آن بخواهر میرسد اگر باشد جدی که
بجای برادر است به ابن علایم یا بنو الاعیان و داخل اند در مقاسمه میان و بهر قدر چرخش شوند و لیکن صاحب
از میان بر دند و جمله باینست خطا اعیانی و مان اگر خواهر است الاثانی بخواهر نصیب خود و این علایم

[illegible]

را سیم کند چون جداخت یعنی و اختین به یک علیانی اندامین چنین در گنجای دوخت یک است یکی از یکی
 طرف توان است و از آنجا که بنو العلات ای اخوة و اخوات علانیة یا بنو الایمان که اخوة و اخوات اعیانیة با هر چند و ارث
 میشوند که چون مانع ارثانها نیست پس بر آنرا جداخت و تقیص حصه ش بنو العلات یا بنو الایمان و مقاسمه داخل
 کرده میشوند و بعد از آن که حصه جداخته کرده شود اینها خائب خاص بدون حصول سهمی از میان مقاسمه بیرون
 و هر چه بعد نصیب باقی میماند چنانکه آن حصه بنو الایمان است شائش آن که کسی یک جدا و یک برادر اعیانی و یک باخ
 علانی گذشت جدا یکی از اخوة شمرده مسئله باعتبار روس از سه باید شمرده کی از آن بجز دو اخیانی را باید سیم
 و اخ علانی از میان خائب و خاص خارج شود و اینجا ثلث مال و مقاسمه هر دو مساویست و اگر گنجای اخ علانی
 اخت مسئله باعتبار روس از پنج بوده و دو از آن بجز سیم باخ اعیانی رسد اخت بدون حصول چیزی بیرون و اینجا
 مقاسمه بر آنجا بهتر است از ثلث مال اینهمه در صورتیست که از بنی الایمان تنها اخت واحد نبوده و اگر بنو الایمان
 یک خواهر است لانی لانی برادر و خواهری گیر با او نیست آن خواهر بعد رسیدن حصه جدا و گرفتن حصه خود که نصف
 متروک باشد در باقی تر که این علالت را سیم و شریک گرداند شائش یک جدا و یک باخ اعیانی و دو اخت
 علانیة مقاسمه در اینجا بر آنجا بهتر است از ثلث مال است که جدا و سیم برادر سیم گرفته مسئله از پنج باعتبار روس
 و پنج از ثلث بر ضرب پنج اول در پنج خرج نصف و ثانیاً در دو که عدد روس اختین علانیة است جدا و اخت
 اعیانیة را ده و باقی دو بهر دو اخت علانیة میرسد و اگر گنجای دو اخت علانیة یک باخ است علانیة باشد از ترکه برادر
 نه برادر یا که در صورت مقاسمه بر آنجا افضل است و مسئله باعتبار روس از چهار خواهد بود و دو جدا و دو باخ
 اعیانیة خواهد رسید اخت علانیة خائب خاص خارج خواهد شد سه مختلف که این جماعه شود صاحب حصه گیر پس جدا
 بعد فرض سیم میگردد و انفع سه امور را بی که در آن سه باشد مقاسمه یک چیز به شل زوق و جدا و برادر نیز
 باقی دوم باشد اخ و اخت جدا و جدا شائش آن سه در حمله مال به نیت و اخ و جدا جدا شال
 یعنی اگر با جد و بنی الایمان یا بنی العلات یا هر دو و سهمی دیگر مختلف شود پس جدا بعد فرض خود سهمند که انفع
 امر دیگر و یک از آن سه مقاسمه باشد مثل زوج و جدا و اخ اعیانی یا علانی که بوجود نصف و در سه مسئله و دو
 و تصحیح از چهار و بصورت مقاسمه جدا را پنج میرسد و آن افضل است از سه در مال و از ثلث باقی دوم از آن سه
 ثلث بقیه تر که است بعد از آن فرض می سهم دیگر مثل دو برادر و اخت واحد و جدا و جدا مسئله در صورت بوجود
 سدس که فرض جدا است شائش باشد و بعد از آن فرض جدا پنج باقی میماند چون آنرا ثلث صحیح نیست اصل مسئله را
 در خرج ثلث ضرب کنند شائش نه حاصل شود همان تصحیح مسئله است جدا سه از آن بدیند و پانزده باقی
 ثلثش که پنج باشد جدا و بقیه عشره را بر اخ و اخت لانی تقسیم نمایند پس اینجا ثلث باقی

در صورتی که در این مسئله مقاسمه بر آنجا افضل است از ثلث مال

در صورتی که در این مسئله مقاسمه بر آنجا افضل است از ثلث مال

برای جد فضل از تقاسم سه سدس جمع مال است در صورتی که تقاسم سه سدس از جنس دروست و ده ازان جدا باشد بقا
میرسد و بدین سی است که پنج جزو از بنجده اکثر است از ده جزو از جنس دروست و دو جزو از جنس دروست باشد پنج
از آن جدا گردد و پنج جزو از سی با بده اکثر است از پنج جزو بنجده و سوم ازان سه اکثر است از پنج مال متروک است
مثالش یک بنت و دو اخ و جد و جد همل مسئله بود اجتماع نصف و سدس از شش سدس آن که یک
باشد بحد میرسد و بر تقدیر تقاسم و اعطای ثلث باقی دو ثلث از یک سدس بی خواهد رسید و اکثریت است
جمع مال در این صورت محتاج بیان نیست سه باقی از ثلث صحیح چیست پس همین اصل مسئله از چیست
ضرب کن مخرج ثلث در اصل تا که حاصل شود ثلث از فصل به آین بیان قاعده است که چون ثلث باقی
ترکیت بعد اعطای نصیبی سهم دیگر بخواه و اخوات بر جد نفع و بهته باشد و باقی از ثلث صحیح نیست پس
اصل مسئله را همین که از چیست مخرج ثلث که سه باشد در همل مسئله ضرب کن که جدا کردن ثلث از حاصل ضرب حاصل
شود و همان تقسیم مسئله باشد مثالش گذشت سه چون گذارد زنی جد و مادره اخت عینی و دختر و شوهر و پس
بهترست در حق جد پنج جزو بخت نرسد سه اصل از ده و از ده دان یک امان حول سیزده گردان بدین
مثالی است که در دو سدس کل مال بر جد نفع است از تقاسم سه از ثلث باقی بعد نصیبی از الفرص یک جزو خند مثالش
سبق فریفت کن جد را و این مثال در اینجا برای آنست که اخت عیانیه یا اخت علاتیه که موجب بحد نیست لکن بعض
ایمان مع الجد و ارث نمیشود با آنکه چنین مسائل عالم نیز میباشد و خلاصه مضمونش اینست که چون فی سیر و جهرام و
عیانیه و بنت و شوهر گذارد پس سدس در اینجا در حق جد بهتر از تقاسم سه ثلث باقی است و اخت عیانیه جزو محب چیزی
نمیرسد و اگر بجای عیانیه علاتیه باشد بر جد اولی و دیگری نخواهد رسید آنرا ذکر کرد پس اگر چه اصل مسئله است
نارنج و سدس از ده است لکن از حول سیزده میشود نصف آن که شش باشد حق بنت است و ربع آن که سه
سهم زوج است سدس که دو باشد حصه جد است باقی ماند یک حق مادر سدس و باشد در این صورت
افزوده سیزده نمایند و اخت که با دختر علقه بود و چیزی نمیرسد و وجه خیریت
چون زوج و بنت نام یازده سهام حق خود گرفتند یک باقی را اگر میان جد و اخت تقاسم کنند دو ثلث از یک بحد
خواهد رسید و دو سهم سیزده با بده اکثر است از ثلث و وجه خیریتش از ثلث باقی ظاهر است لکن ثلث از سهم تقاسم
اکثر است نه نزدیک این ثابت از اخوات و خوا عیانی اند یا علاتیه هیچیک نیست از فرات الفرص به با جد اولی و
زوج و ام جد و اخت عیانی به صورت که ریه را دانی به در حق جد تقاسم بهتر که بر وضع حصه خواهد
مسئله از شش بنته عامل به صحت از نسبت و هفت کن حاصل که دو اخت از جای یک بنجده یا بجا این دوری تنها
نیست در حول و اگر ریه را سدس کل بر جد اولی یعنی نزدیک این ثابت هیچیک از اخوات عیانیه علاتیه

از ذوات الفرض نیست بلکه عصبه است مگر در مسئله گذریه که اخت با عرض یعنی بعرض عارضی ذات الفرض گردیده بود
از با عرض نیست که اگر اخت واحد تنها بدون خواهری دیگر یا برادر نمی بود و نیز بصورت نگردانیدنش از ذوات الفرض
بالکلیه محروم از میراث نیست در عدل و ارباب و الفرض محدود میگردید و وجه تقسیم این مسئله با گذریه نیست که این صورت
بعینه و قبیلگی نمی گذر واقع شده و صورتش نیست که زنی مرد و زوج و ام و جد و اخت اعیانیه گذشت بجای ایما
اگر علمانی باشد نیز مسئله از گذریه خارج نشود و شوهر نصف و مادر ثلث و جد رسد من خواهر نصف میرسد
اصل مسئله از شش است و بنوعی میگردانند و اینجا در حق جد تقاسم بهتر است از سدس جمیع مال که یک از شش باشد
و بهتر ثلث باقی بعد نصیب زوج و ام است که یک سدس کامل ثلث یک سدس شش باشد و وجهی در تقاسم است
که نصف حصه خواهر خواهد یافت و از بیست و هفت بهشت با و خواهد رسید زیرا که از عول حصه جد یک است و حصه عا
بر گاه مقاسمه نماید مجموع سهام هر دو چهار و تقسیم شش بر دوی که بمنزله سکه اخت اند مستقیم نشود پس از دوی ضرب
کنند بیست و هفت میشود و از آن حق شوهر است و شش نصیب مادر و سه سهم جد و نه خط اخت و بعد ضم نصیب جد
با حصه اخت دوازده میشود چون از میان هر دو مقاسمه نمایند بیست و هفت بهشت بجد و چهار باخت خواهد رسید پس بدین
اینجا اخت اول صاحب فرض ساخته تا با کلیه از میراث محروم نشود و بالاخر عصبه گردانیده که نصیبش بر نصیب
از و یاد نه پذیرد و در مسئله تقدیم بهشت از ذوات الفرض شدن اخت مانع بود و بنا علیه اخت زارث خطی نه بود
و اگر سجا اخت درین مسئله و اخت باشند یا تنها یک برادر باشد پس این مسئله عالمه و اگر به باقی نماند اگر چه در عول
بجای یکی باشند حق مادر از ثلث بسدس رد میکنند و از شش که اصل مسئله است سه بر زوج و یک نام و یک بجد و یک
باختین خواهد رسید مقاسمه سدس کل در صورت یک حال دارد و از ثلث باقی بهتر است و اگر یک سجا بجای
اخت باشد هم مسئله از شش سدس یک باشد و وجه فرضیت بجد میرسد و اخت را که عصبه است چیزی نمی رسد و بصورت
سدس بر جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است نه و دامیه درین صورت نصف حق زوج و ثلث حق مادر و صا و با
حق او را خواهد بود و سدس یک سجا بایر سدس در مسائل جداختگانی که میان شیعه این سنت است از احوال
جد گذشت حاجت عاده ندارد و بیان مناسبه سه مرد آن که زن خاتمه و بیست و نه مستحق مال گذشت
وارثی قبل قسمت متروک و نیز راه عدم نمود سلوک به هم و خط و دیگران گردیده و نوبت تقسیمش می رسد که از میان یکی
گذشت و آن کسان را که وارث خود داشتند همچنین چندین بگیرند که تقسیم مال شد تا خیر نام این مقال است و آن
در شریعت مناسب میدان به مناسبه در لغت یعنی نقل و تحویل است و در اصطلاح این علم عبارت از انتقال حصص
است قبل قسمت بسبب آنکه با و از آن شان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی غنی وفات کرد و در عین
مال خود گذشت و وارثی از ورثه مذکوره قبل قسمت متروک و مورث خود نیز راه عدم میجو و سهم این متوفی ثانی

میان و ثلث

در صورتیکه عصبه باشد و اخت را که عصبه است چیزی نمی رسد و بصورت

خط و دیگر وارشان خودش کردید لکن هنوز نوبت محققش نرسیده بود که یکی ازین ورثه متوفی ثانی هم برادر و کس
 که وارث خود داشت گنجه است همچنین چند بطن دیگر را بگیر که در تقسیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگری بجز و نام این انتقال
 شریعتی است سه وارث میت دوم بعل و میت اگر غیر وارث اول به میت بر یک تیره قسمت هم از یک
 جنس و ارث اند به هم پس هم میت است کما تجزیه بدل کاندک میکن شود محبوب بد میگود که هرگاه صورت مناسبه
 متحقق شد پس باید دید که اگر وارثان میت دوم در عمل مناسبه غیر وارثان میت اول نیستند و در قسمت هم از اول
 و اخراج میت ثانی تغییر می تبدیلی واقع نمیشود که بنظر ثانی یک جنس هم شد پس میت دوم مثل محبت با یک علم کین محسوب می آید
 در میان نبود چنانچه شخصی دو چهار پسر چهار دختر از بطن یک واحد گنجه است پس یکی از پسران یا دختران کوره مرد و وارثی غیر
 ازین اخوة و اخوات خود گنجه است پس ترک میت اول بر بنیج نبات احوال ذکر ضعف لاشی منقسم خواهد شد سه وارث اند
 غیر یکدیگر یا تغییر قسمت است اگر ابتدا کین میت اول به سائر تصحیح بقصور و خلل ده به و وارثی از آن تصحیح به هم او هر چه
 کرده تصحیح پس تصحیح میت یکدیگر کوش و اگر بکجه نشنگر به صحت مسئله بانی الیه که نوعی مماثلت دارد و ضرب قسمت
 در آن رد کار به مسئله را بحال خود بگذارد یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر اندای ورثه میت ثانی غیر وارثان میت اول
 یا با وجود اتحاد ورثه تغییر و قسمت ثانی واقع میشود درین هر دو صورت ابتدای عمل مناسبه از میت اول باید بود
 مسئله میت اول بلا قصور و خلل باید نمود و سهام هر وارثی که منتفی شده بهر یک باید داد و بعد از آن تصحیح میت یکدیگر
 کوشید و بجهت میت ثانی که از ترک میت اول بوی رسیده و مافی الیه و هاست نظر باید کرد که اگر تصحیح مسئله داشت کلام
 نسبت اگر تصحیح مسئله بانی الیه نوعی از انواع مماثلت دارد یعنی خواهه مماثل حقیقی است یا تاثل حکمی که داخل باشد
 بصورتیکه مافی الیه اکثر تصحیح بود در صورت ضرب قسمت کایست در مسئله و محرم بحال خود گذارد و مافی الیه
 اش قسمت نماید مثال تغییر در قسمت با وجود اتحاد ورثه میت اول و ثانی شخصی مرد و یک پسر
 یک پسر و دو دختر ازین و چهار یک گنجه است پس ختری زمین مرد و یک پسر و دو دختر است و ده دختر است
 مسئله میت اول این پنج را به دو و پسر و یک یک بهر دختر خواهد رسید و مسئله میت ثانی این چهار
 بهر دختر است و مافی الیه یک گنجه است با مافی الیه میرسد پس میان پسر و تقسیم تغییر ظاهر شد و مثال تغییر ورثه اموات
 بصورت مشابه در اخیر فصل شرح خواهد شد به نیست مافی الیهش چو تصحیح استقامت پذیر بالتمسج چنانچه اگر
 توافق نیست به دفع تصحیح و هم آر بدست به زن آن را با و لید تصحیح تا شود مسئله درست میجو به یعنی و اگر مافی الیه
 و غیر تصحیح مسئله بانی الیه است با اکثر استقامت پذیر نیست پس اگر میان تصحیح و مافی الیه نوعی از انواع توافق حقیقی حکمی
 باشد و تفصیح دیگر را حاصل کرده و تصحیح اولین ضرب باید کرد تا مسئله درست میجو به و پس بحال مافی الیه
 میت یکدیگر که ازین ختری تغییر نیست به دفع تصحیح و می با تقسام تصحیح منقسم خواهد شد و هر دو توافق حکمی در مسئله

هست که مافی الیداعل از یحیم با سده ویر باین بود پس ای دانه ران یحیم اول مرید حق بر دو مسئله بجا می آید
 ضرب هر دو بجای یار یعنی اگر میان یحیم مسئله است ثانی و مافی الیدش تباین بود پس یحیم دیگر را در یحیم اول ضرب
 که حاصل ضرب هر دو بجای یعنی در صورت توافق و در صورت تباین مخرج هر دو مسئله ای یحیم هر دو صورت مذکور
 شمار کن سه پس یحیم سوین بر دانه وین هم را مقام دوم سازد بجای اول بگیرد مسئله را پس عمل کن چو ثانی و اولی
 آن ضوابط که گفته ام سابق به کن مراعات آن درین لاحق به همین نهج راجع و فاسد و ثانی مسئله است چون در
 قاعده واجب الی رعایت دان به کذا تا بلانهاست دان به یعنی چون از یحیم مسئله است دوم خارج شد پس یحیم
 مسئله است سوم مشغول شو و این مسئله سوم بجای مسئله دوم بگیرد ان و هر چه بعد یحیم دوم مسئله اول مسئله
 مسئله اول شده بود آن مسئله را بجای مسئله اول بگیرد از ان باین مسئله ثالث همان عمل کن که در مسئله ثانیه
 اولی عمل کرده و آن ضوابط که سابق گفته ام مراعاتش درین لاحق که ثالث باشد نیز کن یعنی اول مسئله است ثانی
 یحیم کن مبین که میان یحیم و مافی الید او که در مسئله است صورت توافق و تباین و فتن و کل یحیم ثالث را در مسئله مذکور
 ضرب کن و حاصل ضرب را بر دانه و صورت توافق و تباین باشد مخرج هر سه مسئله شمار کن و بصورت توافق میان
 یحیم و مافی الید احتیاج ضرب و تقسیم نیست و بهین نهج که طریق یحیم مسئله است ثالث مذکور شد هر یک از مسئله چهارم
 یحیم نیز بجای ثانی است مثل ششم که آنهم بجای ثانی است و مسئله کن که از یحیم سوم حاصل شده اول مسئله است چهارم
 باشد و مسئله کن که از یحیم چهارم حاصل شده اول مسئله است یحیم باشد و مسئله کن که از یحیم پنجم حاصل شده اول مسئله است
 ششم باشد و همچنین قیاس کن و بر یحیم مسئله بر یک از این اموات قاعده یحیم مذکور را در ملاحظه نسبت ضرب
 غیر تا واجب الی رعایت و بهین طریق یحیم تا بلانهاست باید دانست که لفظ دوم و سوم تخفیف و اول و ثانی یک
 هر دو در کلمات استاده آمده و چون زنی فوت شد که مالی داشت و در شرف و بنت و ام بگزشت چنان
 میان زوج قبل قسمت مرد و اجابت از زوج و به خط ارتش بر دانه بعد از ان بنت مرد و وارثان آن به بنت و اینین و
 جداش را دان پس ام هم پیام هر گ رسیده زوج و اخوین و ارتشش گردید به این مثالیت جامع
 طرق یحیم بهر سه صورت تذلل و توافق و تباین صورتش اینست به

جمیع مسائل من ۱۲ مرد اولی هم و ضرب فیه هم فقص من ۱۹ هم ضرب فیه ۲ فقص من ۳۲ هم ضرب فیه ۴ فقص من ۱۲۸

مخرج واحد	بنت حاده	ام محمود
۱	۱	۱
۲	۲	۲
۳	۳	۳
۴	۴	۴
۵	۵	۵
۶	۶	۶
۷	۷	۷
۸	۸	۸
۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲

واصف المسكين ۳۴	مافی الید ۳۴	بینما تامل
ابن موصوف	ام منقوت	زوج مشكوره
$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{2}$
$\frac{1}{4}$	$\frac{1}{4}$	$\frac{1}{4}$
۱۶	۸	۸
حاده المسكين ۶	مافی الید ۹	بینما تامل
ابن شاکر	ابن ناحت	جده ام الام محمود
$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{2}$
$\frac{1}{4}$	$\frac{1}{4}$	$\frac{1}{4}$
$\frac{1}{8}$	$\frac{1}{8}$	$\frac{1}{8}$
۲۴	۱۲	۱۲
محموده المسكين ۲	مافی الید ۳۶	بینما تامل
زوج احمد	زوج مشكوره	زوج صبور
$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{2}$
$\frac{1}{4}$	$\frac{1}{4}$	$\frac{1}{4}$
$\frac{1}{8}$	$\frac{1}{8}$	$\frac{1}{8}$
۱۲	۱۲	۱۲

موصوف	منقوت	مشكوره	شاکر	ناحت	وصیفه	احمد	شكوره	صبور
۱۶	۸	۸	۲۴	۲۴	۱۲	۱۸	۹	۹

پاک ۱۰ - نیصورت اصل سکه حمیده بوجای تمام نصف ربع و سدس از دوازده است چون سه زوج و شش منتهی
 م داده شود یک باقی می ماند پس سکه رویه است اول از اقل مخارج فرض بر لایر و علیه که چهار باشد سکه
 کنند و یکی از آن زوج و منتهی باقی سه سکه باشد شش است سکه واحد ام که یکی چهار باشد مستقیمه بیان این فروت بیان
 است چهار که سکه زوج بود در این چهار که منتهی که روس است ضرب نمایند و از شانزده
 چهار از آن زوج و نه بهشت سه با هم خواهد رسید و اصل سکه زوج متونی که متونی مثال حالت علی میان تقسیم می کنند
 بوجود ربع از چهار باشد مافی الید شش نیز چهار و این هر دو تمایزین با هم مستقیمه تقسیم این زوج باشد یک با و شش نیز یک که
 ثلث باقی است پدرش باقی دو بصورت میرسد اصل سکه نسبت متوفاه که شش بر مثال نسبت متوافقه در صحیح و
 مافی الید است بهر دو سکه شش باشد مافی الید آن نه و میان هر دو توافق بالثلث است پس و اگر آن
 شش م قائم مقام روس است و مبلغ یعنی تصحیح اول که شانزده باشد و در حکم اصل سکه است ضرب کنند
 حاصل قسمت کسی دو و باشد مخارج هر دو سکه بود و در نیصورت مافی الید نیز یک سکه که دو سکه از این سکه

و دو از ده بهر دو این و سه به بنت دوی خواهد رسید و اصل مشکلم ستوفاه که سقنن مثال تباین مابین تقسیم وافی الید
 بود و نصف از دو باشد و نصفش از چهار که مافی الید تباین را در پس چهار را در مبلغ که می دود بود ضرب نمایند
 یکصد و بیست و هشت حاصل شود که بیان خرج مسائل و از آن تقسیم بطون را به دست پس مافی الید شش و شش
 میرسد و مجده سهام زوج است و مجده سهام خون که بهر یک که میرسد طریق استخراج سهام و رتبه قیمت
 اول و آخر در مناسبه از مبلغ به بهر او را که حصه هر یک به بشنوز من طریق این یک به یک تقسیم اول و ثانی
 به نسبت بیضی که میدانی به حصه و ارثان اول را به درین تقسیم و درین انجا به حصه و ارثان اول و دیگر در این تقسیم
 همان یک به یک اگر خواهی که سهام و رتبه هر یک اوقات از مبلغ تقسیم برای پس طریق است که اگر در تقسیم اول و دیگر بیضی
 معلوم یعنی تباین است سهام و ارثان میت اول در تقسیم دیگر ضرب کنند ای حصه هر وارث را از بیضی که فوق بطن
 اخیر مناسبه باشند و در تقسیم اخیر ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آن وارث دانند و طریق استخراج سهام و ارثان
 آن میت دیگر که خاتم مناسبه و بطن اخیر بود میت که حصه این و ارثان را که از تقسیم سکه مورث ایشان رسیده
 در جمیع مافی الید میت دیگر که مورث آنهاست ضرب کنند حاصل ضرب حصه اش خواهد بود سه بهر دو با هم
 موافق اند اگر چه که هر چه مضروب است سهم مگر به و وفق تقسیم و وفق مافی الید به بهر ضرب سهام بیاید یعنی اگر یک
 از تقسیم اول اخیر با هم توافق است پس در مضورت هم اگر چه برادر یافت سهام هر یک از رتبه میت اول و دیگر
 مضروب سهام هر یک است لکن بر ضرب سهام و رتبه اول مضروب فیه وفق تقسیم اخیر است و برای ضرب سهام
 و رتبه اخیر مضروب فیه وفق مافی الید بیاید خلاصه اینکه بصورت توافق سهام و رتبه اول را در وفق تقسیم و سهام
 و رتبه اخیر را در وفق مافی الید ضرب کرده حاصل ضرب را سهام صحیح شمارند بیان ذوی الارحام
 به است توریث ذورحم مقبول به از کبار صحابه مقبول به است مختار بوضیفه همین به همین انجا همین
 لیکن یدین ثابت تقام به نیست قائل بارت ذوالارحام به است مختار را که این به است به وقت هم مختار
 بدین مشرب به بدین ذورحم و فتح را که کسهای محبتین در لغت یعنی صاحب قرابت است و در شرح هر قریبه
 سواد ارباب و الفاضل عصبیات باشد چنانکه بعد ازین مذکور است پس توریث ذورحم از کبار صحابه و اکثر آنها مثل عمر فاروق
 و علی مرتضی و ابن مسعود و ابی عبیده جراح و معاوی بن جبل و ابی الدرداء و غیر هم رضی الله عنهم مقبول شده و در
 روایتی از ابن عباس هم آمده و علقمه و ابی اسیم و شریح و حسن بن حیرین و عطاء و مجاهد و تابعین هم بدان گفته اند
 و همین حکم مختار امام ابو حنیفه است و بر همین انجا صاحبین برگزیده که ابی یوسف و محمد اند و فرسید نیز همین طریقه
 و علمای امامیه هم توریث ذوی الارحام اختیار نموده اند و بعضی عصبیات مصطلحه اهل سنت شامل کرده اند چنانچه
 در بعد گذشت خواهد آمد لکن زیدین ثابت از زمره صحابه قائل و ارث ذوی الارحام نیست روایتی شاذ از ابن عباس

طریق استخراج سهام و رتبه میت اول و آخر در مناسبه از مبلغ بیان ذوی الارحام

در این کتاب است بیان این که در این کتاب آمده است که در این کتاب آمده است

عبارت نیز چنین است و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر و البعین هم بدین گفته اند و محارام مالک هم چنین است
و امام شافعی نیز این شریعت و تقاضای بقیه تقاضای و ضم آن معنی سردار و سید قوم است هر قریبی که نسبت آن به
عصبه نیز نیست ای ذی فحم بدست در شرع و در حرم نامش به تقسیم و آن بپاراقاش به معنی آن صاحب است
که ذی سهم و قدر و عصبه نیست در شرع نام آن ذورحم است و آن به تقسیم بپار صنف است سه صنف اول بپار
اموات به آنکه شش قسمی بدخل بنات به اول اولاد دختران بشمره بعد از آن نسل دختران پس به صنف اول از
اصناف اربعه که بپار است بدخل دختران شش قسمی و منتسب باشند یعنی چون بطرف میت آنرا نسبت کنند و سبطه
این نسبت است واقع شود و مقدم آنها اولاد دختران صلبی اگر چه فرودتر باشند باید شمرده و بعد از آنها اولاد دختران
پسریت است اگر چه فرودتر باشند سه صنف ثانی که هست موتی را به انتما جانش می آنجا بنویسد و غیر دخل ام بالذات
یعنی اجداد فاسد و جدات به صنف ثانی از اصناف اربعه است که موتی را بپار است و انتساب باشند لیکن آن
انتساب بخیر دخل ام نباشد یعنی در آن انتساب ام بالذات و سبطه نسبت شود و مراد از آن جد و فاسد و جدات فاسده
که میت بواسطه ام خودش بطرف آنها منتسب میشود سه صنف ثالث که انتما می آن به سوا بون میت است عیاش
نسل اخت بنات لایح وانی به نیز ابائی رخ لام خوانی به صنف ثالث از اصناف اربعه است که انتسابش بطرف بون
میت ظاهر باشد یعنی هرگاه بطرف میت آنرا نسبت کنند یا ام و سبطه نسبت واقع شود و این صنف اولاد و اخوات
ایمانیه و علانیه و اخفایه است و همچنین بنات خاوه اعیانی و علاتی و اخفای است و نیز ازین صنف پسران رخ و اخفای
اند سه صنف رابع که شش قسمی است همان به سوا بون جدتین ایمان به عمه و خال و خاله اموات به عم لام نیز است
ستوده صفات به صنف رابع از اصناف اربعه که همان منتسب است بطرف هر دو جد میت که اب و اجد اب و ام
باشد و بطرف هر دو جد میت که ام اب و ام الام باشد و آن عمه میت است که اگر خواهر ایمانیه و علانیه پدر میت است
منتسب به جد پدری میت خواهد بود و اگر خواهر اخفایه پدر میت است منتسب بسوی جد پدری میت خواهد بود و دیگر
ازین صنف خال و خاله میت است که اگر برادر و خواهر ایمانیه و علانیه مادر میت است و بسوا بون مادر
میت خواهد بود و اگر برادر و خواهر اخفایه مادر میت است منتسب بسوی جد مادر میت خواهد بود و دیگر ازین صنف عم
میت است یعنی برادر اخفای پدر میت که منتسب به جد پدری میت است و اعمام ایمانی و علاتی از عصبات اند و ذوی الارحام
نیست اصناف اربعه ذوی الارحام و هر که بواسطه یکی ازین اصناف مذکوره منتسب شود آنهم از ذوی الارحام باشد
لیکن بعضی ذوی الارحام ازین اصناف خارج اند مثل اعمام بون میت و اخوال آنها و همچنین عموم و خواله جدین و
جدتین میت مگر آنکه تکلف در صنف رابع درج نمایند و مراد از جدین جدتین اعمام از آن گیرند که بدین اولی باشد فوق
آن سه از اب و یوسف همچنین مرویت به که بهین صنف بعضی است به و ز محمد روایت است درین که بقول

بسم الله الرحمن الرحيم

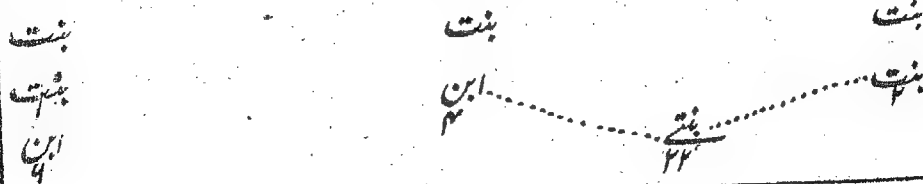
۱- در صورتی که در هر یک از این موارد، به دلیل عدم امکان انجام کارهای مورد نیاز، به درخواست کارکنان و مدیران مربوطه، دستورالعمل لازم صادر شود.

سریک بدست از صل واری چپ بیابود مسل واری بریاء چون بریاء
سریان در فروعات کرد و اند بیان به برنی راست نصف حصه مرد به باصولش نظر نباید کرد و بل خلاف و بی
شان یکسان به است در مردی و زنی ایجان به قیسی اگر هر یکی از اینها مساوی الدرجه است و بیکی اینها از اولاد وار
نیست مثل بنت ابن البنت و ابن بنت البنت یا هر یکی از اینها از اولاد واری است مثل ابن بنت لابن و بنت
بنت لابن پس در نیصورت این یوسف جمله اند و ز قول اخیر خودش حسن بن زیاد که یکی از اصحاب امام ابی صفیه
است قسمت مال شروک در فروعات موجوده بر سر بیان کرده که در موجودین للذکر نصف الاثنی عشر
نمایند و نظر مذکور است و انوش اصول این فروعات کنند بل مخالفت و موافقت اصول در ذکورت و انوش
یکسان شمارند مثلاً بنت ابن البنت و ابن بنت البنت که مال بینها للذکر حظ الاثنی عشر هم خواهد شد و ذکورت با بنت
و انوش ام لابن لمخوذ خواهد گردید و درین صورت نظر امامیه بصفت ذکورت و انوش طبقه اولی و سطره وین
اگر هر یکی از آنها از یک نصف اند چنانچه در اینجا است و در فروع آنها للذکر نصف الاثنی عشر تقسیم کنند و اگر مختلف است
و حصه با اولاد پسری یک حصه با اولاد و ختری دهند و ذکورت و انوش فروع را ملاحظه کنند چنانچه بنت
و ابن ابن البنت که نزد خفیه بنت رایک ثلث و ابن ثلث است و نزد امامیه بنت او ثلث و ابن رایک ثلث
باشد و ز محمد در اتفاق اصول به رای ابویوسف حسن منقول به و خلاف است صفات اصول به متشرع اصول
منقول به حصه اصل را بفرع دهند به بخلاف فروع دل نهند چنان از بیان متوکل ابی یوسف رحمه الله فرما
حاصل شد اکنون گوش بر قول محمد رحمه الله باینکه از محمد رحمه الله بصورت اتفاق صفات اصول در ذکورت
انوش را می ابویوسف و حسن بعینه منقول است و اگر در صفات ذکورت و انوش اصول اختلاف است از محمد
رحمه الله قسمت آن مال بر اصول منقول شده که اولاً مال را بر اصول مختلفه تقسیم کرده حصه هر اصل را بفرع بخشینند
و به خلاف فروع و انوش فروع متوجه شوند به پسری که بود ذکرت ختره و ختری هم بود ذکرت و اگر به
است با لاتفاق قسمت مال به به زن نیمه نصیب رجال به این مثالیت که حکم ابویوسف و محمد رحمه الله
در نیصورت یکی است که اگر پتری رایک ابن البنت است و یک بنت البنت مال است اتفاق حساب حسن
میان هر دو برای زن نصف حصه مرد باشد که نزد ابویوسف حسن باعتبار ابدان فروع و صفات آنها
نزد محمد رحمه الله لمخاط اتفاق صفات اصول و ثلث با بن یک ثلث بنت خواهد رسید نزد امامیه که مالها
بر دو بنت اقسام یافته حصه هر بنت بولدش خواهد رسید و یکی ابن بنت دختر و وان اگر ابن بنت دختر
نزد آن هر دو طور قسمت آن به در فروع است بر سر بیان به بطریق محمد بن قسنت به در اصول ستاندر نیصورت
بطن ثانی محل قسمت آن به حق هر اصل ده بفرع همان به این مثالیت که در آن حکم ابویوسف و محمد رحمه الله

تقسیم مسئله است و اگر خواهند چنین گویند که چون بطن سوم انکسار در نصیب خزان پس واقع میشود و عدل رؤس نبات
 و ابن چهارست آن باشد سهام تبارین در پس اصل مسئله را در چهار ضربت بشت میشود و بدین صورت مسئله
 از سه است تقسیم از شش و دو و بر هر یک نبات ثلثه انقسام یافته حصه هر یکی بفروع آن منتقل خواهد شد و حصه بر نبات ابن
 بنت ابنت و یک یک بهر یکی از اینین و بنتین خواهد رسید و یک یک یوسف اندر میان رت و مال در قریع میکند و شش
 چارزان سید بهر دو و پس به باقی سه نصیب و دختر یعنی هر چند که در شرط بقیه محمد رحمه الله بود و لکن ابو یوسف رحمه الله
 درین مسئله مال متروک را بر ابنان فروع قسمت میکند پس باعتبار رؤس فروع مسئله از هفت باشد چهار از ابن و دو
 پس ابن بنت ابن ابنت و باقی سه سهم بهر سه خزان که بهر واحد از ابن یک سهم رسیده چون بتوریش جمع و ششند
 از قرابت جهات میگیرند و نزد ابو یوسف اعتبار جهات در رؤس فروع دان بالذات و هشت و محمد موصوف
 در اصول اعتبار آن معروف به این تمهید مباحث صنف اول است میگوید که چون توریش وی لا را جام جماعه دان
 که علما و فقها اند از قرابت جهات آن میگیرند که جهت قرابت واحده است استعداده پس نزد ابو یوسف رحمه الله اعتبار جهات
 در بدان رؤس فروع بالذات است بلا واسطه اصول که وی رضی الله عنه مال را بر فروع ابتدا تقسیم میکند و همین است
 روایت صحیح از وی رحمه الله مختار علمای ما و را النهر و هر چه مختار فقهای عراق و خراسان است که نزد وی رحمه الله و کاتبین و
 صاحب جته واحده در توریش یک مال شد و ثلث مروج و نزد محمد رحمه الله اعتبار جهات است اصول فروع زیر که اول
 بر اعلی الخلاف تقسیم میفرماید نزد امامیه چون تقسیم ترک لمجاذا اصول است احتیاج لحاظ جهات باقی نیست حصه اصل بر شش
 اگر فروع ذات الحشیشین حصه و اصل خود خواهد یافت نه حصه یک اصل خود سه گردد و دختر تربت بنت بود و که همان ابن بنت
 رت ولد و نیز از بنت ختر ثالث و یک رت مال را و رت و هشت سه سهام قسمت مال و نزد ابو یوسف رحمه الله حصه اصل و ثلث
 حق هر دو دختر و آن یک ثلث حصه پس برسان و بطریق محمدی که گذشت و شش و شش آن است و هشت و هشت و
 بر خزان بی شش از آن حصه پس برمی یک ثلث محمد شش قوی و هشت قوی رحم بران قوی با شش اعتبار جهات
 قرابت که اگر کسی میرد و از وی دو دختر تربت ابنت باقی بود و همان هر دو دختر و اولاد بنت یک رت پس خزان
 این جزو دختر محمدی و هشت یکی جهت رنی یک رت در می نیز پس از بنت ابنت سوم و مال هشت بدین صورت
 نزد محمد مسئله از یوسف و تقسیم از ۲۸

و نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۱۸

خاله



و نیز صورت نزد ابویوسف رحمه الله چون هر دو دختران ذوات عینین اند هر یک از آن بمنزله یک ابن باشد مسلک از سه
 بود و مال را بر سه سهم قسمت کرده و ثلث مال حق هر دو دختران شد و یک ثلث نصیب پسر ساندیس هر یکی را از این
 بنتین یک یک میرسد و همچنین است نزد فقه اشاعره به مگر باعتبار اصول آنها که سه بنت اند پس هر یک سهم است
 کرده یک یک به هر یک از بنات ثلثه رسانیده حصه هر اصل بفرعش منتقل گرداند و بطریق محمدی که میانش گذشت یعنی
 موافق مذکور محمد رحمه الله صحیح مسلک اند نیز صورت از بست و دشت باید کرد بدین طریق که در بطن ثانی که علی شکایت
 تقسیم کند و در آن بطن یک ابن است بمنزله دو ابن که اعتبار جرات قرابت نزدش در اصول است و نسبت اندکی از آن
 بمنزله دو بنت است که نسبت و شش ندیس مسلک از هفت باشد پس از آن چهار سهم و بنت متعدده الفرع را دو سهم و بنت
 دیگر را یک سهم برسد و ذکور و انثا را طو الف جدا گانه ساخته سهام را بر دو دخترانش رسانند و سهام ثلثه هر دو
 بنات را بر فرعی آنها که یک ابن و دو بنت است لکن ضعف الانثی تقسیم نمایند چون سهام ثلثه را و باقی سهم بیانیت
 و دشت چهار را در اصل شکله هفت است ضرب کنند و حاصل ضرب یک است و دشت است قسمت صحیح تقسیم نمایند و دشت
 از آن هر دو دختران از طرف پدر و مادر آنها بدینند که هر یکی یازده برسد و شش از آن حصه پسر منتهی بکل محمول
 و احکام ذوی الارحام اقوی اشهر نزد هر دو روایت هر دو از امام انجینیه رحمه الله است و در سائل ذوی الارحام همچنین
 قول فتوی است مگر علمای بخارا در سائل ذوی الارحام و مسائل حیض بوجه السیرت سهولت بقول ابویوسف
 رحمه الله فتوی داده اند بیان صنف ثانی اقرب صنف ثانی از موتی به میراث برداشت ولی به در تساوی میراث
 زیرا به آنکه مدلی بوارث است اولی به و مساوی منازل آنهاست به متفق و صفت سن بهم مدلی است به و قرابت
 بهم اتحاد بود به تقسیم بر رؤس آن بیکدیگر یعنی از صنف ثانی که بعد از و جهات فاسده اند که اقرب بموتی باشد و جهت
 پذیرد و یا مادر هر یرون میراث از موتی ولی باشد اتفاق و یقین پس ابام ولی از ابام الام و ابام الام همچنین
 ابام الام ابام ولی از ابام الام ابام ابام ابام است و برین قیاس حال جدت و در صورت تساوی ترتیب
 قرب این جماعه که تساوی القرب است اند هر یک به نسبت متوسل بوارث است ولی بود نزد ابی هیل و النبی ابی الفضل
 و علی بن عیسی بصیر چنانکه ابام الام ولی است از ابام الام که مدلی به آنجا ام الام است که جده صحیح به یا آنجا ابام
 است که جده فاسد بود و ابوسلیمان جرجانی و ابوعلی سبی مدلی بوارث را بر مدلی بغیر و ارث صحیح و تفصیل اند و در صورت
 مذکور هر دو وارث میدانند و همچنین است مذکور اما میوه اگر منازل قرب بعد از اولاد وارث و غیر وارث و هر یک که رسا
 و وصف مذکور و انوشه کسی که بواسطه شش هر یکی نسبت کرده اند نیز متفق و متحد است یعنی بصورت تساوی تب و تب
 اولاد وارث و غیر وارث و صاف مدلی به هر یکی متحد است که هر یکی بوصف مذکور به نصف است یا بوصف مذکور
 قرابت هم اتحاد است که هر یک از جانب اب است یا هر واحد از طرف ام است چنانچه ابام ابام الام و ام

پیشانی

که ابو یوسف و محمد بنان به قائل قیمت است بر ابدان است نزد محمد بن حسن به حصه مرد مثل حصه زن به که بود نزد اهل قبله
 اصول به و اختلاف فروع نامقبول به این شان تقدیم ترجیح اولاد و عصبیات بر اولاد و ذوی الارحام است صورت سبب نیست
 که شخصی در یک بن بنی لاخت یک بنی لاخت ببالخ گذشت این مرد و رخ و اخت که این بنی لاخت موجود از نسل شان هستند و
 اعیانید باشند یا علانیه یا یکی از آنها علانیست و دیگری از بنو الاعیان است و در هر دو صورت تمام مال متروک تنها بنی لاخت
 باشد زیرا که ذوی الارحام عصبیه نیستند پس سبب نیست که حق اصول بفرع خواهد رسید و اگر یکی از این مرد و اعیان دیگر
 علانی باشد مال را اولاد اعیان مستحق خواهد بود و اولاد بنی العلان محروم خواهد ماند تا اینجا بیان ریش اولاد و اخت و اخت
 عیانیه علانیه بود و اگر اخت اندک و یا خانی باشد ذوی رحم مرد را که بن بنی لاخت است مضاعف می حم انشی است
 این الاخت است بنی سبیل ابو یوسف باید داد زیرا که ابو یوسف همه شد و ذوی الارحام بر ابدان قیمت میفرماید که در هر دو
 ترجیح ذکر بر بنی است تساوی مذکور و نوشت را و اولاد ام بود تصریح نفس خلاف قیاس بود لکن نزد محمد بن حسن شیبانی رحم
 حصه مرد و مائل و مساوی حصه زن است زیرا که نزد ذوی اعتبار و ارث اصول است اختلاف و س فروع را قبول
 نمیکند چون تحقیق اینها بر قیمت است باعتبار این قرابت که برانخی تفصیل ندارد و حق اینها با وجود اختلاف نیست
 ذکور است انوش تساوی با و نزد علما شیعه نیز همین حکم تقسیم بالتساویست که تساویست در خصوصت هم به یا بنی حصه
 است بهم به یا یکی نسل بل فرض که نسل بل عصبیت است که نزد ابو یوسف اعتبار اینجا نیست جز قوت قرابت به و نزد
 قیمت به برخ و اخت شد به بصورت به که جات از اصول بگیرد و هم کند با و از فروع عذر پس حق بر خرق از انسان
 منقسم بر فروع آن میدان و یعنی اگر در عصبیت هم تساویست که هر یک ذوی الارحام و ذوی عصبیه مثل بنی لاخت
 بابت بنی لاخت هر دو از بنو الاعیان خواه بنو الاعیان یا تساوی بنی عصبیت با هم حاصل شده مثل بنی لاخت الاخت
 الاخت یا یکی از ذوی عام از اولاد بل فرض است دیگر از اولاد و عصبیه است مانند بنی لاخت اعیانی و بنی لاخت اعیانی و ذوی عصبیه
 نزد ابو یوسف هم بنی لاخت قوت قرابت اعتبار چیزی نمی گیرند بنی لاخت و اولاد بنو الاعیان بر اولاد بنو الاعیان اولاد
 بنو الاعیان ترجیح بود و اولاد بنو الاعیان بر اولاد بنو الاعیان تفصیل شهر ابو از محمد رحمه الله در قیمت الاخت و اخت که اصول
 این ذوی الارحام نه بصورت رویت است که جات قرابت از اصول گرفته از فروع عذر و با و هم کند یعنی اگر فروع یک
 اصل دو یا سه و اصل دو یا سه و س گیرد و بر طبق آن بل بر اصول تقسیم نماید پس آنچه بر فرق از اصول سپرد
 حق تفرقه بر فروعش منقسم داند و بنی لاخت عصبیه در صورت اجتماع اولاد و اخت و اخت اعیانیه علانیه یا اخت اعیانیه اولاد
 بنو الاعیان چیزی نمی رسد اولاد بنو الاعیان اگر به نسل یکی یا یک اخت اندک است س مال آنها رسد و اگر به نسل
 نسل را از یک الاخت اندک است ثلث مال آنها رسد و در صورت میان میان علی التوایه بر مرد و زن تقسیم نماید
 باقی مال در هر صورت اولاد بنو الاعیان اندک و نصف الاختی منقسم گردد و در هر خصوص کلیه بنی سبیل با هم است که مال

این کتاب از کتابهای معتبره است و در آن مسائل و مشکلات فقهیه و حقوقیه درج شده است و این کتاب از کتابهای معتبره است و در آن مسائل و مشکلات فقهیه و حقوقیه درج شده است

و حالات یا جمله از جانب باند مانند اعمام اخیافیه عمت علی الاطلاق در بصورت بر که از آنها اقوی است اولی و اقدم است پس
 پس علایق را از اخیافیه اولی وانی و اعیانی اقدم و اولی ازین بر دوست بر معنی صاحبین اعمام را اتفاق است با جمله زن شده
 یامر و هر یک که اقوی ازین باشد در حق میراث اقدم و اولی است پس عمه اعیانیه زعمه علانیه و عمه اخیافیه و لی است عمه علانیه
 عمه و عمه اخیافیه و لی است همچنین خال خاله اعیانیه زعمه علانیه اخیافیه و لی و خال خاله علانیه زعمه اخیافیه و لی است نیز علایق
 بصورت اجتماع تحتی بخیر اعمام و عمت است با احوال خالات علانیه اعیانیه حاجب و بتقدیر اعمام اعیانیه علانیه قائم مقام آنها
 شوند و از اخیافیات واحد مدس مال را و متعدد ثلث مال را مستحق اند و باقی با اعیانیه اگر نباشند بعلمانیه میرسد و اگر ذکر و
 اثاث مجتمع اند به تساوی القربای دلبند به اصل ششویس نگاه بدیده ضعف انشی نصیب شمار یعنی اگر ذکر و اثاث
 مجتمع اند که بعضی مردان و بعضی زن بر یکی از آنها تساوی القربای و متحد بخیر است پس تقسیم بر آنها اصل مشهور از کجادی
 و مضاعف حصه انشی حصه مرد و شماری و تزداد مانیه در اخیافیه تقسیم میان کد و انشی تساوی است در اعیانیه علانیه و لی
 ضعف الانشی پس بر عمه و عمه اخیافیه زعمه مساوی برسد و هر یک از عمه و عمه اعیانیه بشند یا علانیه لکن خط الانشیه خونی برسد
 به بخیر اخیافیه اند همی چند که اجماع همچنین جمع اند به خواه خال است خاله مطلق به یک هر دو زیک جفتی حق این
 مثال اجتماع ذکر و اثاث یک چیز قربایان متحد بود بدین طریق که مثلاً چند اعمام اخیافیه اند یعنی برادران و دوی بد که با
 همچنین عمت یعنی خواهران مادر و پدر جمع شوند خواه خال و خاله اند مطلقاً اعیانیه باشند یا علانیه یا اخیافیه با هم جمع
 لکن خال و خاله هر دو زیک جفتی حق باشند یعنی اگر خال اعیانی است خاله هم اعیانیه باشد و اگر خال علانی است خاله هم علانیه
 باشد و اگر خال اخیافیه است خاله هم اخیافیه باشد درین درین هر دو صورت ترک لکن ضعف الانشی تقسیم خواهد یافت لکن
 و اما می چون بهر دو صورت انتساب است مال بمساواة بین لکن و الانشی منقسم خواهد شد وزن نیمه مرد و خواهد یافت
 به مختلف چیز قربایان اگر به است پس ضعف قوتش منگردد بثلث و نصیب مادران به دو و سب پدر برسان و حق
 هر فرقه بر سر اشخاص به میشود منقسم به است خاص به تا اینجا ذکر متحد بخیر بود و حالایان صورت اختصار نیز میکنند و میگویند که اگر
 چیز قربایان مختلف است یعنی بعضی از آن زعمه است باشند چون عمت مطلقاً و عم لام و بعضی از آن حاجب
 است بشود احوال خالات مطلقاً پس نظر بضعف تخیر یک چیز و قوت تخیر دیگر نباید کرد بلکه یک ثلث به کسبه نیکه است
 بسوی مادر و پدر و دو ثلث به کسبه نیکه است باین نسبت جانبی است اند برسانی و حق هر فرقه از پدری و مادری اشخاص آنها
 خاص که عبارت از لکن ضعف الانشی است منقسم میشود و مادرین قول که ضعف قوت منگردد نیست که در هر فرقه قوت
 را نظر نباید کرد که اگر مثلاً عمت اعیانیه علانیه اخیافیه احوال اعیانی و علانی و اخیافیه جمع شوند و ثلث عمت و ثلث عمت اخیافیه
 باید برسانی زیرا که در بصورت قوت ضعف هر فرقه بر سر اشخاص تفاوتی نخواهد بود پس این جمله اعیانیه خال اعیانی و اخیافیه
 خواهند بود و باقی ساقط خواهند گردید به است عمت اعیانیه اخیافیه خال اعیانی و اخیافیه و ارث اند و ثلث یک

سبب بر اینها فیه و باقی بعد اعیانیه بر اینست یک سبب بخال خیانی و باقی با عیانی میرسد و اگر عیانی با خیالی حال عیانی را
اخیانی جمع شود قوت قرابت هم از قوت قرابت خال ضعیف القربت نخواهد بود و مکینه مذکور است که در صورت جماع عمام و عمامه
با احوال خالات است اینک ثلث حق چیز را در است ثلثین حق چیز بدست حدیث یا بعد مختلف بعد اتفاق الحقیقه که جماعت جماع
کالات جهات ثلثه در چیز کالات الالب کالات الالبین مستط است از حق هر تحت الحقیقه کالات الالب بصورت حدیث یک سبب در جماع
تقریب ثلث باقی بکالات الالبین میرسد قسمت فیما بین کورات و انما کالات الالبین با کالات الالب چنانکه کالات الالب
ست و کالات الالب خود از چیز بدست باشد یا از چیز ماوری قسمت بالتساوی بین آنکه و الاشی خواهد بود و چون جماع
ابا در عیانی چیز که بخالات را در جماع بین عیانی عمده لام دانی که آن خال است عیانی باقی باشد عدم اعتبار قوت قرابت
قوی الارباعی از صنف طبع است که قرابت نه مختلف باشد پس هرگاه عیانی باقی باشد با کالات خالیه بعد جماع شود
هر چند عیانی قرابت قوی خالات قرابت ضعیف از کالات قرابت شان بر احوال قوی خالات عیانی باقی باشد که ثلثین باقی
ثلث بخالات خواهد رسید و همچنین عیانی که با کالات عیانی باشد پس قوت قرابت خال مانع از ثلث عیانی شود و در این باب
حکم فرقتین متحد است بیان حکم اولاد و صنف طبع حکم اولاد و صنف رابع و ان بعد ایهان صنف اولاد
یکسان که میراث اقرب است اولی به کرات و ای مقدم است قوی به کیک باقی باشد و صنف دوم و صنف غیر قرابت هم و در این باب
اقدام آن باشد به عصبه است که در بیان احکام صنف طبع فراغت حاصل شد احکام اولاد و این صنف
بیان میکنند و وجه عدم ایراد احکام اولاد در صنف ثلثه مقدمه است که چون صنف اول عبارت از اولاد بنات اولاد
بنات الالبین است هر چند که این روند پس اولاد اینها که خارج از این صنف باشند متصور نیست صنف ثانی که اجداد و جد
ساقطه از حدیث که اولاد اولاد آنها داخل صنف طبع است و صنف ثالث که اولاد اخوات بنات اخوة مطلقا و بنو اخوة مطلقا
کوفرت بنات اولاد خارج از این صنف باشد متصور نیست باقی ماند صنف طبع که احکام و عیانی خالات است حکم
اولاد شان محتاج بیان است لهذا احکام آنها جدا گانه بیان میکنند و میگویند که حکم اولاد و صنف طبع با حکم صنف اول
یکسان دانی که بصورت تقدم احدی از این صنف طبع هر که از اولاد آنها اقرب است از هر حقی که باشد اولی میراث بود
و در صورت تساوی القربت بعد قرابت قوی مقدم است لکن با اینهمه قوت قرابت اقربیت حدیث نیز قرابت نیز متقدم شود
یعنی اگر در قرب بیت مساوی باشند و نیز قرابت نه متحد بود پس هر که قوت قوی دار و بالاجماع اولی است از کیک
قرابت قوی در دیناچه اگر اولاد عیانی می اولاد عیانی عیانی گذشت اولاد عیانی به هم تقدم است و
اگر اولاد عیانی بنات اولاد عیانی بر اولاد عیانی تقدم اند و همچنین اولاد احوال عیانی عیانی عیانی تقدم و تا آخر است
اما سیه اولاد که از اینها قائم مقام با خود است اولاد عم و عمه اخیه با اولاد عم و عمه عیانی عیانی عیانی است سبب از این
باشد و از ثلث است که از ثلث یکسان اولاد عیانی عیانی اولاد عیانی است همچنین اولاد احوال خالات نیز با وجودی که از این

بیان حکم اولاد و صنف طبع

بیان حکم اولاد و صنف طبع

صفت اولاد دیگری را متعلق نیست مگر در یک صورت که این اعم اعیانی با هم علایق یافته شود این اعم واجب هم نمودار بود
 لکن علایق ایشان نوشته اند که اگر این بر دو حال هم باشد با این اعم اعیانی محبوب شود و انتهی اگر تساوی او نسبت قوت و نسبت
 در یک صورت نیز کسی که در عصمت است با هم قدم باشد چون خود انا عشریه عصمت معتبرند نه از آنها عصمت در تقدیم و
 تاخیر دخلی نیست پس اگر در خضری بود از هم و دانی از این جمله اش قدم و یکسان صورتیکه هر یک آن در جهت است
 از بنو الامعیان و از بن بر دو عمه اعیانی و مگر علایق استانی پس و مال را در نهیوت هر که دارد و قوتش قوت
 این مثال صورتیست که ذوی الارحام و در مرتبه قوت و تربیت تساوی باشد مگر یکی از آن در عصمت بود صورتش نیست که اگر در خضری
 از هم و پسری از عمه نیست باشد پس آن دختر از بن پس قدم است لکن در صورتیکه هر یک از هم و عمه جهت قرابت بنو الامعیان باشد
 که در یک صورت قرابت با اولادشان قوت قرابت آنها مساویست لکن چون نسبت اعم ولد و عصمت برابر این اعم که ولد فی هم
 در میراث تقدم دارد و نزد انا عشریه ال ائله تا در طبق ان منقسم گردیده و اعتبار هر یک اعم و عمه با اولاد آنها منتقل خواهد
 بعد از بن اقدم و قوت بیان کرد که اگر از بن بر دو یعنی عمه و عمه اعیانی است مگر آن دیگر یعنی هم علایق است پس تمام
 مال را در صورت آن شخص بدو که قرابت و قوت دارد پس بن عمه اعیانیه بر بن عمه علایق تقدم دارد بالاتفاق بین علایق
 و عمه مال نصیب اعم اعیانیه در ظاهر و در باطن بود و بر قیاس و لویشاه علامیه بر خلاف اخیا فیه که اولی با آنکه ولد فی هم
 است بر نایه آنکه ولد و انا عشریه هم دارد و چنانکه گذشت در قرابت و قوت است هر چه ده بر اولاد او و در ترجیح و پس عمه
 بنی الامعیان و اقدم نسبت هم لابیدان و چون اولاد بیان نمود که بصورت اعیانی بودن و علایق بودن هم قوی القربا
 مستحق میراث میشود و اما کلیه آن بیان میکند و میگوید که در قرابت که قوتی هر چه است بر اولاد او و انا عشریه و اید و اید
 ذوی الارحام صلا قرابتیه یا و دیگری لی بوارش یعنی ولد و وارث بود و صلا قرابت قوی بر ولد و انا عشریه و اید و اید
 بار است که در انا عشریه موجود است آن قرابت با و ترجیح ولد و وارث با و است که در ذات دیگری موجود است که آن عصمت باشد
 پس بر بن پس عمه اعیانیه نسبت هم علایق در میراث تقدم بالاتفاق بین الفرقین چنانکه گذشت و نه بعضی که نسبت
 اینهمه که بر بن و وارث است تقدم و پس مال را بر دو و تنها استحقاق نسبت هم لابیدان یعنی ظاهر و باطن همان بود که قوی القربا بر
 ولد او و انا عشریه دارد اگر اینهمه در بعضی شایع است که در میراث نسل و انا عشریه تقدم است پس این اعیانی یعنی هر سله متقدم تمام
 مال شود و تنها است هم علایق شایع است و قرابت مساویست با و تنها است قرابت با و اعتبار عصمت قوت و نایه بن
 صورت و دولت حق چیز است به نیت از آن قرابت است و نسبت به معتبر فرقی از این و مقسمات قرابت آن و معتبر است
 پدرانی که قوت نسل و وارث فانی و اما حکم اختلاف قرابت بیان میکند و میگوید که اگر در قرابت است که در قرابت
 مختلف است که بعضی از جانب انا و بعضی از جانب اعم و بصورت اعتبار و نسبت قوت نایه یعنی ذوی الارحام که شایع است
 ذوی الارحام ابو یوسف انا و عصمت است جانب ذوی الارحام میوه قوت قرابت است پس عمه اعیانیه و ولد فر

یا حاله علایه یا خیا فیه ترجیح ندارد بر قیاس عمه عینی که با وجود بود نشانی است القربانین ولد و وارث که مصلحت و مصلحتی باشد
بر خا که علایه تقدیم نمیدارد بلکه در و بالاشترک است حق اندک این نیست و صورت اختلاف چیز قریب است لکن حق چیزانی است که است
از ان حق اقربای دیریت هنگام تقسیم سهام هر فریق بر اصناف آنها در فریق و در ان قوت قریب و قسمت حق معتبر دلیلی
اگر بطرف اقربای دوری و لا داعیانیه علایه یا خیا فیه باشند همه حق آن فریق با عیانیه رسد ورنه بعلائییه ورنه با خیا فیه
در فریق پدری معتبر قوت قریب است بعد ان معتبر نسل و ارث است یعنی اولاد عصبه چون جانب در ان عصبه است
متصور نبود اعتبار نسل و ارث اینجا نیز زوده شد پس اگر در فریق پدر اولاد کلا لا باشد جمع شود اولاد عیانیه تقدیم
بعد از ان اولاد علایه بعد از ان لا داعیانیه نزد علمای امامیه حکام اولاد مختلف الحیز مثل احکام با و امهات آنهاست
و بر یکی از آنها قاعه مقام مادر و پدر خود شود و حق ابویان آنها بعینه منتقل بآنها گردد و در نزول بویوسف عقل و فیه و حصه
بر فریق تقسیم و در فروع است بر سر پدر ان به الحاح جرات لیک ان به بطریق محمد و انما قسمت منف اول است اینجا که بود
تقسیم نصیب برقی باطن علی اختلاف تحقیق و لیک وی جرات نیز عده از اصول فروع اخذ کنند و تقسیم حق بر فریق بر
فروع موجود و اختلاف است نیز ابو یوسف رحمه الله حکم است که حصه بر فریق در فروع آن بر سر پدر ان که ضعف لایستی تقسیم
گمانند لکن جرات قریب بر یکی ملحوظ دارند اگر مستحق محبت واحد است سهم همان جرات با و بدیند و اگر مستحق و جرات
سهام بر دو جرات رسانند و بطریق محمد رحمه الله قسمت نیز جرات مثل قسمت منف اول است که جاتی قسمت نصیب بر فریق بطن
اعلی الخلاف است یعنی اول بطنیکه در ان خلاف مذکور است و انوش واقع شده لکن بطن علی الخلاف جرات اصول میگردد
و عدد از فروع اخذ میکنند بر طبق آن قسمت نمایند مثلاً دو پسر بنت عمه علایه دو و دختر ابن عمه علایه دیگر که همین
و دختر ابن بنت عمه علایه اند و دو دختر بنت خاله علایه دو و پسر فرج له علایه دیگر که همان پسر بنت خاله علایه اند و صورت
نزد ابو یوسف ۱۰ از صحیح او ۱۰ و نزد محمد رحمه الله ۱۲ از صحیح او ۱۲ و نزد امامیه ۱۳ از صحیح او ۱۳

فریق ابوی		فریق امیه	
عمه علایه	عمه علایه	خاله علایه	خاله علایه
بنت	این	بنت	این
۱۰	۱۰	۲	۲
۱۰	۱۰	۲	۲
۱۰	۱۰	۲	۲
۱۰	۱۰	۲	۲

نزد امامیه ۱۳
نزد محمد ۱۲
نزد ابویوسف ۱۰

اصل مسئله است دو از ان حق چیز پدری که ان حق چیز مادری است و صحیح مسئله نزد ابو یوسف رحمه الله است

نیز که رؤس فروغ ابویه بلا حفظ جهات اصول نیست است که بمنزله چهار بن باشد و سهام آن فریق بر اساس است
 ندارد بلکه میان آنها توافق حکمی نیست و رؤس فروغ امینه نظر جهات اصول بمنزله پنج بن است و سهم واحد
 بار رؤس بیست دارد و میان دو که وفق عدد رؤس فریق اول است پنج که عدد رؤس فریق ثانی باشد بیست
 پس با هم ضرب کنند و حاصل ضرب را که ده باشد در اصل سلسله ضرب نمایند و از حاصل ضرب که سی باشد پنج سلسله
 است بفریق ابویه ساند هر یک بن بیست پنج سهام خواهد یافت باقی و بفریق امینه ساند هر یکی را از بنین چهار و هر یکی
 از بنین یک خواهد رسید و نزد محمد رحمه الله صلح سلسله از سی کشتن بر آنکه نزدش او تقسیم در بنو العلات است اعتبار
 عدد فروغ که چهار عمه دو عم و چهار خاله دو خال باشد که مجموع بمنزله بیست عمه بیست خاله اند و اگر اختصار نمود
 دو عم و دو خال را یک عم و یک خال گیرند و چهار عمه چهار خاله را نیز بمنزله یک عم و یک خال قرار دهند و دو عم و دو خال
 باقی ماند حصه ابویه بر رؤس آنها تقسیم است که حصه امینه بر رؤس آنها غیر مستقیم پس در اصل سلسله ضرب کنند و آن
 حاصل ضرب چهار بر ابویات دو و بر امیات تقسیم نمایند و در فریق ابویه سهم نصیب عم را بهر دو دختر آن خزان خزان ساند
 و دو سهام هر دو عمه که طالع آنها اند بر او و آنها تقسیم کنند و چون او را و نشان مختلف بذکورت و انوثت است پس
 از آن دو ابی بیست را دو بیست گیرند که مجموع سلسله بنو میان و سهام عتیق سه و سلسله او را و نشان بیست دو سهام
 حاصل ضرب که بفریق امینه سیده کی از آن حق خال است که بهر دو پس از بیست و میر سلسله مستقیم نیست که عدد رؤس
 دو است باقی یک که حق طالع آنها است یعنی هر دو خاله است چون بر او را و نشان که مختلف بذکورت و انوثت است بیست
 مثل و این و یک بیست مثل و بیست اند و مجموع سلسله بن شده بود و بیست تقسیم تواند شد میان این و سلسله او را و خالات
 و است تامل است کی از آن باید گرفت چون این بود که عدد رؤس پس از بیست خال است بیست و یک که در دیگر ضرب
 کرده شش حاصل ضرب را در تقسیم اول که شش بوده ضرب نموده از حاصلش که سی و شش تقسیم سلسله نمایند
 است و چهار از آن حصه فریق ابویه است که بهر یک از دو دختر آن بن بیست عم و سهم شش بن یا در سه و چهار
 پدر میر سیده هر یکی را از بر و پس از بیست عمه سهم میر سیده و دو و از ده از آن حصه فریق مادر است که بهر یک از بر و پس از
 این الخاله و بیست الخال پنج سهم سه طرف دارد و از طرف پدر میاید و هر یک از بر و دو دختر آن بیست الخاله یک
 سهم میاید و بر طرفه امینه که حاصل مسئله از سه بیست لکن تصحیح از بیست و چهار باشد تا زده از آن ابویات و بیست
 ابیات خواهد رسید چهار از آن که نصیب عمه اولی است بهر دو پس از آن دخترش رسد و چهار سهم عمه ثانی و بیست
 سهم عم مجموع دوازده سهام بهر دو دختر آن بن بیست آنها رسد و هر دو سهم خال اول میر و دو دختر آن خزان
 رسد و هر دو سهم خاله ثانی و هر چهار سهم خال مجموع شش سهام بهر دو پس از آن بن بیست آنها رسد و اگر
 مثالی دیگر بر آن توضیح که شش بر اختلاف چیز قرابت و هر خیز محتوی جهات ثلثه باشد نگاشته میشود

گروانند زیرا که اگر زن شمرند سکه از ترش بهشت محول کند و یک سهم خنثی بر سر و وجه شمرودن خنثی در بعضی احوال زن بعضی اوقات مرد نیست که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس بر صفتی از ذکورت و الوثت که موجب نقصان خسارت خواهد بود حقیقی بهمان صفت محسوب خواهد شد و بهین معنی مثل اکثر صحابه امام عظمی علی حنیفه رحمه الله و صاحبین و رحما الله گفته اند و بهین ایت صفتی بهشت شاکل نیست که اگر کسی یک یک خنثی بود حصه خنثی مثل حصه انثی نصف حصه است سه است مختار عامی به قول جلاله بن عمر بنی که که خنثی حواله باید کرد به نصف هر یک حصه زن مرد تعیینی قول اکثر صحابه و مختار امام عظمی و صاحبین رحم الله ان بود که سبق ذکر یافت لکن مشعشعی که منسوب به شعب جهمان است قول جسد الله ابن عباس که ابن عمر بنی علیه السلام بود اختیار نمود و آن قول نیست که خنثی نصف حصه هر یک زن مرد که بجای خنثی زن توان کرد بدین وجه سزا حقی که در نه دیگر یا اوست یعنی ورثه دیگر میجویند که او از زن شمارد که حصه زن بود بدین خود خنثی میجوید که من زمره مردان منسلک است حصه مرد بگیرد چون حج قول بی برد گیری ممکن نیست پس نصف حصه ذکورت نصف حصه انوثت خنثی بدینند که رفع نزاع شود بهین است بدینست به در باب خنثی سه لیک مضمون قول طاهره بر این صاحبین جلاله یعنی مضمون قول طاهره بر این ابویوسف محمد رحما الله بیان کرده اند و از اعطاء نصف حصه مرد و نصف حصه زن هر یک جدا گرفته و آنرا حسب رافو و خروج نموده ازین تخریج لازم نمی آید که بهین سبب مختار ایشان است بل بدین ایشان است که سبق ذکر یافت سه گفت ابویوسف و لا تقسیم بکن بر دوزن از شریک سهم پس فریق کران بود خنثی به نصف حصه نصف یک انثی به حصه کامل از برایشان چه صحت سسله بکن نسیان بد که اگر کسر حق خنثی است به سطح شوش حق فرقیست پس و در آن حق خنثی بد بر شمرودن صحاح آنهمه نیست که کسر حق خنثی به حمله حصه زن بر صراط مختار و آن بهر دو سه است بحکم این خلاصه قول یعنی ابویوسف رحما الله در خروج قول طاهره بر این صاحبین جهمان که لا مالیت را بد که شریک سهم و شریک از خواه چند فریق باشد یا یک فریق تقسیم کنند پس حصه فریقیک از آن فریق خنثی است و لا خنثی را زن بر آورده بر زن مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یک کسر و نصف حصه یک انثی از آن فریق بر آورده بر زن مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یک کسر و نصف حصه یک انثی از آن فریق حصه کامل خنثی دانند اگر خنثی از فریق و لا است نصف حصه یک کسر و نصف حصه یک کسر که اگر فریق خنثی و اخوات باشند به نصیب یک یا یک و یک است که دو همچنین بر فریق که با و تحت سسله بدین طریق نمایند که اگر خنثی خنثی سید و کسری است حق فریق خنثی را بسوی آن کسر بد کنند یعنی در خروج آن کسر فریق نمایند و حصه خنثی نیز بسط کرده بر آن بسط نمایند تا همه اعداد صحیح شمارند و شاکلش بعد ازین نزد کورت اگر در حق خنثی کسریست جمله حصه ش بر صمل سسله که برای تقسیم فریقیک در آن خنثی است قرار یافته افزوده تقسیم کنند مثلاً در سسله مذکوره سابق که ابن نیست و لا خنثی است چهار برای این دو برای بنت قرار دهند در این صورت سه که حق خنثی باشد بر شش افزوده از نه پیچیم سسله نمایند با حمله خلاصه آنست که

بهر دو صورت طریق محول معتبر دانند و در مثال گفته ام بالا یک دست نصف خنجر را سه ربع هست حصه خنجر
نیم مرد و نیمه انبی یک و دو که بنیت این بی به خنجر یکی و نصف نمی باشد الغرض مسئله هر صورت باید از نیمه پیش
صحت چنان مثال تصحیح مسئله است در صورتیکه در حق خنجر باشد میگوید که در مثال گفته ام آن بی بنیت و در
خنجر است حصه بن یک و دو صحیح و حصه خنجر نصف است پس حصه خنجر سه ربع است که نصف حصه و نصف حصه
زن بود چون اصل مسئله فریق بن بنیت که از یک نیم فرض کرده شد از جنس ربع که سر نصیب خنجر است بسط کنند
شش ربع میشود و سه ربع حصه خنجر بر آن فرایند یکی نه ربع میشود آنرا سه ربع گرفته چهار زن با بن و دو بنیت سه ربع
و اگر تقسیم میان بن بنیت از سه ربع و دو با بن یک بنیت بی نیز صورت حق خنجر یک نیم نبی که نصف باشد هرگاه سه
اگر از آن مسئله بن و بنیت است شده از جنس نصف بسط کنی و بر آن نصف که حق خنجر است بیغزائی نه نصف میشود آنرا
صالح شمرده چهار با بن و دو بنیت سه ربعی تقسیم کنی الغرض این مسئله بهر دو صورت حسب تخیر ابویوسف جمله تذکره تصحیح
میباشد و همین بقیه را در تقسیم خنجر بعضی علمای شیعه هم اختیار کرده اند است را محمد دانا که نصیب یق خنجر را به شمولش
دو بار کن تقدیر که زنش گیر و گاه مردش گیر و آنچه در هر دو حالتش بر سه نصف هر دو بر دو حصه خود و خود حصه
بشمار نسبت هر دو را ملاحظه داریم حاصل ضرب یک و دو در دو که نسبتی توافق است اگر حاصل ضرب یک و دو در دو
در میان بگیریم که هر چه در دست آید از اینها بشمار و حال زن آنرا آنچه حاصل شود ضرب با خنجر میان تقسیم
فرقیش گیر باید دانست که علمای اهل سنت تخریج ابویوسف محمد و احمد ضابطه بیان کرده اند تقسیم مثال مذکوره بالا
زیرا که قول شخصی مختار ایشان نیست باندک تا مل بی بقاعده آن توان بر دلگشایی چون بین کتاب اختلاف فریقین
و در بنیت بی عین سبب بیست بعضی علمای شیعه بر طریق ابویوسف جمله التدریج اند و اکثر علمای اهل بیت بر طریق
اختیار کرده اند ضابطه تخریج ابویوسف محمد و احمد ضابطه ضبط کردم که بر هر یکی استخراج مسئله خنجر
تخریج ابویوسف گفته شد ضابطه تخریج برای محمد رحمه الله است که نصیب یق را که خنجر از آن فریق سبب شمول خنجر دو بار
باید نمود و درین دو با خنجر را یکبار در زیر هر دو حال اخذ کرده تصحیح مسئله فرقیش باید بر دست باز گیر خنجر را شامل شود
تصحیح مسئله باید ساخت هر چه درین هر دو حالت خنجر بر سه نصف هر دو نصیب در حق خود و نیز بر تصحیح مسئله فرقیش خنجر را
اعداد هر یکی از هر دو مسئله جدا جدا کنی و نسبت اعداد هر دو مسئله ملاحظه دار اگر در هر توافق است یکی در یک گیر و هر
حاصل ضرب استانی و صورت تبیین کل یکی در یک گیر و هر دو حاصل ضربش بگیریم بقیه تقدیر نسبتی هر دو را
مسئله در دست تو آید خواه حاصل ضرب بقی یا کل یکی در یک گیر آنرا در عدد که شمار هر دو حال ذکر است از دست خنجر است ضرب
کنی و آنچه ازین ضرب با خنجر حاصل شود همان حاصل را محل تقسیم سهام فرقیش گیری یعنی تصحیح مسئله از آن شماری
در مثال گفته در یک حال به خنجر بی دو و دو در آن حال به یک و دو در آن حالت اگر او را ربع مال است حق یک و دو مسئله را

کلی از چهل صحیح و جسد هر یک بدان بدین توضیح: سیزده زن بود حق خنثی به سجده بر بی نه حق انثی به هر ضربه پنج یافته
هر کس به ضرب آن در چهار باید و پس به پنج از چهار یافته هر یک به ضرب پنج باید و بیش یک به حاصل خیره ضرب اسیان
حصة هر یکی از آن میدان به تعینی در مثال مذکور که بر بی نه و خنثی است یک حال که حال کورت خنثی است بملا خطه که کوس و
بر بی یک است مسئله پنج بود و در اصل مسئله خنثی مفروض اند که بر میسر لکن حالت دیگر که حالت انوثه خنثی است
بر و پس یک است و در نسبت مسئله از چهار باید و در اصل مسئله که حق یک است خنثی میرسد و چون میان هر دو مسئله
تباين است یکی را در دیگر ضرب کنند و حاصل ضرب یک که است باشد و در عدالتین ضرب نمایند چهل حاصل شود از آن تصحیح مسئله
کنند و خط هر یکی از این شخاص باشد بدین توضیح: دانند که سیزده زن حق خنثی است سجده بر بی نه حق انثی که نسبت باشد و طریقه
در یافت این سهام است که از مسئله پنج هر یک که بر سجده ضرب آن سهم در چهار بیاید و آنچه از مسئله چهار هر یک که بر
آن پنج بیاید حاصل خیره ضرب آن که بیانی که سهمش ضرب کرده پس بر خنثی این پنج دو سهم بود و در ضرب چهار است
از چهار یک سهم بود و بعد از پنج پنج شد و مجموع این هر دو حاصل سیزده است و همچنین بجهت دیگر آن بی بر بی که باقی
خنثی و در دیگر نیز شرکت که باشد باید که خرج منفرد یا مشترک سهام آنها را و تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل از خنثی
سهام هر یکی قرار دهند و طریقه دریافت حصص هر یکی است که سهام دو و المفروض که از اصل مسئله با آنها رسیده
و تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل ضرب شمارند و سهام خنثی و هر یک از فاعیش که از تصحیح مسئله خودشان بی سجده
اعداد دیگر از مسئله بل فرض بعد از آن سهام بل فرض باقی ماند ضرب نمودم حاصل ضرب حصص آنها شمار و مثال صورتی که
است که و خنثی و یک است است و طریقه کورت خنثی مسئله از شش کنی و تقدیر انوثه آن از چهار و میان هر دو فاع
بالنصف است پس نصف از چهار در کل ضرب کرده و از ده را که حاصل ضرب است عدالتین در ده است و چهار
تصحیح مسئله بوده و در خنثی و ده به نسبت سانی لکن چون تقدیر مسئله از اقل خارج سهام و در ده بیاید اصل این مسئله
از دو و سه که تباين اند و خواهد بود و تصحیح از دو و ده بیان حمل سه مدت حمل غشاش کمال به است و اینجمله و بیاید
لیث است پس در فاعل که چنانچه جارت شافعی ناکل به قول زهری مخالف اینهاست که در بیست سال بی کم و کما
لیک هر یک اقل است آن به غیر شش مکرر است بیان به چون از بیان رشت خنثی مشکل فایده شد و در رشت
حمل نیز مثل خنثی تر و بود که ذکر قرار داده شود یا انثی ذکر احکام حمل بعد احکام خنثی مناسب نموده باشد که متما کمال است
حمل که اکثر مدت عبارت از آن است نزد ابو حنیفه و اصحاب و جمهور بعد دو سال است و پیش از آن سجده بر بی نه حق انثی
اکثر از شش سال است اما شافعی حجتی را که بیان است که اکثر شش چهار سال است قول زهری و جمیع القضاة
این هر سه علامت است یعنی نزد شافعی کمال اکثر مدت حمل باشد و علمای امامیه قضای مدت حمل را یک سال قرار
دادند لکن هر یکی از اینها که اختلاف را قضای مدت حمل کرده اقل مدت است از اسواق شش ماه و دیگر بیان کرده است

و در هر یک از اینها که اختلاف است و در هر یک از اینها که اختلاف است و در هر یک از اینها که اختلاف است

و در هر یک از اینها که اختلاف است

است که شامل جمیع جزئیات باشد و آن قاعده بعینه قاعده تقسیم مسکه خنثی بنسب عامه شرعی حسب تخریج محمد بن حنفیه است
 بدین طریق که محل را از ذکور شمار کرده یکبار تقسیم نمایند و بار دیگر محل را خنثی فرض کرده بار دیگر تقسیم مسکه سازند پس بنگرند که
 مرد و مسکه کدام نسبت است اگر تافل است یکی ازین مرد و مسکه تقسیم نمایند اگر داخل است بمسکه که اعدادش اکثر باشد تقسیم
 و اگر در میان مرد و مسکه توافق است فحق یکی را در کل دیگری ضرب کنند اگر مرد و تافل بود کل یکی را در جمیع دیگری ضرب
 و حاصل ضرب هر یک درین دو صورت که توافق و تافل باشد عین تقسیم مسکه شمارند

پس سهامیکه از ذکور است او	حصه هر کس است ای شریحه	زن صحیح که انوثت است	در توافق بوفوق ضرب نکند
بعد از آن حصه انوثت گیر	زن صحیح حالت تکبیر	یا بوفتق توافق است اگر	حاصل ضرب مرد و حال فکر
و بهر وارث از نصیب او	هر چه کمتر بود ازین مرد و	فضل هر وارثی نگذاری	ستحق با بوقت بسجای
همه باقی پس از ظهور ولد	و به بوی که همه حقش باشد	و بر بوفتق بعض از آن	باقی را بوارثان برسان

چون از قاعده تقسیم مسکه فرغ حاصل شد بطریقه استخراج سهام مرد و حالت بیان میکند که بعد از تقسیم مسکه سهامیکه
 مسکه ذکور است حمل بجهت هر کس سیده در کل تقسیم که از تقدیر انوثت محل قریافته است ضرب نماید که اگر میان مرد و مسکه تافل
 و اگر میان مرد و مسکه توافق است و فحق این تقسیم انوثت ضرب نمودن نیکوست بعد از آن سهامیکه از مسکه انوثت است حمل بجهت
 از ورثه سیده در کل تقسیم حالت تکبیر اگر بین سلتین مبانیت باشد با بوفتق تقسیم حالت کورت اگر بین سلتین توافق است ضرب
 کنند و در حاصل ضرب مرد و حال ملاحظه کنی میشی نمایند پس بهر وارثی از مرد و حصه و بهر چه کمتر بود بدینند و فضل حصه سیده
 زائده هر وارث را نگذارد هر که ستحق آن فضل باشد بر وقتش جمع کند ظهور ولد آن فضل بوی سپارند با بوفتق تقسیم تمام باقی
 از حصه حل فضل حصص مرد و مملودیکه از حل پیدا شده بدینند اگر آن که ستحق آن همه آن باشد اگر ولد که کورتست بعض از آن
 مال است تقدیر بکوسانیده باقی را بوارثان حق آن برسانند و هر قدر فضلی از حصه هر کس قوفت عمل بوده بکوسانیده

گر زن شخصه باز بکین خسر	هم زن حامل و اب و مادر	گر بود محل در شماره مرد	صحت از نسبت چهار یا یک مرد
و بود در شماره آنش	صحت از نسبت هفت آن	و فحق یک زن بیکه دیگر	دو عدد نشانده شماره شمره
بهی نسبت چهار زن حاصل	حصه کمتر زن حاصل	هر کس والدین یک برسان	سمی دو کمتر زن حصه نشان
سینه سهم ده حق و حشر	که عین است حصه کمتر	یک عدد و پانزده که میانند	منقسم بوضع گرفته اند

هرگاه از بیان ابطه تقسیم مسکه حل پیدا شد مثالی بر ا توضیح بیان کرد که اگر شخصی دو زن و یک دختر و یک پسر و یک مادر داشته
 ماند پس اگر محل در شماره مذکور و بصورت بسبب اجتماع یک شمره و سده مسکه از نسبت چهار یا یک مرد و سده سیم و چهار حق
 هر یک بوی سینه ده حق و دختر محل لاند که ضعف الای است اگر محل در شماره مذکور و بصورت با اجتماع یک شمره و سده سیم و شش
 مسکه منبر بیکه و بعد اصل از نسبت چهار و عمل بسوی نسبت هفت باشد سیم حق و سده هشت حق بوی سینه شانزده

حق بنت و حمل است و در میان هر دو مسئله توافق با نكث است نكث مسئله اول مشتبك نكث مسئله ثانی نه باشد پس فوق
احد المسكتين و در كل يك ضرب کرده و صد شانزده حاصل ضربش شمارند و از همین حاصل ضرب مسئله صحیح نیز سه
سهم از وجه از مسئله ذکورت کم و در حق تصحیح انوثت است ضرب کنند نسبت مسفت میشود چهار سهم از
ابوین از مسئله ذکورت و در حق تصحیح انوثت ضرب کنند می شش میشود و همچنین سهم از وجه از مسئله انوثت و در
که در حق تصحیح ذکورت است ضرب کنند نسبت چهار میشود و چهار سهم کل و ابوین از مسئله انوثت و در حق تصحیح ذکورت ضرب
کنند می و میشود پس نسبت چهار که حصه کمتر زن حاصل است بگوید پس سهم از اکثر حصه وی بر طهر حمل موقوف دارند و
می دو که کمتر حصه هر یک و اگر این است بهر یکی از آنها برسانند چهار سهم فصل حصه هر یکی از آنها بر تولد از موقوف
و چون بر حسب سهم چهار این یا چهار نسبت هر چه اکثر باشد باید نهاد و اینجا حصه چهار این اکثر است اگر سیزده باقی از مسئله
ذکورت را بر چهار این یک نسبت تقسیم نمایند حق هر زن و سهم کامل مشتبك و خطبیت یک سهم و چهار سهم از این
حصه دختر دارند که در حق تصحیح انوثت است ضرب کرده حاصل ضرب که سیزده میشود و حق دختر سیزده که کمتر دختر از وجه
شانزده همین سیزده است بعد تقسیم این همه سهم یکصد پانزده سهم که باقی میمانند از بعد از وضع حمل تقسیم کرده و هر سهم
اما می ریضوت اصل مسئله نسبت چهار است که در حق تصحیح انوثت یکصد است ضرب اصل مسئله در پنج که عدد رؤس نسبت این
چهل از آن یا ابوین پانزده و وجه سیزده به نسبت دهند و باقی بچهار و در حق و این بر اصل نگا دارند و تولد اگر دختر
واحد و از واحد اکثر جمله باقی که موقوف است به در نصیب بنات مصروف است به تقسیم بعد تقسیم بقرینه موجود و اگر یک
مال باقی بحد محل احتمال چند صورت است یکی آنکه از محل دختر و واحد یا اگر از واحد تولد شود در صورت تمام مال موقوف
که بر اصل نگا داشته و در وجه بنات متولد و نسبت سابقه مصروف خواهد شد زیرا که در صورت حق بنات است
و آن مسئله آنکه شانزده بود و چون آنرا در نسبت که در حق مسئله ذکورت است ضرب کنند یکصد است نسبت حاصل میشود
و همین قدر در این سند بعد از حقوق ابوین از وجه باقی بود اگر سیزده از آن به نسبت داد و یکصد پانزده نگا داشته بود و در این
سهم حق بنت سابقه را یکصد پانزده موقوف جمع کرده مجموع یکصد است نسبت برین بنات علی السویه تقسیم نمایند و
طریقه تقسیم همانست که اگر سهم نه یا بر رؤس بقسمت صحیح منقسم شود و بعد از آن به صورت توافق و حق رؤس را به صورت تعیین
کل رؤس در كل تصحیح مسئله ضرب کرده حاصل ضرب تصحیح مسئله نموده بقسمت صحیح تقسیم کنند و نیز اما می سیزده سهم است
سابقه موجوده را اینجا دو که موقوف بوده شامل نموده مجموع شصت پنج را بر بنات بطریقه مذکور تقسیم نمایند و هر چند
نمایش که مسئله شان هشتاد میشود و در حصه بنات میباشد لیکن چون مذیب ایشان حول جائز نیست نقصان بنات جائز
میدارند و هر از محل که سیزده یا به فوق یک یا یکی بود و تنها پس باقی سه به وجه برآید به ابوین هم چهار چهاره حق بنت بقیه
که یکجا به کل برابر آن تقسیم فرمایند احتمال و من نیست که اگر از محل سیزده یا به فوق یک یا یکی تنها بود و در وجه

از باقی موقوف سه سهام که فضل حصه زوج بود برای زوج برآورد تا بخت و هفت حصه کامل می شود و برادر و مادر
نیز چهار سهم از آن باقی برآورد یعنی چهار از آن باقی که فضل حصه پدر و چهار فضل حصه مادر است و پدر و مادر و برادر و مادر
شش کامل حصه هر یک این شود و بعد از آن حق بنت که میسرده بود با بقیه که یکصد چهار شایکی کند و کل را که یکصد می باشد
بر او داد و لکن ضعف الماشی تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریق مذکور تصحیح نمایند و زن و اما می بقیه را بشمار حصه بنت که محجور
شست پنج برابر او داد و لکن خط الاثنین قسمت کنند و در محل بیت بطن بدو حق والدین و حق زن بدو و حق پدر و مادر
بر توله بود پس بدو حق خضر موجود و بهتر تکمیل نصف می شود و توله از تخته نصیب بنت شود و باقی حق عصبه و حق
عصبه است با و برسان و حالا بیان احتمال سوم میکند که اگر محل بیت بطن پوشیده بود که در پنج لک موت و ظاهر
پس حق والدین که چهار سهام فضل حصه هر یک با هم و حق زن که سه سهام فضل حصه شش بود و با آنها از مالیکه موقوف
بر توله بود و مسترد کنند بعد از آن حق بنت واحد موجوده را که نصف است بدیند و چون میسرده سهم بدو موجوده سید
برای تکمیل نصف که فرض بنت است از تخته سهام موقوفه توله و پنج نصیب باشد تا یکصد و شصت که نصف و صد شانه است
به بنت برسد و باقی سه سهام از مال موقوف که حق عصبه است باید رسانید که عصبه هاست نزد علمای اثناعشریه
صد است و مسترد از محل تکمیل شصت سهام که نصف یکصد است با بقیه ای بنت نموده باقی پنج را بر او و بنت بقا
رویه رد نمایند بلکه اگر محل وارثی باشد که محل دخلی و تغیر تبدیل حق و نذر تمام حصه شش بوی بدیند و پنج
روجه حامله و پس که محل و تفسیر سید بر روشن و وجه خلی نیست اگر وارثی گذشت است که در یکی از دو حال کورت است
حاصل مجوز است توله که در چندین ارث تا زمان توله چیزی بیند شش روجه حامله و یا عجمیت که بصوت توله را
و از میراث محروم خواهد شد بیان مقصود است و ارث کس نیست و توله و ارثش را بدو و مال او را
نگاه باید داشت و تخته زنده باید شش انگاشت و اختلافی بدیش مرد است و تخته صد و نه پانصد و چون
راقران نه نماند کسی حکم مرگش نمود و ندیسی بعضی گویند که در دم می بارد و چون توله بگذرد و یا عجمیت مرگش
ولی و علمای راستند بر این تومی و مقصود عبارت از شخص غایب است که خبرش منقطع شود و حال حیوان است و آن محض
باشد و حکمش است که در استحقاق مال خود خبرش بمنزله میت است و وارث لیس نمیشود و در حق مال خود توله را از میراث
روارث مال و مانند میت نیست و نباید بداند که مالش نگاه باید داشت تا مدتی معین و از زنده باید نگاه داشت و چه چیز
آنهاست که از توله نیست لکن اختلافی در مدت مذکوره مرویست ابو یوسف نهاده اند گفته که یکصد و شصت مال و توله را و توله
و اکثر روایات از وی یکصد سال آمده گویند که عجمیت مرگش نیست تومی میزد لکن چون خودش یکصد و شصت سال
زندگانی کرد و تخته خطای خود کرد و دید محمد جمله اند گفته که مدت یکصد و ده سال از زمان می بارد و مقصود است و توله را و
زاد و عجمیت مرگش روایت کرده که از شش کام ولادت یکصد و شصت سال است و تومی از علماء حکم مرگش آن نیست نموده اند

و توله را

که از اقرار اشغال و کسی نماند و همچنین است در ظاهر الروایه و بعضی محققین گویند که چون از وقت تولد نود سال بلا نقصان
وزیادت بگذرد حکم برگزیده منقود اولی باشد و علمای بر همین قول اخیر فتوی داده اند و بنابر این حدیث نظامی منقود و اختلافی است
است از چهار سال ده سال و نود سال صد سال و یکصد و بیست سال کما فی الشرح و احوط نظر تا آنجا نیست که اشغال
اقرارش زنده نماند و مال منقود و جمعی از اعلام به دشت و وقت چهار سال و یک سال مورثان و به حصه و بداری خود
چونکه در پیش نشد حاضر حکم برگزیده منقود شد صادر به مالش آن و ارثان و به بزرگ که دم حکم بر عمر خود بود و مالیک
موقوف به ساز و بارش کسی مصروف به که زیر و کل اولی منقود به مال در حق توقیف بود یعنی جمعی از علمای علمای تقسیم
منقود را بر چهار سال و مال و وقت قاضی عهد موقوف دشت اند که هرگاه حاکم وقت بگذرد تا این حد اشغال منقود زنده نماند
مالش بر ورثه او تقسیم نماید و همچنین است مذکور است شافعی رحمه الله و مال منقود را اگر چه بر چهار سال و مال موقوف دشت اند
مال مورثان منقود و قبل از تقاضای حدت نظامی منقود فوت شود حصه منقود پذیرند و مثل حل هر کسی که منقود صاحب
خواهد بود آنکس محسوب خواهد گردید خواه کسب مان یا بچاقبصا یا به ورثه دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد و هرگاه که منقود در وقت
انتظار حاضر نشده حکم برگزیده از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی منقود در آن ارثان منقود خواهند بود و وقت حکم
مگر آنکه عمر بر میخورد یعنی زنده ماند و مالیک از منقود از ترک مورثش موقوف بود بر ورثه اش مصروف باید ساخت که از ترک او
مال مذکور بر منقود موقوف بود یعنی آن مال را بر ورثه مورثش بنده با اتفاق بین الفرقین مانند حل که اگر بیت پیدا شود
برایش نماند و نه بر ورثه موجود بر بنده اصل تصحیح مسکه که در آن به است منقود و دانش نسیان به زنده منقود و اگر اول
تصحیح مسکه عمل به بعد از آنش گرفته از اموات به تصحیح کسب حال وفات نسبت به دو مسکه بگذرد تصحیح محمول شود
یعنی قاعده تصحیح مسکه که احد لورثه در آن منقود به همچنین است که او را منقود از زنده فرض کرده تصحیح مسکه عمل از زنده بعد از آن
منقود را از اموات تصحیح مسکه بحالت وفات منقود کنند و نسبت به دو مسکه ملاحظه نمایند و ضرب بن هر دو مسکه
با هم تصحیح مسکه خیر و منحل شمارند یعنی بصورت تمام و تراخل کفایکی و با کسر نمایند و بحالت توافق و تباین هر دو مسکه
وفق یکی در کل دیگری کل یکی در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضرب تصحیح مسکه شمارند پس هر چه کسر از مسکه وفات
منقود رسیده در وفق مسکه حیاتش یا کل آن ضرب کنند و آنچه بهر واحد از مسکه حیاتش یافته در وفق مسکه وفات
یا کل آن بزنند از حاصل هر دو ضرب هر چه کمتر بکار و باقی را بهر طور حال منقود موقوف دارند بعد
طرح مالش هر که مستحق تقیبه موقوفه باشد بوی بدیند با اتفاق بین الفرقین مثلاً زنی مرد و زوج و دو دختر عیالیه
و یک پسر عینی منقود گذشت تقدیر حیات منقود و بوجو نصف که فرض زوج است مسکه از دو یا یکی حق زوج و یکی حق پسر
و ختمین است و چون این یک رول بجهانها تقسیم نیست رول در اصل مسکه ضرب کرد و تصحیح از بیست نماید چهار زوج و دو پسر
و یک با خواتم بر فرض مات منقود با حتم نصف با ثلثین حق اخوات مسکه زشتان شد و عول بهشت پس تصحیح

همانکه باقر از آن هنوز عدت و فوات یا طلاق منقضی نشده باشد برادر این ولد فرزند میت است اقربای میت
 اگر میرزا وارث آنها نیز باشد و اگر خودش میرزا وارث اقارب میت شود و از آنده واقربای میت و اثرش گردانند اگر حامله بعد
 انقضای اکثر عدت حمل برادر یا بعد از انقضای عدت برادر آن محل در این بنا وارث مورث احدی از میت اقربایش نباید نیست
 بلکه علوق لطفه و انعقاد حمل بعد فوت زوج باید شمرده است حامل اگر زن دیگری به سرش ماه و از او یکمتر و خط میراث میرسد
 بولد و در نه نماز متحقق نشود یعنی اگر حامله زوجیه میت نباشد بلکه زوج دیگری از اقربای میت است بر سرش ماه یا کمتر
 از آن محل و از وی متولد شد در این صورت نصیب میراثش می کند و میرسد سیر که علوقش قبل الموت متحقق و متحقق باشد و اگر
 اندرونش ماه و از او یکمتر باشد از آن محل در این بنا مستحق میراث نیست و زیاده از یکمتر علوقش قبل الموت باید نیست
 و وجودش در وقت موت شوهر زن طه تقدیر نمودن اینجا ضروری نیست در زوجیه میت ضروری بود تا نسبش ثابت گردد
 شود چنانچه نظر بر کثرت کرده خواهد شد نزد امامیه زحلی که داخل در سه است از میت باید از اقربای او اگر اندرونش ماه
 و در متولد شود بی شبهه وارث خواهد شد اگر بر سر کثرت که یکسال است متولد شود و در این بنا شش و بعد از وقوع و طه
 که متولد حمل از آن محل و طه حمل باشد اگر چنین طه حمل و عدت حمل واقع شود و حامله مستند باین طه خواهد شد که اگر اقل و اگر
 مرد و خط میراث را نخواهد برد و اکثرش که بر آید و میرسد خط کامل از ارث میگیرد و اگر در جنب بود و در جانب سینه
 در اکثرش و در خروجش بود در جانب پاهای اکثرش شمار آنجا و تا آنجا بیاورد عدت حمل مشخص تمام بود چنانچه بود چون از
 شرائط قوریست حمل حیات و است آن بعد تولد از حسن و حرکت که بریده و خنده و عطسه و غیره ظاهر میشود احتیاج بیان ندارد
 لکن سبب آنش تنگی از آن بیان همینان موت ضروری بود و بنا علیه میگوید که اگر اقل و از این طه حمل برادر و مرد و
 نصیب میراث برادر اگر اکثر ولد بر آید میرسد نصیب میراث میگیرد و اعتبار اکثر مختلف است اگر خروج و ولد از جانب پاهای
 بر آید نشاء تمام در شمار اکثر است که اگر در حالت حیات تمام سینه بر آید بعد از آن بمیرد وارث خواهد شد اگر از جانب
 از جانب پاهای باشد بر آید نشاء تمام در شمار اکثر است که اگر زنده تا مات خارج شد پس بر دست حق و است خواهد بود
 و اگر کمتر از این نده بر آید بعد از آن بمیرد وارث نیست و نزد امامیه اعتبار حیات و ممات بعد از وضع حمل ضروری تمام و است
 که اگر بعد وضع حیات متحقق شود وارث خواهد شد و مجرد حرکت مثل جنبش وضعه گوشت از آثار حیات شمرده و باید حرکت

اگر زنده بود شرط کرده اند	علماء است و مسائل حمل	بهر تصحیح ضابطی ذی الشکل	حمل از خود کرده و شمار
ساز تصحیح مسئله یکبار	فرض کن بار دیگرش انشئ	باز تصحیح ساز مسئله را	نسبت هر دو مسئله بیکدیگر
تا چه بود و دستهای خرد چو در	اقتفا در تامل است بیک	در تامل اکثرش بیشک	در بیانش توافق است اگر
نیز یک کس نق یک کل در	و تیار بود همه یکبار	در جمیع دیگر بن آنجا	حاصل ضرب هر یک بای دیگر
چنین تصحیح مسئله ششم	انکون اعدده تصحیح مسئله بی	در ریشه است باین میگوید که	اگر تصحیح مسائل حاصل باشد فاعده

اول را بوجه تباین در زمانی ضرب کنند و آنچه و شش که حاصل ضرب است صحیح مسئله بر دوازده بر کسری از مسئله حیات چهار بود
بعد از شش مسئله وفات بابت و شش حاصل میشود و برایش از مسئله موت سه بود و بعد از شش صحیح حیات بابت و چهار
میشود و همین قسریست که بر دوازده بر کسری از مسئله حیات دو بود و بعد از شش در مسئله وفات چهارده میشود و برای آنها
از مسئله مات چهار بود بعد از شش در مسئله حیات می دو میشود پس چهارده که اقل فیسین است آنها داده شود باقی هجده
از صحیح با انتظار مفقود نگذارند پس اگر زندگی مفقود پی بر نرود و بر چهار سهم باقی و می برسد که بابت شش کل بودی را
و چهارده باقی مانده حق مفقود دارند و اگر حکم موت مفقود نماند باید زوج را چیزی ندهند بلکه تمام هجده و تو نیز در و
سپارند و نزد ما به صورت مسئله از دو صحیح از شش باشد چهار از آن زوج دهند و دو حق از مفقود دارند و تباین
رسانند و بصورت ظهور موت مفقود حصه مفقود بحالت نبودن و ارثی دیگر غیر این چنین باقی رسیدن قریب
میرد و کشته گر شود مرتد یا که ملحق بدار حسد بشود کسب اسلام و ردش بر دوزخ دان حق و از آن مسلم او بود
نزد صاحبین است همین بدلیک نزد امام اعظم دین به هر چه کسب و حال رد و یا موت و شوش بیت الیست یک کشته
شافعی گفت است بیت المال به موضع مال کسب هر دو حال به هر چه بعد از حق کسب نمود یعنی بالاتفاق خواهد بود
مرتد آنست که از اسلام برگردد و بعد از ایمان کلمات کفر بر زبان آورد و حکم مرتد آنست که اگر مرتد بحالت ازدواج یا از دست
کشته شود یا از دار اسلام گریخته بدو محارب ملحق شود و قاضی اسلام حکم محارقات آن بدار حسد نماید پس آنچه در حالت اسلام و حال
بود کسب نموده مال آن هر دو حال حق و رتبه مسلم و است همین است نزد صاحبین و همانند دیگرین و یک امام اعظم دین
ابو حنیفه جمله مرتد هر چه در حالت رتبه کسب نموده جای وضعش بیت المال است هر چه در حال اسلام کسب کرده بود
لا ایش و رتبه مسلمین او بشود امام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و رتبه بیت المال است پس مال
مرتد را داخل بیت المال نمایند و مرتد هر چه از اموال بعد از محاربت کسب نموده است آنرا به امام اعظم و صاحب شافعی
و جمیع اندیشی یعنی عنایت مسلمانان باشد و بگوید او نمیرسد زیرا که مسلم از کافر حربی و ارث نمیشود آنچه مرتد را است در
هر حال به و ارث مسلمین و آنحال بدیعنی مالیکه زن مرتد مالک آنست در هر حال ای خواهد در حال اسلام نموده
یا در حال رتبه حاصل کرده بعد از کسب و از آن مسلمین و آنحال خواهند یافت نزد امام ابو حنیفه و صاحب و وجه فرق در
مرتد و مرتد آنست که بر مرتد بعد از ازدواج و روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد و بیاورد و او را یکشده پس حکمش
استند بر رتبه است که بجز در رتبه مالک گردیده از نیجاست که کسب و حال ردش نزد امام ابو حنیفه جمله مرتد بگوید
اگر چه دایمی چون نه اش از کسب هر دو حال لازم باشد و مرتد اگر از ازدواج برگردد و حکم قتل و نیست بلکه او را حبس است تا آیه
نماید یا بمیرد پس کسب هر دو حالش از مالک باشد بگوید او مسلم او رسد اگر مرتد ملحق بدار حسد شود حکم مالش و مال
مرتد یکسبت چون از بیایان رویت مرتد و مرتد پرداخته آید میان و ارثیت هر دو پرداخته میشود به هر زن مردگان

مسئله از دو کسب است

بنا بر این

زن وارث تمام ترک باشد و بدختر چیزی نرسد الجواب در صورتیکه زن غلام خود را آزاد کرده بابر غلام مذکور زن خود
 حاضر شده اولاد و بنش مرد بعد از آن بعد از حق در گذشت پس سباحت تولد پس آن پس و ارث بعد متوفی باشد که اگر ابرار و صاحب است
 و در صورت تولد دختر زن بخت و لاوارث خواهد شد و ترکه از وی اگر تمام است چیزی نخواهد رسید نزد اما میسر بود و در صورتیکه لاوارث
 و ارث مسئله که ام صورتی که اگر شمول و رتبه دیگر نیست بود از ترکه و بنزد وینا یافتی و اگر سبب یا سبب یا هم میت بود چنانکه
 وینا یافتی الجواب بصورتیکه میت و دختر گذشت ترکه شش و از ده هزار دینار ستانند اما میسر فضا و در همه دختران پس
 ان و هم را حتی نیست مسئله که ام صورتی که شخصی چهار زوج گذشت و بجه ولی نصف که و نصف ثمن ترک و ثانیه ربع مال
 متروک و نصف ثمن آن ثانیه و ربع هر یک نصف ثمن یا باید الجواب در آن صورت که میت جز و جات اربعه واری ندارد
 زوج و ولی نیست و در وجه ثانیه خاله باشد یا نه و اربعه خاله سببی با وی ندارد پس مسئله از نشان زوجه باشد یک
 سهم باشد و در وجه اولی است یک سهم و در وجه ثانیه است یک سهم و در وجه ثانیه است یک سهم و در وجه ثانیه است یک سهم
 یک سهم و در وجه ثانیه است یک سهم و در وجه ثانیه است یک سهم و در وجه ثانیه است یک سهم و در وجه ثانیه است یک سهم
 من اگر زنده است و ازین مال وارث باشد و من محروم و اگر مرده است من وارث باشم الجواب صورتی که میت و در و
 و در وجه ثانیه است یک سهم و در وجه ثانیه است یک سهم و در وجه ثانیه است یک سهم و در وجه ثانیه است یک سهم
 حصه مرد و اخت حیانیه باقی یک سهم سباحت حیات خواه بر خیا فیه فرقیه و میت بصورت مالش نهی زن و او بصورت مالش
 که برادر علاقیت میت است نزد اما میسر بصورتی که برادر دیگر برادر است نزد مسئله زنی مرد و سه بنای هم و در گذشت که ام
 صورتی که از آنها نشین با آن فرزند و دو دیگر یک شش با الا شتر که خواهند یافت الجواب بصورتیکه یکی از آنها شش و یکی از آنها
 نصف و در وجه میت صد بصورت گیر و باقی دو سهم و برادر دیگر رسد بالاتفاق بین فریقین مسئله در که ام صورتی
 برادر و در وجه میت وارث نمود و برادر حیانی میت را واجب باشد الجواب سباحتی که شخصی با زنی نکاح کرد و پس شخص با او
 این زن از او فرزند ازین پس تولد یافت که برادر حیانی زوج و بدختر و دو بعد فوت پدر خود و شش ترک خود و شوهر برادر یک
 جد را واجب باشد بالاتفاق مسئله که ام صورتی که هفت برادر با اخت خیا فیه خود در میراث متساویه السهام باشد الجواب
 و قسکه پس شخص با مادر و زوج پدر خود نکاح کرده زوی هفت فرزند گذشت بمرد بعد از این بنای سبعة وفات یافته و رتبه
 خود و اینها را با زوج خود و اخت خیا فیه نیست گذشت پس ثمن بزوجه از باقی ثمن سبعة یک ثمن بهر یک بنای سبعة
 میرسد بالاتفاق مسئله مرد و پسش در مادر و اسی صورت و لا یگونه بالنصفه وارث ترک میت تواند شد الجواب
 صورتش نیست که زنی در نکاح این هم خود در زنده در گذشت و همین هم و انش که زوج میت باشد گذشت بالاتفاق
 مسئله در که ام حالت غیر صورت لازنی و پسش از میت بالنصفه مورث تواند شد الجواب بصورتیکه شخصی در خود یا
 به برادر زاده خود و متفرج کرد و در وی پس متولد شده این شخص بعد فوت برادر زاده خود در گذشت پس نصف ترکه بفرزیه

مسئله شخصی اول روز از پیشین خود بر کاجاتی بیرون رفت چون آخر روز بیا آمد کسی پیشین و بعد خورشید پدید آمد این
 لیست آن گفت که شوهر من و تو بنده دوستی این صبح را اگر ممکن بود تو مستقیم و او بجز و آنچه این نعم با این طریق که هر دو نفر خود را
 بنکاح غلام خود و در آن خنجر از آن بنده حامله گردید یوم المیلا قبل وضع حمل بنده مذکور بجای رفتی بود که پدر زارش فانی
 و وارثی جز آن خنجر نگذاشت پس خنجر مذکور به بالارش مالک غلام گردید و نکاحش فسخ گشت بعد از آن بوضع حمل عدالتش
 منتفی شد بهاندم با دیگری نکاح کرد و غلام را بدست همین زوج خود فروخت هر چند این مسئله از مسائل مستغریه نیست
 لکن چون شگفت افزای طبائع و حیرت اندازی اذنان بود و میراث هم تعلق داشت بر آن شیطانی طریقت تحریر یافت
 فصل سوم چون این علم ضرورت ضرب قسمت بسیار است لهذا بعض قواعد آن دوصل بنجاسه می سپارم اصل اول
 بدانکه ضرب تکرار عدد است بشمار آحاد و دیگر و آن بر شش نوع است یکی ضرب آحاد و دیگر ضرب حاد و عقود و اعما
 از عشرت و سئات الوف به سوم ضرب حاد در مرکبات مثل یازده و یازده و غیر آن چهارم ضرب عقود و عقود و غیر
 عقود و مرکبات ششم ضرب مرکبات در مرکبات بر آرد یافت تمام اول از این قسم شش است

اصل اول
ضرب تکرار عدد است

							۱	
							۲	۱
							۳	۲
						۳	۹	۴
					۳	۱۶	۱۲	۸
				۵	۲۵	۲۰	۱۵	۱۰
			۴	۳۶	۳۰	۲۴	۱۸	۱۲
		۶	۳۶	۳۲	۳۵	۲۸	۲۱	۱۴
	۸	۶۴	۵۶	۴۸	۴۰	۳۲	۲۴	۱۶
۹	۶۴	۵۶	۴۸	۴۰	۳۲	۲۴	۱۶	۹
۸۱	۶۴	۵۶	۴۸	۴۰	۳۲	۲۴	۱۶	۹

و ضرب تکرار آحاد و عقود و غیر اینها بطرف ضرب آحاد و عقود است که صوت حاصله از اینها و آخر

در مرتبه اول ضرب
در مرتبه دوم ضرب
در مرتبه سوم ضرب
در مرتبه چهارم ضرب
در مرتبه پنجم ضرب
در مرتبه ششم ضرب
در مرتبه هفتم ضرب
در مرتبه هشتم ضرب
در مرتبه نهم ضرب
در مرتبه دهم ضرب

ضرب نموده حاصل ضرب محفوظ داشته مراتب ضرب و بین با هم جمع کنند و از جمله آن یک مرتبه را طرح نموده در انتهای بقیه
مراتب مجموع اول عدد حاصل ضرب نویسد و بعد از آن یک اگر باشد و در مرتبه با مراتب باقیه باقیه صفر گذارند مثلش
مثلاً ضرب هفت در شش و که بقرب صورت اول در صورت ثانی بیجا نوشته میشود مرتبه هفت است مرتبه شش است و
مجموع شده شش را به این طرح یکی از آن باقی ماند پس شش در مرتبه دوم نوشته شود و بیجا را بعد از آن در مرتبه اول صفر گذارند
یا بعد از شش شش در مرتبه پنجم نوشته شود ضرب شش هفت که حاصل ضرب صورت اول در صورت ثانی بیجا نوشته شود
مراتب پنج که بعد از آن یک چهارم را که اول را بعد از حاصل ضرب شش هفت بیجا نوشته شود و بیجا را بعد از آن نوشته شود
در مرتبه اول ثانی و ثالث صفر گذارند شش مجموع بیجا نوشته شود و در مرتبه اول ضرب هفت در شش است که اول را
به سطر نویسد و بعد از آن یک در مرتبه اول نوشته شود زیر آن خطی و غمی کشید و اولاً اعداد را در مرتبه اول اعداد که در
کود حاصل ضرب اگر کمتر از عشر باشد در مرتبه اول اعداد را در مرتبه اول نوشته شود و اگر از عشر باشد و اعداد را در مرتبه اول نوشته شود
عشره واحد محفوظ دارند بعد از آن اعداد را در مرتبه اول نوشته شود و در مرتبه اول نوشته شود و در مرتبه اول نوشته شود
حاصل شود اگر مرکب است اعداد آن مرتبه ثانی نوشته شود بر آن عشر و یکی محفوظ دارند و اگر در مرتبه ثانی نوشته شود و در مرتبه اول
اعداد محفوظ داشته بعد از آن بیجا نویسد و اگر چیزی از سابق محفوظ باشد آنجا صفر گذارند بعد از آن مرتبه سوم مجموع بیجا نوشته شود
مثلش ضرب شش هفت در چهار و بیست و دو به صورت $\frac{4 \times 7}{2} = \frac{28}{2} = 14$ همچنین ضرب بیجا در شش و بیست و دو
بقیه و پنج به صورت $\frac{5 \times 7}{2} = \frac{35}{2} = 17 \frac{1}{2}$ و طریق ضرب مرکبات بسیار است لکن اسهل از همه طریق شش است که شکلی
شده طول آنرا بر مراتب اعداد ضرب و بین عرض آنرا بر مراتب مضروب ضرب و بر مراتب مضروب صفاً منقسم سازند و بر مرتبه
محصول ضرب دو مثلث کنند بعد از آن مضروبین بالای مراتب فوقانیه بلحاظ مراتب نویسد و بر مرتبه اول
پنج خط از بطریقی که عشرت بالا اعداد و مراتب بالا عشرت و الواف بالامات شش صورت هرگاه در مرتبه اول
ضرب کرده از حاصل ضرب هر یک که مقابل هر دو است اعداد و مراتب زیرین عشرت مثلث بالای نویسد و در مرتبه اول
صفر باشد بر مراتب مقابل و از خالی گذارند و بعد تمام شدن عمل جمع اعداد نمایند هر چه در مثلث زیرین مرتبه
تحتانی بیجا باشد همین است و الا آنرا نویسد بعد از آن اعداد یک با یک به سطر مورب به بالایش واقع است جمع کرده بطریقی که گفته شد
از آن عشرت حاصل شود مضروب یا شش نوشته شود بر آن عشر و یکی محفوظ دارند و اگر مرکب حاصل شود اعداد در آن مرتبه اول نوشته شود
هر عشر یکی محفوظ کنند آنرا در سطر فوقانی افزایند و اگر در سطر یکی جمع داشته باشند آنجا محفوظ نویسد اگر با و در سطر اول نوشته شود

۲	۱	۸	۰	۸	۰	۱	۲
۶	۴	۳۲	۸	۰	۳۲	۴	۶
۵	۲	۱۰	۰	۰	۱۰	۲	۵
۲	۵	۸	۴	۱	۴	۸	۵

CALL No.

۲۹۲۵۱۴

ACC. NO. ۲۳۳۰

AUTHOR

TITLE

فناوری اطلاعات



فناوری اطلاعات (R) ۲۹۲۵۱۴
۲۳۳۰

ED AT THE TIME

Date	No.	Date	No.
22/7/96	3/95		



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :- PERSIAN SECTION

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

